



۱۴۳

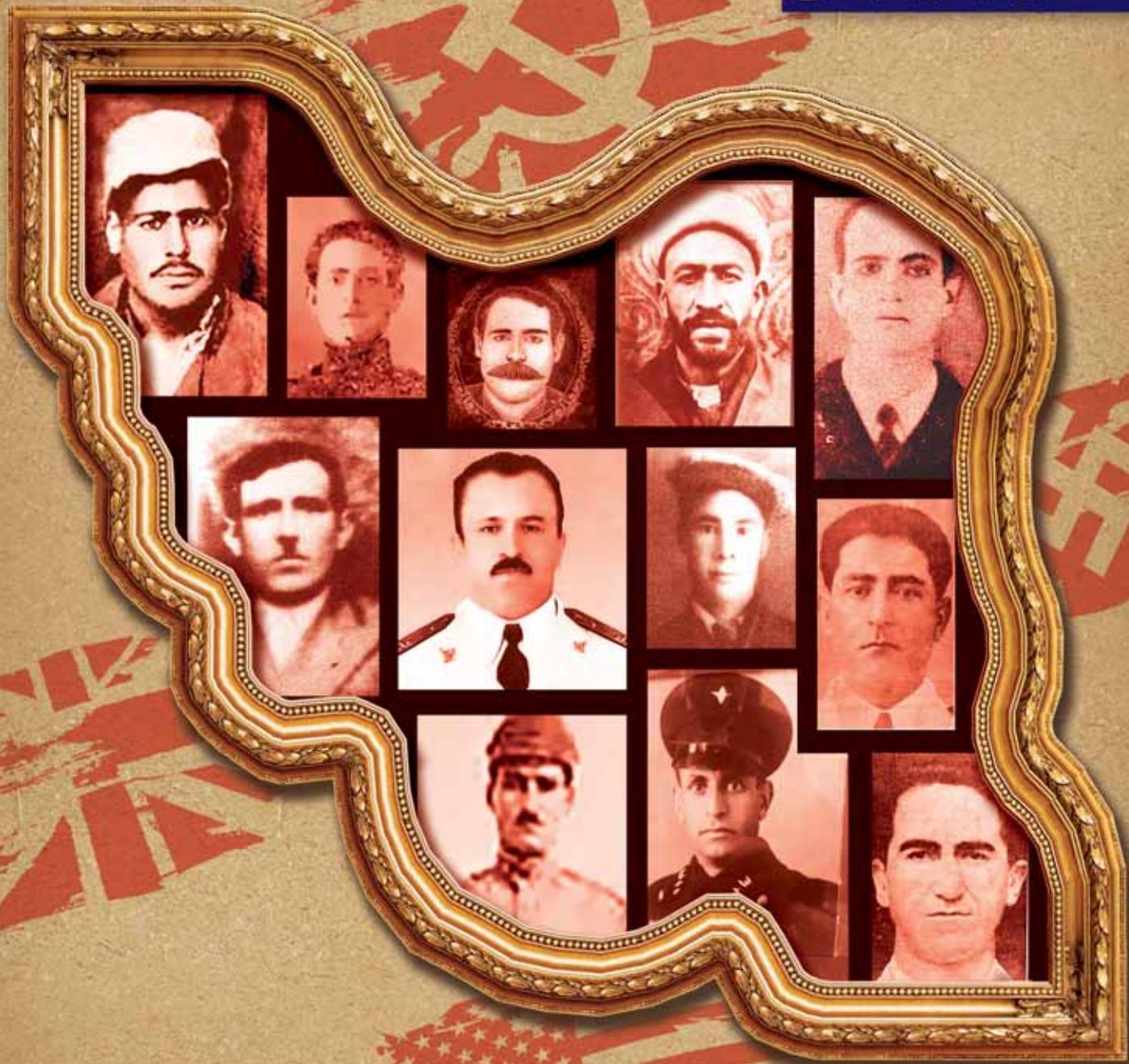
دوره جدید | شهریورماه ۱۳۹۶ | بها ۵۰۰۰ تومان
ماهنامه فرهنگی تاریخی

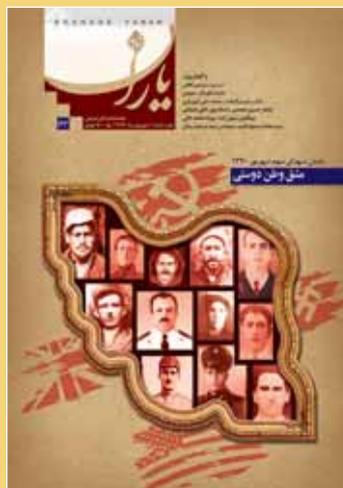
با گفتاری از:

سرتیپ سیروس لطفی
ناخدا یکم نادر حمودی
دکتر رحیم نیکبخت - محمد علی شهر یاری
جانباز حسین محمدی - استاد ولی داعی شجاعی
میگائیل رسول زاده - بهزاد محمد خانی
سید محمد مسعود نقیب - مهندس سید مسعود پیمان

یادمان شهیدای سوم شهریور ۱۳۲۰

مشق وطن دوستی





نشانی:

تهران، خیابان آیت الله طالقانی،

خیابان ملک الشعراء بهار (شمالی)

شماره ۳، مجلات شاهد

صندوق پستی: ۴۳۴۸ - ۱۵۸۷۵

تلفن: ۸۸۸۲۳۵۸۴ - ۸۸۸۲۵۱۰۸

دورنگار: ۸۸۸۲۸۴۳۵

Email: Yaran@NavideShahed.com

www.Navidesahed.com

www.issar.ir



- شاهد یاران از پژوهشهای محققان در باره موضوعات نشریه استقبال می کند.
- شاهد یاران در تلخیص و اصلاح آثار ارسالی آزاد است.
- آثار ارسالی مسترد نمی شود.
- نقل مطالب شاهد یاران با ذکر مأخذ بلامانع است.
- نظرات مصاحبه شوندگان الزاما موضع مجله نیست

مشق وطن دوستی / دیباچه

امام خمینی (ره): آمریکا از انگلیس بدتر... انگلیس از آمریکا بدتر... شوروی از هر دو بدتر و پلیدتر...

در جنگ جهانی دوم: ایران قربانی سلطنت رضا شاه و سلطه متفقین

می میرم تا ایران سربلند بماند / حماسه دریابان بایندر

دلاور مردانی که به ایران در تاریخ معاصر شکوه و عظمت بخشیدند

دریابان بایندر، نامی جاودانه در تاریخ دریانوردی ایران / مقاله

پدرم در ایستگاه راه آهن تبریز به ضرب گلوله استوار ارتش سرخ به شهادت رسید / واکاوی روی دادهای خونین پس از تهاجم ارتش سرخ به آذربایجان در گفت و گو با سر تیپ سیروس لطفی فرمانده سابق لشکر ۱۶ زرهی قزوین، فرزند شهید جنگ جهانی دوم

نیروی دریایی دفاع وصف ناپذیری در برابر تجاوز متفقین به نمایش گذاشت / چشم اندازی به حماسه وصف ناپذیر افسران و تفنگداران نیروی دریایی در ایستادگی در برابر قوای متفقین در گفت و گو با ناخدا یکم نادر حمودی فرمانده نیروی دریایی استان خوزستان

علمای آذربایجان پیشگام مبارزات ضد استعماری و ضد استبدادی / بررسی نقش علمای آذربایجان در مبارزات ضد استعماری و ضد استبدادی در گفت و گو با دکتر رحیم نیکبخت عضو هیئت علمی دانشگاه تبریز

پدرم اولین گلوله را به سوی متجاوزین به میهن شلیک کرد / مروری بر مجاهدت و مقاومت اولین شهید جنگ جهانی دوم در گفت و گو با محمد علی شهرداری فرزند شهید دلاور عبد الله شهرداری

شهید محمدی با خدا عهد بست که از ناموس میهن دفاع کند / شمارش خصوصیات اخلاقی و رفتاری شهید مصیب محمدی در گفت و گو با جانباز حسین محمدی نوه شهید

دشمن برای اشغال کشورم باید از روی جنازه ام عبور کند / نگاهی به دلاور مردی حماسه سازان خطه عزیز آذربایجان در گفت و گو با استاد ولی داعی شجاعی پژوهشگر امور شهدای جنگ جهانی دوم

مقاومت دلیرانه یگانهای نیروهای زمینی و دریایی در رویارویی با قوای متفقین

رادمردان ژاندارمی با اراده خود به پیشواز شهادت رفتند / تشریح چگونگی شهادت ۱۸ ژاندارم در میانه در رویارویی با اشغالگران در گفت و گو با میکائیل رسول زاده دانشجوی دکترای جامعه شناسی دانشگاه تهران

شوروی از مبارزات عشایر دشت ارسباران کینه به دل داشت / چشم اندازی به مبارزات عشایر مردمی دشت ارسباران در گفت و گو با بهزاد محمدخانی نوه شهید عالیشان محمدخانی

شیخ محمد حسن رفیعیان نخستین شهید راه استقلال و آزادی در شهرستان مرند

آذربایجان شهیدان بسیاری تقدیم راه استقلال و تمامیت ارضی ایران کرد / کنکاشی در شناخت ماهیت شهدای آذربایجان در گفت و گو با سید محمد مسعود نقیب رئیس سازمان بسیج رسانه تبریز

مردم آذربایجان هیچگاه تسلیم متفقین نشدند / دیروز و امروز تحولات آذربایجان در گفت و گو با مهندس سید مسعود پیمان مدیر مؤسسه مطبوعاتی مهد آزادی تبریز

کتاب شناسی شهدای جنگ جهانی دوم

۲

۳

۶

۱۷

۲۰

۲۴

۲۶

۳۰

۳۴

۴۰

۴۳

۴۷

۵۴

۶۱

۶۴

۶۹

۷۱

۷۸

۸۳



مشق وطن دوستی در سوم شهریور ۱۳۲۰

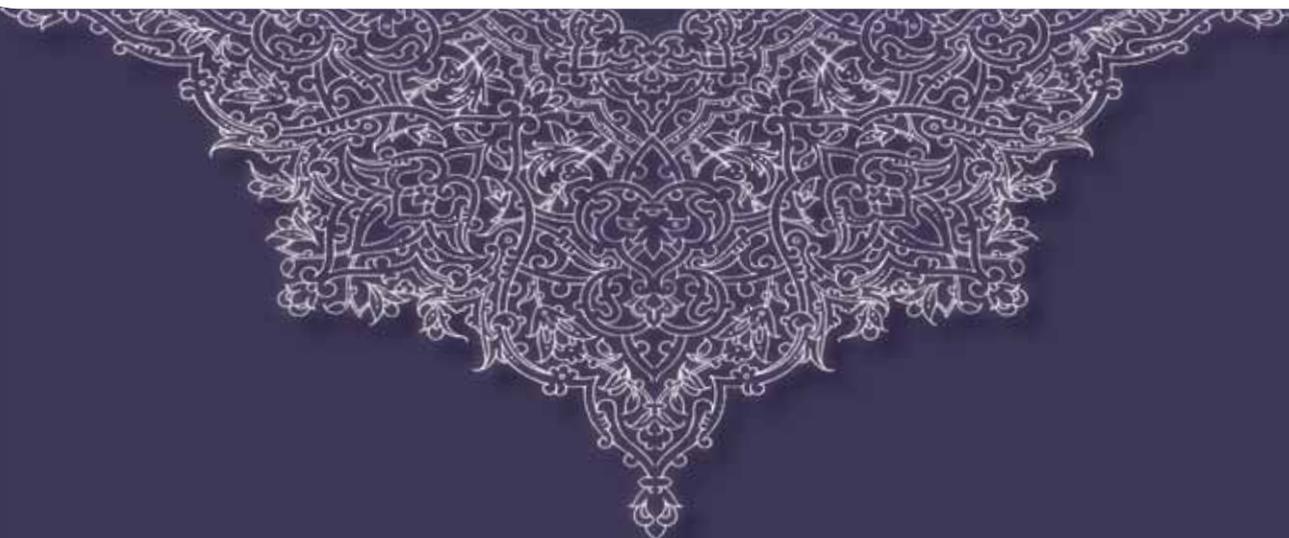
دیوانگان جنگ طلب، حدود ۲۵ میلیون نظامی و ۳۷ میلیون انسان بیدفاع و غیر نظامی را قربانی ماجراجویی‌های خود کردند. این ارقام منهای افراد زخمی و مفقود است که تاکنون سرنوشت آنها مشخص نشده است.

دو سال بعد از شروع جنگ، دولت‌های گروه متفقین شامل انگلستان، شوروی و آمریکا به راه‌های ارتباطی ایران به منظور ارسال مهمات و مواد غذایی از مبدأ خلیج فارس به شوروی برای توقف پیشروی شتابان آلمان در شرق اروپا احساس نیاز کردند. متفقین برای فراهم ساختن زمینه آغاز حمله نظامی به کشورمان، حضور کارشناسان آلمانی را بهانه قرار دادند. هرچند که رژیم دست نشانده پهلوی، با آغاز یورش ناجوانمردانه زمینی، هوایی و دریایی سربازان انگلستان و شوروی در بامداد سوم شهریور سال ۱۳۲۰، دستور ترک مقاومت صادر کرد، ولی در جامعه و درون ارتش جوانمردان غیوری بودند که این دستور را زیر پا گذاشتند و تا آخرین فشنگ و آخرین قطره خون سرخشان، مردانه از سرزمین مادری‌شان و حیثیت و ناموس کشورشان دفاع کردند. در این یورش مراکز نظامی و انتظامی شهرها و یگان‌های مستقر در مرزها و مناطق مسکونی بی‌دفاع هدف قرار گرفتند که در نتیجه این اقدامات ددمشانه هزاران تن از نظامیان و شهروندان به وسیله ماشین جنگی دشمنان شهید و زخمی یا زیر آوارها زنده به گور شدند. شاهد یاران باگشت و گذار به مناطقی که در آن برهه گذرگاه و جولانگاه قوای متجاوز بوده از عمق فاجعه‌ای که بر مردم کشورمان در جنگ جهانی دوم وارد شده و در عین حال صحنه درخشان مقاومت و استقامت جوانان غیور و مدافع میهن بوده گزارش‌های مستند تهیه کرده است. امید است با انتشار این شماره توانسته باشیم گوشه‌ای از آنچه بر مردم عزیز کشورمان در آن روزگار گذشته برای خوانندگان آشکار کرده باشیم.

سر دبیر

خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: «چون به فرمانروایی برسد، کوشش کند در زمین فساد نماید و کشت و نسل را نابود کند. و خداوند تبهکاری را دوست ندارد (سوره البقره - آیه ۲۰۵). آیه فوق داستان کسانى را بیان کرده که از آغاز آفرینش هستی، دین، معنویت، اخلاق نیکو، نوع دوستی و ارزش‌های والای انسانی را زیر پا گذاشتند و به وحشی صفتان خونخواری تبدیل شدند که نه فقط اقوام و ملت‌های خود را به باد فنا دادند، بلکه اقشار وسیعی از ملت‌های جهان را قتل عام و سرزمین‌های کشاورزی و منابع خدادای را تباہ کردند. سران وقت آمریکا، شوروی، آلمان، انگلستان، ایتالیا و ژاپن از برجسته‌ترین نمونه‌های جنگ خانمانسوز و ویرانگری بودند که تاریخ بشر از مرحله آفرینش تا لحظه آخر جنگ، چنین تراژدی هولناکی را به خود ندیده است، فجایعی که از نگاه عقل و مبانی دینی محکوم است. چرا که این جنگ تر و خشک را با هم سوزاند و آثار روحی، اقتصادی و اجتماعی آن به رغم گذشت حدود ۷۵ سال همچنان باقی است.

با نگاهی به تصاویر صحنه‌های دلخراش جنگ جهانی دوم، ملاحظه خواهید کرد که قدرت‌های گرداننده و تأثیر گذار بدترین سلاح‌های مخرب از قبیل بمب اتم، توپ‌های غول پیکر ناوارون، انواع بمب افکن و ناوشکن پیشرفته را مورد استفاده قرار دادند. در نتیجه این جنگ، تفکرات الحادی و التقاطی جدیدی همچون، کمونیسم، لیبرالیسم، نازیسم، فاشیسم و دیگر ایسم‌ها در سطح کشورهای جهان به وجود آمد که انسان‌ها را نسبت به دین بد بین و امید به آینده را در میان نسل بشر از بین برد و این وضعیت در مناطق متعددی از جهان به ویژه در خاورمیانه همچنان ادامه دارد. از سوی دیگر آمار و ارقام تلفات انسانی ناشی از جنگ نشان می‌دهد که حجم تراژدی به خصوص در مناطق سرد و پوشیده از برف تا چه اندازه بزرگ بوده است. در جنگ جهانی بوی باروت و خون آمیخته و اجساد مقتولان در کوچه و خیابان‌های کشورهای جهان انباشته شد. آمارهای مستند حاکی است که





امام خمینی (ره):

آمریکا از انگلیس بدتر... انگلیس از آمریکا بدتر...
شوروی از هر دو بدتر و پلیدتر...

حضرت امام خمینی (ره) با آگاهی از مصیبت‌هایی که از طرف سلسله پهلوی بر اسلام و ملت ستمدیده ایران وارد شده است، در سال ۱۳۴۲ قیام ۱۵ خرداد را با هدف اصلاح وضع موجود آغاز کردند و فرمودند که از ابتدای کودتای نحس رضا خان با کمک دولت‌های متفقین، ملت ایران در اختناق و رنج و درد به سر می‌برد و ذخایر نفت و سایر ثروت‌های طبیعی و ملی توسط بیگانگان چپاول و به یغما برده می‌شود. زمانی هم که انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ به اوج رسید و در آستانه پیروزی قرار گرفت، سران دولت‌های آمریکا، انگلیس، شوروی و چین و سایر قدرت‌های شرق و غرب آن روزگار به منظور حفظ و تداوم منافع‌شان در ایران با سفر به تهران از رژیم محمد رضا پهلوی پشتیبانی کردند. حضرت امام در مقاطع مختلف انقلاب همواره خطر قدرت‌های بیگانه را به جوانان و سایر اقشار مردم گوشزد نموده و فرمودند: جوانان ما بدانند که چین و شوروی، چون آمریکا و انگلیس از خون ملت ما تغذیه می‌کنند.

درآمد





کند. گاهی شنیده می‌شود که در دانشگاه شعارهایی داده می‌شود که مورد استفاده رژیم است. باید جوانان ما بدانند که چین و شوروی، چون آمریکا و انگلیس از خون ملت ما تغذیه می‌کنند. تقاضای من از شما که از شعارهایی که شخص شاه از آن استفاده می‌کند بپرهیزید و روی پای خود بایستید و به شرق و غرب گرایش نداشته باشید. فریب غارتگران بین‌المللی را نخورید. آنان که شما را در جریان این قبیل شعارها قرار می‌دهند از وابستگان رژیم هستند؛ از آنان احتراز کنید و به دوستان دیگر بپیوندید و با شعار توحید و اسلام، دست دودمان پهلوی و گروه نفتخوار را از کشور خود قطع کنید و به آغوش اسلام برگردید، که اسلام برخلاف ادعاهای کاذب مکاتب دیگر که سران آن همیشه گفته‌اند و عمل نکرده‌اند و با بردن منابع ایران، ما را در فقر و وابستگی قرار داده‌اند، به خواست تمام مردم محروم، جامه عمل می‌پوشاند. ما با آغوش باز از شما استقبال می‌کنیم و به شما خدمت می‌کنیم. اسلام برای نجات مستضعفین آمده است. امام خمینی در سخنان مشابیهی در روز ۱۲ آبان ۱۳۵۷ تبلیغات قدرت‌های شرق و غرب را برای تضمین بقای رژیم پهلوی پوچ توصیف کرده و فرمودند: «تبلیغات آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها و اینها، دیگر گذشته است، فایده ندارد. در آمریکا می‌گویند که دست نوشته‌هایی در روابط زیر زمینی بین انگلیس و شوروی است که این آشوب‌ها را درست کرده! یعنی این حرف‌هایی که من حالا دارم به شما می‌زنم و همه برادرهای شما از قبیل این جور حرف‌ها می‌گویند: این انگلیس‌ها و روس‌ها دست به دست هم دادند و به من گفته‌اند (چنین) بگو و من هم می‌گویم! به بازاریان هم گفته‌اند داد کن، آن‌ها هم داد می‌کنند! به ملاها هم گفتند داد

امام خمینی در دیدار با راسل کر نماینده پارلمان و عضو حزب کار انگلیس در نوفل لوشاتو فرمود: بدبختی‌های شرق عمدتاً و ایران خصوصاً از این سه دولت آمریکا، انگلیس و شوروی است و اینها هستند که رضا خان و محمد رضا را بر ما مسلط کردند و ما می‌خواهیم از زیر سلطه آن‌ها بیرون بیاییم

بدبین شوند. ما فعلاً آمریکا و انگلیس و شوروی را دشمن شماره یک مردم خود می‌دانیم، البته آمریکا از همه بدتر است.

همچنین امام خمینی در اول آبان ۱۳۵۷ در دیدار با راسل کر نماینده پارلمان و عضو حزب کار انگلیس در نوفل لوشاتو فرمود: «بدبختی‌های شرق عمدتاً و ایران خصوصاً از این سه دولت آمریکا، انگلیس و شوروی است و اینها هستند که رضا خان و محمد رضا را بر ما مسلط کردند و ما می‌خواهیم از زیر سلطه آن‌ها بیرون بیاییم. ملت قیام کرده است و برای خروج از سلطه چیزی را که ملت خواست، عملی خواهد کرد.

بنیانگذار جمهوری اسلامی روز چهارم آبان سال ۱۳۵۷ در سخنان مشروحی در جمع شخصیت‌های انقلابی ایرانی و عرب در نوفل لوشاتوی پاریس به ادامه حمایت‌های ابرقدرت‌های وقت از رژیم پهلوی اشاره فرمودند و اظهار داشتند: «از اظهارات پوچ دولت‌های آمریکا و انگلیس و شوروی مبنی بر پشتیبانی از شاه برای حفظ منافع خودشان نهراسید، که نمی‌هراسید. به شهادت تاریخ، هیچ قدرتی نمی‌تواند آتش قلب ملت مظلومی را که برای رسیدن به آزادی و استقلال قیام کرده است خاموش

امام خمینی (ره) یک سال بعد از فاجعه قیام ۱۵ خرداد که اقدامات سرکوبگرانه رژیم دست‌نشانده پهلوی شدت یافت و طرح قانون کاپیتولاسیون در مجلس فرمایشی شورای ملی به تصویب رسید، طی سخنان آتشینی در مدرسه فیضیه قم در تاریخ چهارم آبان سال ۱۳۴۳ مجدداً نسبت به خطر دخالت ابر قدرت‌ها در امور داخلی کشور هشدار دادند: «ای سران اسلام، به داد اسلام برسید... ای علمای نجف و قم، به داد اسلام برسید... ای سران ملل اسلام، به داد اسلام برسید... ای شاه ایران، به داد خودت برس... ما زیر چکمه آمریکا برویم؟ چون ملت ضعیفی هستیم؟ چون دلار نداریم؟ آمریکا از انگلیس بدتر... انگلیس از آمریکا بدتر... شوروی از هر دو بدتر... همه از هم بدتر... همه از هم پلیدتر... امروز سر و کار ما با این خبیث‌هاست! با آمریکا است. رئیس جمهور آمریکا بداند این معنا را که منفورترین افراد دنیاست پیش ملت ما... امروز منفورترین افراد بشر است پیش ملت ما... یک همچو ظلمی به دولت اسلامی کرده است... امروز قرآن با او خصم است... ملت ایران با او خصم است. دولت آمریکا بداند این مطلب را... ضایعش کردند در ایران... خراب کردند او را در ایران... در یک مجلس از مجالس سابق که مرحوم «مدرس» در آن مجلس بود، التیماتومی از دولت روس آمد به ایران که اگر فلان قضیه را انجام ندهید، ما از فلان جا - که قزوین ظاهراً بوده است - می‌آیم به تهران و تهران را می‌گیریم. دولت ایران هم فشار آورد به مجلس که باید این را تصویب کنید. یکی از مورخین آمریکایی، می‌نویسد که یک روحانی با دست لرزان آمد پشت تریبون ایستاد و گفت: آقایان، حالا که بناست ما از بین برویم چرا به دست خودمان برویم. مجلس به خاطر مخالفت او جرأت پیدا کرد و رد کرد و هیچ غلطی هم نکردند. یک روحانی توی مجلس بود نگذاشت التیماتوم آن قلدر شوروی در مجلس به تصویب برسد. یک روحانی ضعیف، یک مشت استخوان آن التیماتوم را رد کرد! آن‌ها می‌بینند نباید روحانی باشد؛ قطع ید روحانی باید بکنند تا به آمال و آرزوی خودشان برسند».

حضرت امام (ره) در روز شنبه ۱۶ دی ماه سال ۱۳۵۷ و در آستانه پیروزی انقلاب در پاسخ به پرسش خبرنگار رادیو تلویزیون آلمان که پرسیده بود چرا ایرانی‌ها نسبت به آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها تنفر دارند؟ فرمودند: «دولت‌های آمریکا و انگلیس آنقدر به ملت ما فشار آورده‌اند و اشخاص جنایتکار را تأیید کرده‌اند که کم‌کم موجب تنفر ملت ما شده است. البته شوروی هم دست کمی از آن‌ها ندارد. من بارها توصیه کرده‌ام که دست از پشتیبانی از دولت و شاه ایران بردارید و کاری نکنید که ملت ایران نسبت به ملت‌های انگلیس و آمریکا که در مقابل روش دولت‌های متبوع‌شان سکوت کرده‌اند،

امام خمینی: متفقین که یکی شان انگلستان بود، محمد رضا شاه را بر ما تحمیل کردند و تحمیلات دولت انگلستان و ظلم‌هایی که به ملت‌های ضعیف که یکی از آن‌ها ملت ماست کرده‌اند، سابقه زیادی دارد و این که حالا هم به فرستادن سلاح و پشتیبانی از شاه ادامه می‌دهد، می‌خواهد سلطنت او ادامه پیدا کند

رضای خداوند متعال، با بانگ الله اکبر بر دشمنان خود چیره شدید و آزادی و استقلال را به دست آوردید، با اتکال به خداوند تعالی و حفظ وحدت کلمه مهیا باشید برای رو در رویی با دشمنان اسلام و دشمنان مستضعفین. شما به خواست خدای تعالی پیروز هستید و بر مشکلات غلبه خواهید کرد. صدام حسین که همچون شاه مخلوع چهره قبیح غیر اسلامی و انسانی خود را نشان داده و به هدم اسلام و حوزه مقدسه نجف کمر بسته و با مسلمانان مظلوم برای رضای کارتر، آن کند که مغول کرد و با علمای اسلام خصوصاً حضرت آیت الله آقای سید محمد باقر صدر، آن کند که رضا خان و محمد رضا پهلوی با علما و روحانیون و سایر طبقات کردند، باید بدانند که با این اعمال ضد اسلامی، گور خودش و رژیم تحمیلی غیر انسانی و غیر قانونی بعث را با دست خود می‌کند. حضرت امام خمینی (ره) در روز ۱۲ شهریور سال ۱۳۶۲ طی سخنانی در جمع مردمی که به دیدار ایشان آمده بودند، اظهار داشتند: «از جمله چیزهایی که مانع دفاع مسلمین از کشورهایشان است، تبلیغات دامنه‌دار برای هر چه بزرگتر جلوه دادن قدرت‌های خارجی است. در سابق از انگلیس، به دست به اصطلاح روشنفکران و تحصیل کردگان غریزده، یک غول ساخته شده بود و به دولت‌های بی‌اطلاع و ملت‌های دربند تحمیل کرده بودند که اگر به یک فراش سفارتخانه انگلیس یک حرف درشت زده شود، ایران به باد فنا می‌رود! و پرچم سفارت بر سر خانه هر مجرمی که افراشته می‌شد از مجازات مصون می‌گشت. اشاره سفیر انگلیس به دولت یا صدر اعظم، کافی بود برای اجرای اوامر و اطاعت بی‌چون و چرای او. امروز از این دو قدرت، خصوصاً آمریکا، در بلاد مسلمین همان غول را بسیار بزرگتر و شادخوارتر ساخته‌اند و گمان می‌کنند اگر به یکی از این دو قطب گنجه شود بالای چشمت ابروست، کشور از بین می‌رود! با خیال‌های خام و مقایسه عصر حاضر با عصرهای گذشته و دامن زدن وابستگان غریزده به این نحو شایعه‌ها، مسلمین را از دفاع از حق خود مأیوس نمودند. و جرم این خود باختگان ملی نما کمتر از مجرم اصلی نیست. ■

جمهوری وقت آمریکا به قطع روابط سیاسی با ایران، طی سخنانی در روز ۱۹ فروردین سال ۱۳۵۹ موضع خویش را چنین بیان داشتند: «ملت شریف ایران، خبر قطع رابطه بین ایران و آمریکا را دریافت کردم و اگر کارتر در عمر خود یک کار کرده باشد که بتوان گفت به خیر و صلاح مظلوم است، همین قطع رابطه است. رابطه بین یک ملت بپا خاسته برای رهایی از چنگال چپاولگران بین‌المللی با یک چپاولگر عالم‌خوار، همیشه به ضرر ملت مظلوم و به نفع چپاولگر است. ما این قطع رابطه را به فال نیک می‌گیریم؛ چون که این قطع رابطه دلیلی بر قطع امید آمریکا از ایران است. ملت رزمنده ایران این طلیعه پیروزی نهایی را که ابرقدرت سفاکی را وادار به قطع رابطه - یعنی خاتمه دادن به چپاولگری‌ها - کرده است، اگر جشن بگیرد حق دارد. ما امیدواریم که نابودی سرسپردگانی مثل سادات و صدام حسین بزودی انجام گیرد و ملت‌های شریف اسلامی به این انگل‌های خائن، آن کنند که ملت ما با محمد رضای خائن کرد و به دنبال آن برای آزاد زیستن و به استقلال تمام رسیدن، قطع روابط با ابرقدرت‌ها خصوصاً آمریکا نمایند. من کرارا گوشزد نموده‌ام که رابطه ما با امثال آمریکا، رابطه ملت مظلوم با جهانخواران است. شما ای ملت عزیز! که برای

کن. مثلاً فرض کنید اینهایی هم که شماها شعار دارید می‌دهید، می‌گویند آمدند به شما هم گفتند که بیایید فریاد بزنید! در آمریکا گفته شده که رابطه زیر زمینی بین انگلیس‌ها و شوروی است. این آشوب‌ها را انگلیس‌ها و شوروی‌ها دارند درست می‌کنند! انگلیس‌ها احتمال می‌رود در این فضولی دخالت داشته باشند. اینها بنایشان بر این است که فحش برای خودشان درست می‌کنند که مقاصدشان را پیش ببرند، این نهضت را آلوده کنند به این که نهضت انگلیسی - شوروی است! این هم فایده ندارد! برای اینکه بچه‌های ما هم حالا می‌دانند که هرچی اینها بگویند خلاف است! هرچه می‌خواهند بگویند بگویند؛ بچه‌های کوچک ما هم می‌دانند، همه جوان‌ها و پیرهای ما می‌دانند، که این حرف‌ها نیرنگ است و برای این است که این نهضتی که دارد همه این اقبشاری که ما را دارند غارت می‌کنند می‌لرزاند و ان شاء الله سرنگونشان می‌کنند، این چیزها را می‌دانند که اینها برای این است که این نهضت را بخوابانند؛ این آتشی که در قلب‌ها افروخته شده است، این را خاموش کنند. این را دیگر مردم می‌دانند این حرف‌ها را. بنابراین این یاوه‌گویی هم فایده‌ای ندارد

حضرت امام (ره) در روز ۱۹ دی ۱۳۵۷ در پاسخ به پرسش خبرنگار بی. بی. سی. در نوفل لوشاتو



■ سربازان ارتش سرخ شوروی در بازار قزوین

که دولت انگلیس همچنان به فرستادن اسلحه برای شاه ادامه می‌دهد، فرمودند: «ما سال‌های طولانی است که گرفتار این هستیم که دولت انگلیس با حکومت جائر ما همراهی می‌کند. از اول دولت انگلیس پدر این شاه را بر ما تحمیل کرد و بعد هم که او خیانت به آن‌ها کرد او را اخراج کردند. متفقین که یکی شان انگلستان بود، محمد رضا شاه را بر ما تحمیل کردند و تحمیلات دولت انگلستان و ظلم‌هایی که به ملت‌های ضعیف که یکی از آن‌ها ملت ماست کرده‌اند، سابقه زیادی دارد و این که حالا هم به فرستادن سلاح و پشتیبانی از شاه ادامه می‌دهد، می‌خواهد سلطنت او ادامه پیدا کند و این ادامه جرم‌ها و جنایاتی است که او مرتکب شده و می‌شود. اینها می‌خواهند دولت شاه را هرچه بیشتر نگه دارند و هر روزی که بر سلطنت باقی بماند روز مصیبت بزرگ ملت ماست.»

بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران در پی اقدام جیمی کارتر رئیس

در جنگ جهانی دوم؛

ایران قربانی سلطنت رضا شاه و سلطه متفقین



جذب گروه‌های مختلف سیاسی شدند و در نتیجه میان نظامیان گرایش‌های سیاسی متفاوتی بروز کرد. حمله قوای متفقین برای اشغال ایران یکی از مهمترین حوادث تلخ تاریخ معاصر به شمار می‌رود. چنانچه جنگ جهانی دوم مانند جنگ جهانی اول، یکی از رویدادهای مصیبت بار تاریخ کشورمان بوده است. با وجودی که ایران تا آن تاریخ حدود دو سال از صحنه جنگ دور بود، ولی با پیشروی ارتش آلمان در شرق اروپا و تصرف بخش‌های مهمی از خاک شوروی، متفقین را به شدت به وحشت انداخت تا جایی که به فکر یافتن راه حلی برای کمک به نیروهای شوروی به منظور مقابله با پیشروی نیروهای آلمان افتادند. به همین دلیل، آن‌ها که تمام راه‌های کمک رسانی و انتقال جنگ افزار و مواد غذایی به روی‌شان بسته شده بود، به راه‌های ارتباطی امن ایران چشم دوختند و به بهانه وجود اتباع آلمانی و ایتالیایی که آن‌ها را ستون پنجم دشمن عنوان می‌کردند، به کشورمان یورش آوردند. در حالی که ایران از آغاز جنگ بارها موضع بی‌طرفی خود را اعلام کرده بود. چون ایران در سال‌های قبل از ۱۳۲۰ برای محدود کردن نفوذ انگلستان و روسیه ناچار شد از فعالیت‌های برخی

هیتلر برای نابودی استعمارگران دیرینه همچون انگلیس، فرانسه و شوروی به میدان آمده است. گاهی که فیلم‌های مربوط به پیروزی‌های ارتش آلمان در سینماهای تهران به نمایش گذاشته می‌شد، مردم با خوشحالی سوت و هورا می‌کشیدند و ابراز احساسات می‌کردند. لذا کشورمان با حمله متفقین در سوم شهریور ۱۳۲۰ عملاً به صحنه نزاع میان دولت‌های متخاصم جهانی تبدیل گردید. تأثیرات منفی این حمله با ناکارآمدی ارتش صد هزار نفری رضا شاه، چنان جوّ سرخوردگی و ناامیدی در جامعه ایران به ویژه میان نظامیان جوان، به وجود آورد که اغلب‌شان با استفاده از فضای باز سیاسی ناشی از ورود متفقین و سقوط دیکتاتوری رضا شاه،

حمله قوای متفقین برای اشغال ایران یکی از مهمترین حوادث تلخ تاریخ معاصر به شمار می‌رود. چنانچه جنگ جهانی دوم مانند جنگ جهانی اول، یکی از رویدادهای مصیبت بار تاریخ کشورمان بوده است



درآمد

روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ نقطه عطفی سرنوشت ساز در تاریخ معاصر کشورمان بود. با وجودی که رضا خان سرسلسله دودمان پهلوی ادعای برخورداری از یک ارتش کارآمد و نیروی نظامی قوی را داشت، که می‌تواند در مقابل یورش بیگانگان مقابله کند، ورود آسان قوای متفقین به کشور، پوچ بودن این ادعا را آشکار کرد. در جنگ جهانی اول شاهد مقاومت اقشار وسیع مردم به خصوص مرزداران، ژندارمری و عشایر ساکن مناطق مرزی جنوب و غرب کشور بودیم، ولی در جنگ دوم مقاومت چشمگیری از طرف مردم و ارتش در برابر متجاوزان انجام نشد. شاید علت بی‌اعتنایی مردم نسبت به تجاوزگری بیگانه پاسخ‌های زیادی داشته باشد، که یکی از آن‌ها فقدان حمایت مردمی و انسجام لازم در ساختار قدرت سیاسی پهلوی اول بوده باشد. در این مقاله فرایند وقوع جنگ جهانی دوم و موضع‌گیری‌های ایران در قبال آن مرور شده است. همچنین کوشش به عمل آمده تا ضمن تشریح اوضاع قبل از آغاز جنگ و موضع‌گیری ایران در قبال آن و نیز پیامدهای اشغال کشور و نقش نیروهای نظامی به صورت مشروح بررسی و بازنگری شود:

با آغاز جنگ جهانی دوم در سال ۱۳۱۸ اوضاع جهان بکلی دگرگون گردید و اغلب دولت‌های جهان به حمایت از محورهای متفقین یا متحدین ناگزیر شدند. با وجودی که ایران از آغاز جنگ سیاست بی‌طرفی اتخاذ نمود، به علت سیاست رضا شاه (۱۳۰۴-۱۳۲۰) در طرفداری از آلمان هیتلری و نیز به دلیل داشتن موقعیت استراتژیک، مورد توجه دولت‌های استعمارگر قرار گرفت. به رغم انتشار بیابانه بی‌طرفی ایران، به روشنی آشکار بود که شاه و اغلب فرماندهان ارتش و اطرافیان او آرزوی پیروزی آلمان را داشتند. در کنار این احساسات، بخشی از مردم هم که از سیاست‌های استعمار گرایانه شوروی و انگلیس آسیب دیده بودند، از آلمان طرفداری کردند. آن‌ها بر این باور بودند که

امپریالیسم تمرکز داشت، بازتاب گسترده‌ای در میان برخی از محافل و اقشار مردم ایران به وجود آورده بود. اما در پی امضای پیمان عدم تعرض میان آلمان و شوروی، برلین با پیروی از خط مشی هیتلر در جهت کاهش نفوذ انگلستان و افزایش نفوذ شوروی در ایران تلاش کرد و حتی نفوذ خود را در ایران در درجه دوم اهمیت قرار داد. هدف هیتلر از این تصمیم، تحریف تفکر و گرایش استالین از توجه به سوی اروپای شرقی بود. ولی به نظر انگلستان، تلاش برای جلوگیری از نفوذ شوروی و حزب توده در ایران و حفظ راه‌های صدور نفت جنوب، به مراتب از خطر فاشیسم آلمان مهم‌تر بود. از طرف دیگر چون رضا شاه حمایت انگلستان را برای دفاع از نواحی شمالی در برابر تهاجم شوروی خواستار شده بود، کمیته فرماندهی نظامی انگلستان با هرگونه اعتماد به ارتش ایران یا هماهنگی با آن موافقت نداشت و بر این باور بود که اتحاد با ایران بهای گزافی به همراه دارد. گویا فقط دفاع از مناطق استراتژیک نفتی جنوب برای انگلستان حایز اهمیت بود.

در آستانه جنگ جهانی دوم، اوضاع سیاسی، نظامی، اجتماعی و اقتصادی ایران دچار ناپایداری ساختاری گشته بود. مدت طولانی بود که به دلیل استقرار دیکتاتوری خشن نظامی، دستاوردهای سیاسی و اجتماعی انقلاب مشروطه نادیده گرفته شد و فضایی رعب و وحشت در عرصه کشور حاکم گردید. نهادهای به یادگار مانده از مشروطیت همچون دولت و مجلس به ابزارهایی کارساز برای پیشبرد اهداف غیر قانونی حکومت رضا خان پهلوی تبدیل گشت. بر خلاف دوران جنگ جهانی اول، کشور از برخی نابسامانی‌ها و یک پارچگی سیاسی و اجتماعی فاصله گرفته بود و در روابط رضا خان با قدرت‌های جهانی و نیز کشورهای همسایه مناسبات کمتر مداخله جویانه‌تری برقرار شده بود. شاید همه این عوامل نقشی در حل و فصل بنیادین مسائل و گرایش‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه ایرانی نداشت.

در دوران جنگ جهانی اول فضای اجتماعی و سیاسی برای مشارکت عمومی گشوده بود، ولی در آستانه جنگ جهانی دوم، نقش و جایگاه مشارکت سیاسی مردم در تصمیم‌گیری‌ها و حضور در عرصه‌های فکری و فرهنگی فعال کم‌رنگ شده بود. مداخلات غیر قانونی و خلاف اصول دولت در خصوص‌ترین جوانب زندگی اجتماعی مردم کشور فزونی پیدا کرد و همزمان با رشد فزاینده و سیستماتیک فساد سیاسی، اقتصادی و اداری در ارکان حاکمیت و دولت، کمترین انتقاد و اظهار نظر مستقل درباره اقدامات و گرایش‌های رضا شاه پیامدهای وخیمی به دنبال داشت. به عبارت دیگر میان رفتارها و کنش‌های حکومت با خواسته‌های

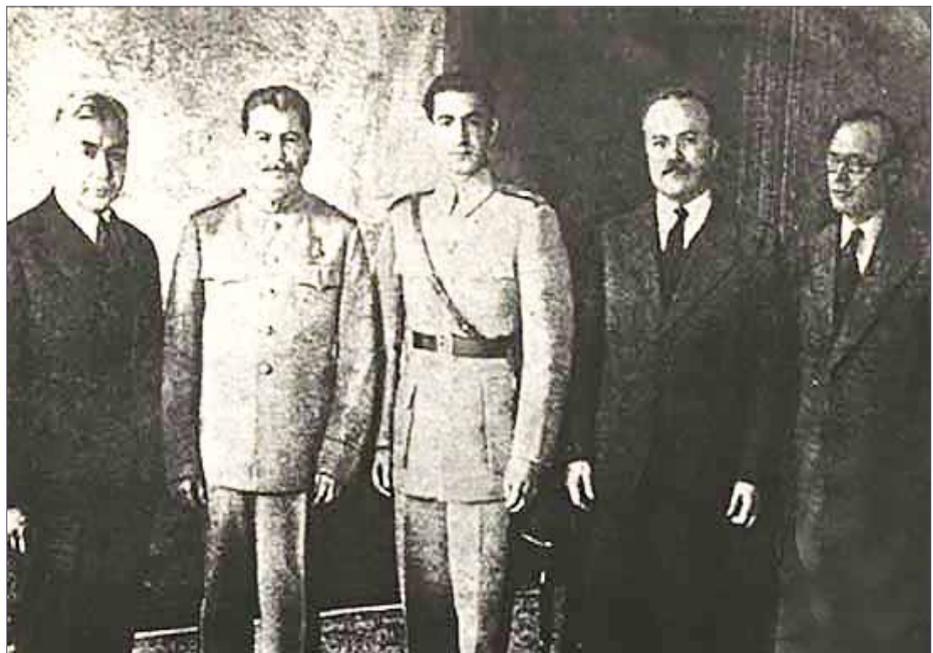
نسبت به کشورهای درگیر جنگ در اروپا که با بی‌طرفی ایران منافات دارد خودداری نمایند. در همان حال مظفر علم وزیر امور خارجه در روز ۱۳ شهریور مراتب بی‌طرفی ایران در جنگ را به آگاهی نمایندگان سیاسی خارجی مستقر در تهران رساند. نکته قابل توجه این است که هر دو کشور آلمان و انگلستان ابتدا از موضع بی‌طرفی ایران استقبال کردند. زیرا انگلستان به دلیل درگیری در جنگ، توان برقراری امنیت در خلیج فارس را نداشت. استدلال وزارت امور خارجه آلمان هم از اعلام بی‌طرفی ایران در جنگ چنین بود: «باتوجه به پیوند نزدیک انگلستان با فرانسه چنین به نظر می‌آید که آنچه از لحاظ سیاسی اهمیت ویژه‌ای یافته، این است که فعلا تحکیم کامل بی‌طرفی ایران ادامه یابد». اما آنچه موجب افزایش نگرانی ایران گشت، امضای پیمان حل اختلافات و عدم تعرض میان شوروی و آلمان در روز ۲۳ اوت سال ۱۹۳۹ بود. هیتلر و استالین در پرتو این پیمان درباره تقسیم لهستان و کشورهای دریای بالتیک به توافق رسیدند و دولت ایران هم پیش‌بینی کرده بود که امکان دارد شوروی با امضای تفاهم محرمانه با آلمان در صدد احیای سلطه خود بر استان‌های شمالی ایران برآید. در نتیجه رضا شاه تصمیم گرفت به منظور کسب حمایت نظامی و اقتصادی به انگلستان نزدیک شود. در آن برهه مبنای مبادلات سیاسی و اقتصادی ایران با خارج از کشور از دهه ۱۳۱۰ به بعد بیشتر با کشور آلمان استوار گردیده بود. ولی با پیروزی هیتلر رهبر حزب ناسیونالیست نازی در انتخابات آلمان در ژوئیه ۱۹۳۳ میلادی روابط میان دو کشور وارد مرحله جدیدتری گردید. چون تبلیغات آلمانی‌ها روی اشتراک نژاد آریایی دو ملت ایران و آلمان و تشابه اهداف ملی دو کشور در مبارزه با کمونیسم و

کشورهای غربی نظیر آلمان، لهستان، اسپانیا در ایران حمایت کند و کمپانی‌های آلمانی «زیمنس»، «کنزل شتاخت»، «آ.ا.گ.» و «گروپ» در رأس این فعالیت‌ها قرار داشتند.

تبلیغات آلمانی‌ها روی اشتراک نژاد آریایی دو ملت ایران و آلمان و تشابه اهداف ملی دو کشور در مبارزه با کمونیسم و امپریالیسم تمرکز داشت، بازتاب گسترده‌ای در میان برخی از محافل و اقشار مردم ایران به وجود آورده بود

موضع دولت ایران در قبال جنگ جهانی دوم

یک روز پس از شروع جنگ جهانی دوم، محمود جم نخست وزیر وقت با انتشار بیانیه اعلام کرد: «در این موقع که متأسفانه نایره جنگ در اروپا مشتعل گردیده است، دولت شاهنشاهی ایران به موجب این بیانیه تصمیم خود را به اطلاع عموم می‌رساند که در این کارزار بی‌طرف مانده و بی‌طرفی خود را محفوظ خواهد داشت». چون به اعتقاد رضا شاه «ایران نه بدان اندازه قدرتمند است که بتواند در جنگ شرکت کند و نه تا آن حد ضعیف است که اجازه دهد حقوقش پایمال گردد». با این وصف سیاست بی‌طرفی برای ایران ضرورت داشت و برای قدرت‌های درگیر جنگ نیز حایز اهمیت بود. در پی صدور بیانیه نخست وزیر، علی‌اصغر حکمت، وزیر کشور از اتباع بیگانه مقیم ایران خواست از ابراز هرگونه احساسات



دیدار استالین با محمد رضا شاه در کاخ سعدآباد. قوام السلطنه نیز در عکس دیده می‌شود



برحق ملت در جنبه‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، فرسنگ‌ها فاصله وجود داشت. تا جایی که نوعی از خود بیگانگی و درماندگی عمومی، در جامعه بیداد می‌کرد. در چنین شرایطی وقتی، به رغم آن همه سرمایه‌گذاری‌هایی که سال‌های پس از مشروطه برای تقویت ارتش و قوای نظامی صورت گرفت، کشور به سرعت توسط متفقین متجاوز اشغال گردید، اکثریت مردم کشور در حالی از ناباوری تحمیلی، بهت زده ناشی از پیشینه و پیامدهای سوء دیکتاتوری داخلی و فاجعه تصرف کشور توسط بیگانگان سیر می‌کردند. مردم از یک سو شاهد بودند که تجاوز خارجی قید و بندهای فسادآور و سرکوب کننده دیکتاتوری رضا شاه

را از هم می‌گسلد و در همان حال، تجربه خفت آور اشغال کشور توسط بیگانگان را که پیشاپیش آشکار بود، پیامدهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی منفی فراوانی به دنبال خواهد آورد، بر قاطبه مردم ایران در سرتاسر کشور تحمیل خواهد کرد و عصر جدیدی را از نابسامانی ناشی از تجاوزگری خارجی در پی خواهد داشت.

بی‌تردید یکی از شاخصه‌های مهم رژیم‌های دیکتاتور و مستبد، ایجاد فضای اختناق و جلوگیری از هرگونه نقد و بررسی عملکرد مسئولان کشوری از سوی افراد دلسوز و متعهد جامعه به منظور شناساندن زمینه‌های آسیب‌پذیری به خصوص در رویارویی با دشمن خارجی است. رضا شاه از آن دسته دیکتاتورهای بود که به هیچ وجه حاضر نمی‌شد ضعف‌های خود را بپذیرد و در صدد اصلاح آن‌ها برآید. در روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ وقتی در برابر واقعیت حمله متفقین به کشور رو به رو شد، به فرماندهان ارتش گفت: «اگر من صد عراده توپ داشتم، می‌دانستم چطور به تعرض روس‌ها و انگلیسی‌ها جواب دهم. سربازهای ما بسیار خوب هستند و خوب می‌جنگند، ولی با گوشت بدن چطور می‌توان جلو تانک و هواپیما طاقت آورد».

در متون تاریخ آمده است که ارتش در اوایل مرداد سال ۱۳۲۰ مانور نظامی در حضور رضا شاه، ولیعهد و دولتمردان در همدان برگزار کرد. رضا خان در حاشیه مانور پس از شنیدن اظهارات چاپلوسانه تعدادی از فرماندهان ادعا کرد: «قشون من عالی‌ترین قشونی است که امروز در دنیا وجود دارد». آنگاه در همان مانور از ژنرال ژندار، مستشار فرانسوی و استاد دانشکده افسری پرسید: «به نظر شما ارتش ایران در برابر تجاوز احتمالی قوای بیگانه

چقدر می‌تواند مقاومت می‌کند؟». ژنرال فرانسوی بیدرنگ چنین پاسخ داد: «دو ساعت قربان!!!!». چهره رضا خان که انتظار شنیدن چنین پاسخی را در جمع فرماندهان ارتش نداشت، بر افروخته شد و اخم‌هایش آشکار گردید. افراد متملق و نوکران حلقه به گوش به مستشار فرانسوی اعتراض کردند که چرا چنین پاسخی به اعلیحضرت داده‌ای؟ ژنرال ژندار گفت: «چنین گفتم تا اعلیحضرت خوشحال شود و گر نه ارتش دو دقیقه هم نمی‌تواند مقاومت کند». رضا خان آنگاه تیمسار جهانبانی رئیس وقت ستاد مشترک ارتش را مأمور شناسایی و بر طرف نمودن نقاط ضعف ارتش کرد. ولی وقتی جهانبانی در گزارشی مستند نارسایی ارتش را به اطلاع رضا شاه رساند، او چنان برآشفته و خشمگین شد که جهانبانی و اغلب جوانان خاندان او را که از پرسنل ارتش بودند، دستگیر و روانه زندان کرد.

در دوران جنگ جهانی اول فضای اجتماعی و سیاسی برای مشارکت عمومی گشوده بود، ولی در آستانه جنگ جهانی دوم، نقش و جایگاه مشارکت سیاسی مردم در تصمیم‌گیری‌ها و حضور در عرصه‌های فکری و فرهنگی فعال کم رنگ شده بود

که در دوره سلطنت پهلوی اول هزینه‌های کلانی برای تجهیز و تقویت نیروهای نظامی و انتظامی کشور مصرف شد، و برای اولین بار ارتشی منظم و یکپارچه در کشور شکل گرفت. البته این ارتش منظم را باید در محدوده یک کشور جهان‌سومی مورد سنجش قرار داد که در مطلوب‌ترین وضعیت می‌توانست در برابر ارتش‌ها و قدرت‌های کوچک منطقه از مرزهای کشور دفاع کند. ارتش و نیروی نظامی هرگز توانایی کارآمد رزمی را نداشت که بتواند در برابر یورش قدرت‌های نظامی بزرگ جهان آن روز مقاومت کند. در حالی که همین ارتش در دوره سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار توانمندتر و کارآمدتر از ارتش دوره رضا شاه بود که توانست طی دو جنگ بزرگ بیش از ۱۲ سال در برابر ارتش قدرتمند روسیه تزاری مقاومت کند و بارها در صحنه نبرد بر نیروی دشمن غلبه کند. در حالی که در برابر حمله متفقین در سوم شهریور ۱۳۲۰ بیش از چند ساعت نتوانست دوام بیاورد.

از سوی دیگر پیشروی ارتش آلمان در خاک شوروی همه معادلات جهانی را به هم ریخته بود و دولت کمونیستی شوروی که تا آن روز در صف متحدین قرار داشت، به اردوگاه متفقین پیوست. هدف آلمان از این حمله تصرف شهرهای بزرگ صنعتی مسکو، لنینگراد و کیف و از بین بردن توان دفاعی ارتش سرخ و دستیابی به میادین نفت منطقه قفقاز بود. هیتلر پس از این که ارتش آلمان در شمال آفریقا به فرماندهی اروین رومل مشهور به «روبه صحر» موفق شد ارتش انگلستان را در نبرد العلمین شکست دهد و به دروازه‌های مصر نزدیک شود، تصمیم گرفت پس از درهم شکستن قوای شوروی، با ارتش رومل از طریق خاورمیانه در ایران تلافی کند و همزمان با تصرف میادین نفتی خلیج فارس به سوی هندوستان پیشروی

در آستانه حمله متفقین، ارتش ایران حدود صد هزار تن نیرو داشت. هرچند فرماندهی نظامی یکپارچه و متمرکزی با محوریت رضا شاه بر قوای سه گانه نظامی کشور سلطه داشت، ولی نیروهای سه گانه دریایی، هوایی و زمینی با سلاح‌های نظامی پیشرفته و مناسبی مجهز نشده بودند. می‌توان گفت

بی‌طرفی در جنگ را ستود و اظهار عقیده کرد که دوره فشار طولانی نخواهد بود. به این دلیل که نیروهای آلمان تا خاک اوکراین پیشروی کرده و قصد دارند تا فرا رسیدن فصل پاییز آخرین مقاومت ارتش سرخ را درهم شکنند و بخش‌های دیگری از خاک شوروی را اشغال کنند. هیتلر به پهلوی اول اطمینان داده بود که تلاش‌های انگلستان برای ایجاد خط دفاعی در قفقاز به لحاظ برتری نیروهای آلمانی محکوم به شکست است و انتظار دارد که دولت ایران تا سپری شدن این دوره کوتاه در برابر

ارتباطی و میادین نفتی و جلوگیری از وقوع کودتای احتمالی به نفع آلمان با استفاده از ایرانیان طرفدار هیتلر.

۴- ادامه پیشروی نیروهای انگلیسی در عمق خاک ایران در صورت رسیدن ارتش آلمان به منطقه قفقاز و مرزهای شمالی ایران. پهلوی اول در آن شرایط سخت و با تکیه بر ارتش و لزوم اتخاذ موضع بیطرفانه در جنگ، دکتر احمد متین‌دفتری را در سال ۱۳۱۹ از نخست‌وزیری عزل و رجبعلی منصور را که به محافظه‌کاری

کند و امپراتوری انگلیس را به زانو درآورد. قوای شوروی که در زمستان سرد و یخبندان، تا حدودی در مقابل حملات برق‌آسای ارتش آلمان زمینگیر شده بودند، به اسلحه و مهمات، مواد غذایی و دارو نیاز مبرم داشتند. قوای انگلیس هم در عین حال تصمیم داشتند به هر قیمتی که شده خطوط ارتباطی خلیج فارس با مرزهای شمالی ایران را حفظ کنند، تا بدین وسیله همه‌گونه نیازهای ارتش سرخ شوروی را تأمین کنند. از سوی دیگر چنانچه شوروی در مقابل آلمان شکست بخورد، انگلیس بتواند از چاه‌های نفت خلیج فارس و خطوط ارتباطی با هندوستان دفاع کند. لذا شوروی و انگلیس بر اساس این دیدگاه در روز ۱۲ ژوئیه سال ۱۹۴۱ با امضای معاهده‌ای در برابر دشمن مشترک (آلمان) با یکدیگر متحد شدند. طرفین به موجب این معاهده به توافق رسیدند که در جنگ با دشمن مشترک از ارائه هرگونه کمک نظامی به یکدیگر دریغ نکنند.



لحظه ورود قوای متفقین به تهران

در آستانه حمله متفقین، ارتش ایران حدود صد هزار تن نیرو داشت. نیروهای سه‌گانه دریایی، هوایی و زمینی با سلاح‌های نظامی پیشرفته و مناسبی مجهز نشده بودند تا برای رویارویی با یورش قدرت‌های نظامی بزرگ جهان مقاومت کنند

فشار متفقین مقاومت کرد. رضا شاه که در وضعیت دشوار و تحت فشار قرار داشت، تنها راه چاره را سیاست وقت‌کشی و حفظ وضع موجود دانست، تا نتیجه جنگ در اروپا مشخص گردد و بتواند تکلیف خود را با دولت‌های درگیر در جنگ روشن نماید. لذا در پاسخ به دومین یادداشت متفقین، بار دیگر اعلام نمود که تعداد کارشناسان آلمانی در ایران به استثنای خانواده‌هاشان فقط ۶۹۰ تن می‌باشند که همگی زیر نظر دولت ایران مشغول ارائه خدمات تخصصی هستند و چنانچه دولت ایران آن‌ها را اخراج کند، امکان دارد دولت آلمان این اقدام را تخلف از سیاست بی‌طرفی ایران تلقی نماید. لذا از پذیرفتن تقاضای متفقین معذوریم.

رسانه‌های انگلستان و شوروی و متحدین آن‌ها در واکنش به موضع دولت ایران در مخالفت با اخراج کارشناسان آلمانی، جوسازی تبلیغاتی وسیعی را به راه انداختند و زمینه یورش قوای ارتش سرخ و انگلستان به خاک کشورمان را فراهم کردند. رسانه‌های یاد شده کارشناسان آلمانی را ستون پنجم و جاسوسان هیتلر در ایران خوانده و درباره

شهرت داشت جایگزین کرد. رضا شاه امیدوار بود که دولت همسایه شمالی در امور داخلی دولت بی‌طرف ایران مداخله نکند. اما انگلستان و شوروی برای زمینه‌سازی حمله به ایران در آن شرایط حضور کارشناسان آلمانی در کشور که آن‌ها را ستون پنجم هیتلر عنوان کرده بودند، دستاویز قرار دادند. ریدر بولارد سفیر انگلستان تهران در روز چهارم ژوئن ۱۹۴۱ از دولت منصور خواست فعالیت‌های آشکار و پنهان کارکنان آلمانی را در ایران متوقف نماید. او در پاسخ به این تقاضا اعلام کرد که حضور کارشناسان آلمانی برای خدمات صنایع ایران ضروری است و دولت ایران نمی‌تواند به سرعت جایگزینی برای آنان پیدا کند. از طرف دیگر تعدادشان زیاد نیست و تحت نظر هستند.

سفارتخانه‌های انگلیس و شوروی در تهران، در ادامه این اصرار روز ششم اوت سال ۱۹۴۱ همزمان با ارسال دو یادداشت برای وزارت خارجه به دولت ایران هشدار دادند هرچه سریعتر کارشناسان آلمانی را اخراج کند. در همان روز هیتلر پیشوای آلمان نیز با ارسال پیامی برای رضا شاه مقاومت دولت ایران در برابر فشارهای متفقین و پیروی از سیاست

در آن برهه که مسئله رساندن اسلحه و مهمات به جبهه روسیه مطرح شد، انگلیسی‌ها مسیر راه آهن خوزستان به دریای خزر و نیز به جلفا را بهترین راه ارتباطی پیشنهاد کردند. قوای شوروی ابتدا درباره امکان حمله نظامی به ایران به دلیل قدرت ارتش در برابر هرگونه تجاوز خارجی تردید داشتند، ولی انگلیسی‌ها به آنان اطمینان دادند، که از بین بردن قدرت مقاومت ارتش ظرف چند روز به راحتی امکان پذیر خواهد بود. بدین ترتیب در روز ۱۷ ژوئیه سال ۱۹۴۱ در مورد حمله همزمان ارتش سرخ و ارتش استعمارگر انگلیس به ایران میان نمایندگان دو کشور توافق نظر به وجود آمد. برخی از اهداف راهبردی قوای متفقین در ایران عبارت بودند:

- ۱- دستیابی به راه‌های ارتباطی جنوب و شمال کشور به منظور کمک رسانی به ارتش سرخ.
- ۲- تصرف میادین و تأسیسات نفت جنوب به منظور حراست و جلوگیری از خرابکاری توسط کارکنان آلمانی شاغل در آن‌ها.
- ۳- اخراج کارشناسان و کارکنان آلمانی از ایران به منظور جلوگیری از خرابکاری احتمالی در راه‌های

احتمال ورود ارتش ایران به جنگ به نفع آلمان شایعه پراکنی کردند. با این وصف تهاجم شوروی از مرزهای شمالی و حمله نیروهای استعمارگر انگلیس از خوزستان و آب‌های خلیج فارس در بامداد سوم شهریور سال ۱۳۲۰ آغاز گشت. اسیمرونوف و ریدر بولارد، سفیران شوروی و انگلستان در تهران در اولین ساعت آغاز حمله با رجبعلی منصور نخست وزیر ملاقات کرده و این اقدام را به آگاهی او رساندند.

ناگفته نماند که از اوایل تابستان سال ۱۳۲۰ ریدر بولارد سفیر انگلستان در تهران، همواره از گسترش نفوذ مراکز تجمع خانواده‌های آلمانی ناخرسند بود و آن‌ها را مراکز فعالیت جاسوسی آلمان می‌دانست. چون حرکت انقلابی و نظامی رشید عالی کیلانی نخست وزیر وقت عراق و طرفدار آلمان برای براندازی رژیم سلطنتی خاندان فیصل دست نشانده انگلستان در عراق در آوریل سال ۱۹۴۱ بر نگرانی انگلیسی‌ها افزود. ولی دیری نپایید که این قیام (مانند کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ در ایران) سرکوب شد و کشور عراق همچنان تحت نفوذ انگلستان باقی ماند. پس از انقلاب ۱۴ ژوئیه سال ۱۹۵۸ و سرنگونی رژیم پادشاهی در عراق از رشید عالی کیلانی به عنوان قهرمان ملی، اعاده اعتبار شد. ولی به هر حال دغدغه انگلستان در خصوص میزان نفوذ ستون پنجم آلمان در ایران به قوت خود پا برجا بود. با این وصف ریدر از وجود کارشناسان آلمانی در ایران همواره اظهار نگرانی می‌کرد و به مسئولان ایرانی می‌گفت که این فعالیت‌ها خطرناک و باعث نگرانی دولت متبوع او شده است. مقامات ایرانی بر این باور بودند که بولارد کینه خاصی به ایران و ایرانی دارد. و چیزی به نام ستون پنجم آلمان در کشور وجود ندارد. همان گونه که سید مهدی فرخ در خاطرات سیاسی خود اشاره

کرده ادعاهای بولارد بهانه‌ای بیش نبود. فرخ در این باره نوشته است: «وقتی نیروهای آلمان وارد خاک شوروی شدند، ناگهان بر فعالیت‌ها و رفت و آمدهای مشکوک آلمان‌ها در ایران افزوده شد. در این رهگذر چهره شخص فضول و سمجی به نام «مایز» را می‌شد تماشا کرد. اما سوال اینجاست که متفقین این دلیل را چرا در روز سوم شهریور برای اشغال خاک ایران ارائه دادند. مگر ستون پنجم انگلستان در تمام شئون ایران نفوذ نکرده بود؟ مگر ستون پنجم شوروی راه‌های خم و پیچ کوچه‌های شهرها را خوب نمی‌شناخت؟ اگر فعالیت ستون پنجم آلمان دلیل بر نقض بی‌طرفی بود، ستون پنجم این دو کشور چندین دهه در محافل دولتی ایران حضور داشتند...».

رضا شاه امیدوار بود دولت همسایه شمالی در امور داخلی دولت بی‌طرف ایران مداخله نکند. اما شوروی و انگلستان برای زمینه‌سازی حمله به کشورمان در آن شرایط حضور کارشناسان آلمانی را که آن‌ها را ستون پنجم هیتلر عنوان کرده بودند، دستاویز قرار دادند

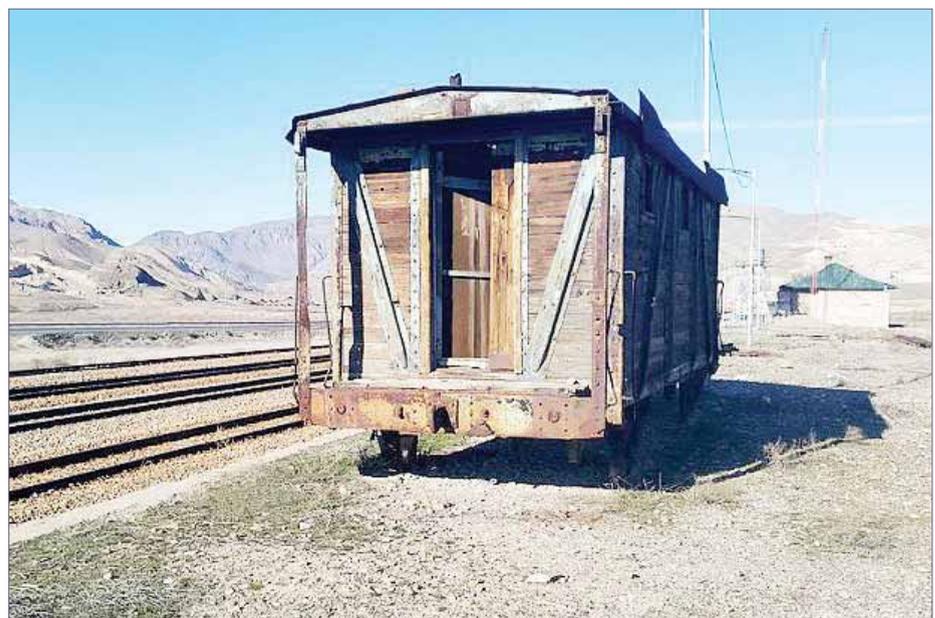
آغاز حمله متفقین به کشورمان

به هر حال با آغاز حمله متفقین از مناطق شمالی و جنوبی کشورمان در روز سوم شهریور هیئت دولت به ریاست رضا شاه جلسه اضطراری تشکیل داد و پس از بحث و بررسی‌های لازم، روشن شد که میزان مصرف گندم مردم تهران فقط برای سه روز کفایت می‌کند و سوخت هم به اندازه مصارف عمومی وجود ندارد. همچنانکه سیستم آگاه‌کننده مردم از

حملات هوایی (آژیر خطر) وجود ندارد. وجود این نارسایی‌ها نشان داد با وجودی که رضا شاه از صف بندی ارتش‌های جهان در جنگ دوم جهانی کاملاً آگاهی داشت و ایران را بی‌طرف اعلام کرده بود، ولی کوچک‌ترین اقدامی برای رفع نیازمندی‌های ضروری یگان‌های ارتش به عمل نیاورده است. در روز دوم حمله متفقین، ستاد جنگ اعلام کرد به علت نبود کامیون و سوخت کافی امکان انتقال ۵۰ هزار سرباز به جبهه‌های جنگ وجود ندارد. همزمان با آغاز یورش قوای متفقین به کشور مولوتوف، وزیر خارجه شوروی، محمد ساعد سفیر ایران در مسکو را فراخواند و با تسلیم یادداشتی، ورود قوای شوروی را به استناد بندهای پنجم و ششم عهدنامه مودت سال ۱۹۲۱ میلادی بین دو کشور و به منظور جلوگیری از فعالیت آلمان‌ها در ایران توجیه کرد. مولوتوف به ساعد گفت حضور کارشناسان آلمانی

در ایران موجب تهدید امنیت شوروی می‌باشند. در آن جلسه هیچ یک از وزیران جرأت نکرد از رضا شاه بپرسد که آیا سوخت، آژیر اعلام خطر، پناهگاه و سلاح ضد هوایی هم مثل تانک، توپ و هواپیما در دسترس نیست یا این که اغلب دولت‌های جهان، تدارک چنین تجهیزاتی را بخشی از برنامه‌های بلند مدت خود پیش‌بینی می‌کنند؟ با وجودی که در حال تدارک مقدمات فرار از کشور بود، دستور بازگشت فرماندهان ارتش را به تهران صادر کرد. ارتشبد فردوست در خصوص حال و روز رضا شاه هنگام حمله متفقین نوشته است: «پس از این که به رضا شاه گوشزد شد که ورود نیروهای متفقین به ایران اجتناب‌ناپذیر است، آن مرد قدر قدرت، که قدرتش در دستگاه دژخیمی شهربانی متمرکز شده بود، یکباره فرو ریخت و به فردی ضعیف و غیر مصمم تبدیل شد و در ظرف چند روز قیافه و اندامش آشکارا پیرتر و فرسوده‌تر گردید».

در واقع وضعیت روحی و سیمای رضا شاه پیش از حمله متفقین بکلی دگرگون شده بود. تا پیش از سوم شهریور افسران چاپلوس و اساتید فرصت طلب مدارس نظام و دانشکده‌های افسری، ظهور رضا شاه در صحنه سیاسی حاکمیت ایران را اراده و خواست خداوند برای نجات مردم ایران عنوان می‌کردند. سرگرد فرزند در سال ۱۳۱۹ طی سخنانی در دانشکده افسری، قدرت هیتلر و رضا شاه را در ردیف قدرت خدا عنوان کرده بود. افزون بر آن رضا شاه در سال‌های آخر سلطنت القاب و عناوین نظامی دوره قاجار را در ارتش حذف و برای افسران چاپلوس، عناوین نظامی جدید مانند تیمسار و سرلشکر و سپهبد برگزید و خود را نیز سپه سالار قشون ایران معرفی کرد. در نتیجه این رویکرد، اشرافیت نظامی جدیدی متشکل از افسران نور چشمی و فرصت طلب در ارتش به وجود آمد. گماشتن چنین افرادی در رأس امور ارتش موجب



■ واگن حمل و نقل تجهیزات برای قوای شوروی باقیمانده در ایستگاه راه‌آهن میانه

۱۳۲۰ دستور پیشروی از شمال و جنوب کشور به سمت پایتخت را برای نیروهای خود صادر کردند. رضا شاه که در شرایط دشواری قرار گرفته بود، با فشار سفرای شوروی و انگلیس در تهران سلطنت را به ولیعهد خود محمد رضا پهلوی واگذار کرد. سپس از ترس انتقام مردم خشمگین خود را به انگلیسی‌ها تسلیم کرد. چرا که اگر آزادانه به زندگی عادی در تهران ادامه می‌داد، امکان داشت مانند سایر جنایتکاران آن مرحله مورد استیضاح مجلس و محاکمه افکار عمومی قرار می‌گرفت.

جواد صدر درباره دلایل استعفای رضا شاه و تبعید او به آفریقای جنوبی نوشته است: «رضا شاه به خواست متفقین مجبور شد از سلطنت کناره‌گیری کند. ابتدا به اصفهان و بندر عباس رفت و انگلیسی‌ها از آنجا او را با کشتی به هندوستان بردند. بعد از مدت کوتاهی او را به کشتی دیگری به جزیره موریس، سپس به آفریقای جنوبی منتقل کردند. مانند تکرار نمایش بازداشت و انتقال ناپلئون به جزیره سنت هلن بود و باز هم بازی قدرت‌های بزرگ». تاریخ نگاران نوشته‌اند که رضا شاه با فشار انگلیسی‌ها از قدرت عزل شد و او را به ژوهانسبورگ پایتخت کشور آفریقای جنوبی تبعید کردند که سرانجام در روز چهارم دی ماه سال ۱۳۲۳ در همان شهر درگذشت.

پس از سقوط تهران و برکناری رضا شاه از سلطنت، همه تأسیسات نظامی و خطوط راه آهن کشور به تصرف اشغالگران درآمدند و بیدرتنگ زمینه حمل اسلحه، مهمات و آذوقه از خلیج فارس به دریای خزر و آذربایجان به وسیله راه آهن سراسری فراهم گردید. کارشناسان و سایر اتباع آلمانی مقیم نیز به اسارت قوای متفقین درآمدند که بخشی از آنان به بازداشتگاه‌های سیبری و بخشی دیگر به استرالیا تبعید شدند.

محسن فروغی درباره عزل رضا شاه و مسئله جان‌شینی از قول پدرش چنین نوشته است: «ظاهراً متفقین در صدد بودند یک شاهزاده قاجار را مجدداً به سلطنت بنشانند. ابتدا سه پیشنهاد ذیل را مورد بررسی قرار دادند:

- ۱- تعیین محمد علی فروغی به عنوان رئیس جمهوری ایران.
- ۲- سلطنت پهلوی مقرر و یکی از افراد جوان قاجار به سلطنت گمارده شود. در این خصوص یکی از فرزندان محمد حسن میرزا ولیعهد سابق به عنوان کاندیدای سلطنت پیش‌بینی شد.
- ۳- غلامرضا فرزند ۱۸ ساله رضا شاه که مادرش ملکه توران از خاندان قاجار بود به سلطنت برگزیده شود».

ولی سرانجام با کوشش و پایداری محمد علی فروغی، نخست وزیر وقت، نزد انگلیسی‌ها، محمد رضا پهلوی به سلطنت برگزیده شد و فروغی اولین



نیازهای اقتصادی ایران را فراهم سازند، پیشروی نیروهای خود در عمق خاک ایران را متوقف نمایند و چنانچه وضعیت نظامی جنگ جهانی اجازه دهد، یگان‌های خود را از خاک ایران خارج نمایند.

با وجودی که دولت ایران هنوز پاسخی به تقاضاهای مزبور نداده بود، ناگهان سفرای شوروی و انگلستان در تهران سقف تقاضاهای خود را بالا برده و خواستار تحویل هرچه سریعتر اتباع آلمان به متفقین شدند. ولی رضا شاه این تقاضا را نپذیرفت و در طول مذاکرات، سیاست وقت کشی را ادامه داد. در چنین شرایطی اروین اتل سفیر آلمان در تهران به طور مستمر از دولت ایران تقاضا می‌کرد که پیشنهادات متفقین را رد کرده و از تحویل اتباع آلمان به قوای دشمن خودداری کند. در زمانی که مذاکرات متفقین با دولت فروغی به بن بست رسید، دولت‌های شوروی و انگلستان در روز ۱۹ شهریور سال ۱۳۲۰ به دولت ایران اولتیماتوم دادند که اتباع آلمان را ظرف ۴۸ ساعت به آن‌ها تحویل دهد و سفارتخانه‌های آلمان، ایتالیا، اسپانیا و مجارستان را در تهران تعطیل کند. در غیر این صورت به سوی پایتخت پیشروی و آن را اشغال خواهند کرد.

چون شوروی و انگلستان پاسخ روشنی از دولت فروغی دریافت نکردند، در روز ۲۵ شهریور سال

با وجودی که رضا شاه از صف بندی ارتش‌های جهان در جنگ دوم جهانی کاملاً آگاهی داشت و ایران را بی طرف اعلام کرده بود، ولی کوچک‌ترین اقدامی برای رفع نیازمندی‌های ضروری یگان‌های ارتش به عمل نیاورد

ناامیدی و سرخوردگی افسران میهن پرست و ملی‌گرا شد و شخصیت رضا شاه را در نظر و نگاه افسران و درجه داران جوان کم ارزش جلوه داد و به مرور زمان میزان ناراضی‌تانی آنان را بالا برد. همه این عوامل باعث شد که ارتش روحیه ایستادگی در مقابل متجاوزین خارجی را در سوم شهریور نداشته باشد.

از سوی دیگر رضا خان که گویا از ورود متفقین شوکه شده بود، از سفرای ایران در لندن، مسکو و واشنگتن خواست از دولت‌های یاد شده تقاضا کنند عملیات نظامی شان را متوقف و با دولت ایران وارد مذاکره شوند. ولی سه دولت یاد شده به نمایندگان سیاسی ایران گفتند که دیگر دیر شده است. رضا شاه به گمان این‌که متفقین حاضر نیستند با رجبعلی منصور نخست وزیر وارد مذاکره شوند، بیدرتنگ او را عزل و محمد علی فروغی را که مورد قبول انگلیسی‌ها بود، جایگزین کرد. فروغی نیز بیدرتنگ کابینه تشکیل داد و با نمایندگان شوروی و انگلستان وارد مذاکره شد. رضا شاه در پی این مذاکرات در روز ششم شهریور ۱۳۲۰ به یگان‌های ارتش در مناطق درگیری دستور داد همه گونه عملیات مقاومت در برابر مهاجمان را متوقف کنند. سفرای شوروی و انگلستان روز هشتم شهریور در دیدار مجدد با محمد علی فروغی تقاضاهای دولت‌های متبوع خود را از ایران به این شرح اعلام نمودند:

- ۱- اخراج همه اتباع آلمان از ایران به استثنای اعضای سفارت و چند کارشناس آلمانی.
- ۲- تعهد به فراهم آوردن تسهیلات در زمینه جا به جایی اسلحه و مهمات نظامی از جنوب ایران به شوروی.

انگلستان و شوروی متقابلاً تعهد نشان دادند که سهم ایران از نفت جنوب و بخشی از درآمد شیلات دریای خزر را به دولت ایران بپردازند،

نخست وزیر دومین شاه دودمان پهلوی گشت و شاه را در همه شرایط یاری کرد.

در پی ورود قوای متفقین به ایران، ناگهان ارتش فروریخت و جز مقاومت اندکی در استان‌های خوزستان، کرمانشاهان و آذربایجان نتوانست در برابر مهاجمان کار چشمگیری انجام دهد. تنها مقاومتی که صورت گرفت ایستادگی پرسنل شجاع نیروی دریایی نوپای ایران به فرماندهی دریادار غلامعلی بایندر بود. این نیرو فقط یک روز توانست در پیشروی قوای انگلیسی در جنوب اخلاص به وجود بیاورد. سرانجام نیروهای انگلیسی مقاومت بایندر و ۶۵۰ افسر و ملوان را درهم شکستند و همه پرسنل نیروی دریایی را شهید کردند. چنین بود که از ارتش صد هزار نفری آن زمان فقط پرسنل فداکار نیروی دریایی جنوب و ده‌ها نفر از نیروهای ژاندارمری در مرزهای شمالی کشور به شهادت رسیدند. در واقع ساختار ارتش به ظاهر منسجم، پیش از آغاز حمله متفقین دستخوش فروپاشی و پراکندگی شده بود و با اولین لرزش از هم گسست و تعدادی از فرماندهان مانند شخص رضا شاه فرمانده کل قوا، فرار را ترجیح دادند.

چون شوروی و انگلستان پاسخ روشنی از دولت فروغی دریافت نکردند، در روز ۲۵ شهریور سال ۱۳۲۰ دستور پیشروی از شمال و جنوب کشور به سمت پایتخت را برای نیروهای خود صادر نموده و رضا شاه را از سلطنت عزل کردند

دلایل فروپاشی ارتش از نخستین ساعات روز سوم شهریور

در حقیقت دانش آموختگان دبیرستان‌های نظام در دوران حاکمیت رضا خان که اغلب از اقلیت‌ها و گوناگون جامعه بودند، شکاف طبقاتی را به طرز چشمگیری حس می‌کردند. اقدام او به طبقه بندی ارتش موجب گشت گرایش‌های سیاسی در درون ارتش قوت بگیرد و دامنه آن پس از بروز فضای هرج و مرج سیاسی متعاقب اشغال کشور در شهریور سال ۱۳۲۰ گسترش یابد. در نتیجه عده‌ای از افسران دانشگاه افسری مانند غلامحسین بیگدلی به شاخه نظامی حزب توده پیوستند. عده‌ای دیگر هم در چارچوب تلاش برای خارج کردن کشور از وضع موجود به رژیم حاکم نزدیک شده و ادامه نوکری او را پذیرفتند. مانند سپهبد ناصر مقدم اولین رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) و سپهبد هاشمی نژاد فرمانده گارد شاهنشاهی. سرانجام حوادث شهریور سال ۱۳۲۰ موج نارضایتی

ارتشیان را نسبت به رضا شاه و اغلب درجه داران آشکار و افزایش داد. اگر چه هر کدامشان سعی می‌کردند طرف مقابل را به قصور و سهل انگاری متهم نمایند. صدور دستور به ارتش برای توقف عملیات مقاومت در برابر متجاوزان بیگانه نتوانست اذهان عمومی را از مسئله اصلی که همانا نارضایتی از بی‌کفایتی ارتش رضا خانی است، منحرف کند. چون او با تکیه بر شهربانی فقط مشغول سرکوب مخالفان داخلی بود.

مقاومت افسران و رزمندگان جان بر کف نیروی دریایی در برابر تهاجم قوای بیگانه در آب‌های خلیج فارس و دریای خزر با احترام و ستایش عموم شهروندان رو به رو شده بود. در عین حال ناخشنودی مردم و نظامیان جوان نسبت به عملکرد فرماندهان نور چشمی، زمانی گسترش یافت که آنان در کمال ناباوری از پوشالی بودن اغلب بیگان‌های ارتش آگاه شده بودند. مطالعه خاطرات نظامیان جوان آن دوره نشان از خشم و سرخوردگی آنان نسبت به عملکرد رضا خان دارد، که ارتش را فقط برای حفظ تاج و تخت سلطنتی به وجود آورده بود. زمانی که نا کارآمدی ارتش در برابر تجاوزگری خارجی آشکار گردید، نوعی شکاف و دو دستگی در برخورد با مسائل سیاسی کلان کشور در میان نیروهای نظامی جوان به وجود آمد. لذا دسته‌ای همچنان سلطنت طلب و رعیت برای دربار ارباب باقی ماندند و وضع موجود را ادامه دادند. دسته دوم که سوابق تفکرات ملی‌گرایان و آزادی‌خواهی داشتند، به گرایش‌های چپ‌گرایانه روی آورده و زمینه‌گریزی از نظامیان را به اندیشه‌های چپ‌گرایانه مانند حزب توده فراهم کردند. دسته سوم، به نوعی ناپایدار و الگوی خاصی

برای خود نیافتند و خود را میان دو دیدگاه فوق الذکر معلق یافتند. نمی‌دانستند که الگوی آلمان هیتلری و نازیسم را بپذیرند یا به هویت و اصالت ملی و میهنی خویش چنگ زنند. این دسته گاهی در برخی از تحولات سیاسی داخلی به راحتی زیر سایه گروه اول می‌خزیدند.

اصولا استعداد و کارایی ارتش را در آن برهه باید در اندازه قوای نظامی کشورهای کوچک و جهان سومی آن روزگار مورد همسنجی قرار داد. شاید بشود گفت که مقابله قوای نظامی ایران با ارتش قدرتمند روسیه تزاری در دوران سلطنت فتحعلی‌شاه، آخرین آوردگاه نظامی ایران با یک قدرت نظامی بزرگ جهان بود. ولی در دوره سلطنت رضا شاه هیچ‌گاه ارتش منظم و قدرتمندی که توان و روحیه مقاومت در برابر قدرت‌های نظامی بزرگ جهان را داشته باشد، در ایران شکل نگرفت. اگر چه او برای تجهیز و توسعه ارتش سرمایه‌گذاری کرد، اما ارتش تا اوایل دهه ۱۳۱۰ در مقابله با شورش‌های محلی و درگیری‌های داخلی و سرکوب عشایر کارایی قابل قبولی از خود نشان داد. به رغم ظاهر پر زرق و برق ارتش، اما توانمندی فرماندهان عالی‌رتبه در سطوح گوناگون بسی مورد تردید بود. چون فرمانده‌ای که به فسادهای مالی و اداری آلوده شده باشد، از قدرت مانور و تصمیم‌گیری در لحظات سرنوشت ساز عاجز می‌ماند.

از ماه‌های تیر و مرداد سال ۱۳۲۰ نشانه‌های احتمال تجاوز نظامی متفقین به ایران آشکار شده بود. ولی هیچ‌گونه راهکار راهبردی یا تاکتیکی مشخصی از سوی فرماندهی کل ارتش برای رویارویی با حملات احتمالی بیگانگان تدارک دیده نشد. وقتی حملات



یکی از دیدارهای معمولی رضاشاه پهلوی با فرماندهان ارتش

مقاومت افسران و ملوانان جان بر کف نیروی دریایی در برابر تهاجم قوای بیگانه در آب‌های خلیج فارس و دریای خزر با احترام و ستایش عموم شهروندان رو به رو شده بود. در عین حال ناخشنودی مردم و نظامیان جوان نسبت به عملکرد فرماندهان نور چشمی آشکار بود

سرکوب شدند، بسیاری از روحانیون متعهد پس از قیام مسجد گوهر شاد، یا حوادث دیگر ناگزیر به فرار به سوی عراق و افغانستان شدند، نقش و جایگاه روحانیت و اغلب شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی از مجموعه تصمیم‌گیری‌ها و دفاع شرافتمندانه از کشور تنزل داده شد.

سیاست‌های تمرکزگرایی قدرت مطلقه در درون حاکمیت، اکثریت ایلات و عشایر و مرزبانان سنتی را در اقصی نقاط کشور که در سده‌های گذشته نقش تعیین‌کننده در دفاع از تمامیت ارضی ایران ایفا می‌کردند، خلع سلاح و ناتوان از هرگونه اقدام دفاعی در مرزهای کشور شده بود. عشایر، مرزداران دلیر و نیروهای ژاندارمری هنگام تهاجم برخی از طرف‌های متخاصم در جنگ جهانی اول، مقاومت‌های تأثیرگذاری از خود نشان داده و به نمادهایی ماندگار از مصادیق بارز مقاومت ملی در برابر متجاوزان خارجی ارتقاء جایگاه یافته بودند. عشایر در آن دوره دشوار مانند مرهمی بر زخم‌های التیام نیافته مردم کشور ظاهر شدند. اما در نخستین روزهای جنگ جهانی دوم کمترین اثری از مقاومت مردمی در برابر متجاوزان خارجی دیده نشد. چرا...؟ چون دیکتاتوری رضا شاه آسیب‌های جدی و جبران‌ناپذیری بر روح و روان و اعتماد به نفس اقشار جامعه و گروه‌های مختلف مردم ایران وارد آورده بود. بسیاری از علمای برجسته دینی، سران عشایر، شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی که مرجع مورد اعتماد عمومی مردم، که سالیان طولانی پرچمدار و پیشگام مقاومت در برابر تجاوزگری بیگانگان بودند، بر اثر سیاست‌های سرکوبگرانه و رفتارهای ددمنشانه دوره ۱۶ ساله حاکمیت رضا خان، از تأثیرگذاری در صحنه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی به انزوا کشیده شده بودند.

به عبارتی دیگر می‌توان گفت که در آستانه حمله متفقین به ایران، نقش و جایگاه مردم کشور در دفاع از منافع ملی و مقابله با بحران‌های سیاسی و امنیتی تهدیدکننده به شدت کاهش داده شده بود. پیوند نظام حاکم با جامعه از هم گسسته بود و امیدی به شکل‌گیری مقاومت‌های ملی مردمی در برابر متجاوزان خارجی وجود نداشت. از این گذشته، واقعیت تلخ‌تر این بود که به دلیل اقدامات

حزب توده به اندیشه‌های چپ‌گرایانه و فرا ملیتی گرایش پیدا کردند. به طور خلاصه می‌توان گفت که کشمکش‌های درون ارتش در دوره ۱۲ ساله (۱۳۲۰-۱۳۳۲)، یعنی از دوران اشغال کشور تا حوادث آذربایجان و کردستان و کودتای ۲۸ مرداد همچنان ادامه داشت.

اشغال ایران و پایان دیکتاتوری رضا شاه

آسیب‌ها و پیامدهای نظامی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و انسانی ناشی از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم بسیار تلخ و جبران‌ناپذیر بود. چون جامعه ایران قبل از اشغال کشور شرایط گوناگون و متفاوتی را تجربه می‌کرد. جنگ جهانی اول زمانی به وقوع پیوست که از پیروزی انقلاب مشروطه چند سالی نگذشته بود و جامعه به رغم فشارهای دامنگیر اقتصادی و بحران‌های داخلی و خارجی تلاش می‌کرد این دوره از حیات سیاسی و اجتماعی کشور را سامان دهد و برای رهایی از اوضاع دشوار کشور، فضاهای امید بخش را جست و جو می‌کرد. در عین حال به علت تداوم مداخلات سلطه‌جویانه و استعمارگرایانه روسیه تزاری و انگلستان با مشکلات پرشمار داخلی رو به رو بود. ولی از همه بدتر سیاست‌های سرکوبگرانه دوران دیکتاتوری ۱۶ ساله رضا شاه انگیزه و رمقی در مردم برای مقاومت و رویارویی با دشمن متجاوز خارجی باقی نگذاشته بود. زیرا این دیکتاتوری برای از میان برداشتن منتقدان و کاستن از میزان اعتماد به نفس عمومی تلاش‌های مستمری را به عمل آورد. شخصیت‌ها، روحانیون و نهادهای مستقل و صاحب نظر با آغاز حکومت رضا خانی به دلایل گوناگون به خصوص مخالفت با خلع حجاب زنان

متفقین از شمال و جنوب کشورمان در بامداد روز سوم شهریور آغاز شد، اغلب یگان‌های نظامی در استان‌های مختلف مرزی بی‌اطلاع و به نوعی در بلا تکلیفی به سر می‌بردند و فرماندهان ارشد از اتخاذ هرگونه تصمیم برای آرایش تدافعی ناتوان بودند. رضا شاه به رغم سابقه نظامی‌گری که گمان می‌رفت بر مجموعه فرماندهان ارتش سلطه دارد، در برابر حمله متفقین متجاوز غافلگیر و قادر نبود، کمترین ابتکار عملی از خود نشان دهد. به همین دلیل از توان موجود در ارتش برای مقابله آبرومندانه با دشمنان متجاوز استفاده مناسبی به عمل نیامد.

شکی نیست که اشغال سریع بخش‌های وسیعی از کشورمان به وسیله قوای شوروی و انگلستان در شهریور سال ۱۳۲۰ که به سقوط دیکتاتوری رضا شاه سرعت بخشید، با استقبال اغلب اقشار و نیروهای مؤثر جامعه مواجه شد. زیرا جو اختناق و استبداد حاکم بر فضای سیاسی کشور با این رویداد سرنوشت ساز پایان یافت و حوزه فعالیت آزادانه روحانیون و احزاب گسترش و آشکارتر گردید و اغلب محافل با بازگشت به شرایط قبل از شهریور سال ۱۳۲۰، یعنی بازگشت به دوران رضا خان مخالفت کردند. نظامیان جوان هم که به منظور دستیابی به آینده‌ای بهتر برای کشور وارد ارتش شده و تحت تأثیر تحولات جهانی قرار گرفته بودند، خواهان سالم سازی عرصه‌های نظامی، اجتماعی و اقتصادی کشور شدند. لذا به سازگرایش و خدمت به شخص اول مملکت در اندیشه نظامیان پایان داده شد و عده‌ای از نظامیان جوان تحت تأثیر پیروزی‌های ارتش سرخ و نیروهای پارتیزانی کمونیست در اروپای شرقی، پیروزی حزب کمونیست چین و تأسیس علنی



جنگنده‌های آمریکایی در آبادان آماده کمک به شوروی



سرکوبگرانه و بی‌رحمانه حکومت پهلوی در سطوح گوناگون با افسار مختلف مردم کشور و فساد مالی و اداری که سرتاپای حاکمیت را در خود فروبرده بود، بخش‌های زیادی از مردم به رغم میل باطنی، حمله متفقین به ایران را به نشانه فرصتی برای رهایی از دیکتاتوری سیاه رضا شاه مغتنم شمردند و مصیبت اشغال کشور را بر تداوم حکومت تبهکار پهلوی ترجیح دادند. این موضوع چنان عمومیت داشت که در بسیاری از مناطق کشور، مردم رها شده از بی‌عدالتی رژیم حاکم به میمنت سقوط رضا شاه مراسم شادمانی و جشن برپا کردند. در خصوص تجربه بی‌اعتنایی مردم نسبت به اشغال کشور و شادمانی عمومی از خلع رضا شاه از سلطنت، کافی است بگوئیم که صدها سند و مدرک برجای مانده است. این اسناد تصویر غم‌انگیزی از ددمنشی‌های ارکان حکومت رضا خانی و میزان فساد اداری و مالی دامنگیر آن برهه ترسیم کرده است. اسناد موجود حکایت از آن دارد که سقوط دیکتاتوری رضا شاه موهبتی الهی و بزرگ بوده است.

دیدگاه‌های گوناگون درباره چگونگی اشغال ایران و پیامدهای آن

وینستون چرچیل، نخست وزیر وقت انگلستان در خاطرات خود در فصل مربوط به اشغال ایران اشاره کرده و گفته که هدف اصلی حمله به ایران برقراری ارتباط میان قوای متفقین با شوروی از طریق ایران بود. چرچیل نوشته است: «در مقطعی لازم بود به هر قیمتی شده ارتباط با شوروی‌ها را از راه ایران تأمین کنیم. لذا اعلام کردیم اگر دولت ایران حاضر و مایل به تسهیل نظر ما در این مورد نیست، کافی است ترتیبی بدهیم که دولت دیگری که بیشتر سرسازش و تسلیم داشته باشد جانشین

آسیب‌ها و پیامدهای نظامی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و انسانی ناشی از اشغال ایران در جنگ جهانی دوم بسیار تلخ و جبران‌ناپذیر بود. چون جامعه ایران قبل از اشغال کشور شرایط گوناگون و متفاوتی را تجربه می‌کرد

آن گردد. برای تحقق این منظور عقیده قطعی من این بود که باید فشار فوری و شدید به ایران وارد آورد و این فشار حتماً موقعی صورت بگیرد که هنوز نتیجه نهایی جنگ شوروی و آلمان روشن نشده نباشد. در روز ۲۳ اوت، (برابر اول شهریور)،

با ارسال نامه‌ای به روزولت، برنامه حمله به ایران را این‌گونه شرح دادم: با استالین به توافق رسیدیم که نیروهای دو کشور پس فردا وارد ایران شوند. مبادی ورود نیروهای متفقین به ایران از سه منطقه جنوب و غرب و شرق خواهد بود. بخشی از نیروی انگلیسی که در جنوب ایران پیاده می‌شوند، تحت حمایت نیروی دریایی ما خواهند بود و از خلیج فارس خواهند گذشت. ناوهای ایران چون قایق توپدار هستند نخواهند توانست از پیاده شدن نیروی ما در سواحل جنوب ایران ممانعت به عمل بیاورند. بخشی از نیروی ما که از غرب وارد ایران می‌شوند از سرزمین بین‌النهرین و بخش دیگری که از مشرق وارد ایران می‌شود از هند به راه افتاده است. در مورد مبادی ورود نیروی شوروی به ایران اطلاع دقیق ندارم ولی قطعا از مناطق آذربایجان و خراسان وارد ایران می‌شوند.

در تیرماه سال ۱۳۲۰ کتاب مستندی در آلمان انتشار یافت که در آن ادعا شده بود که اسناد نقشه داری در یک واگن فرسوده در شهر «لوار» یافت شده و از این حکایت دارد که انگلیس و فرانسه در نظر داشتند با قسوی کافی به فرماندهی ژنرال «ویگان» از طریق ایران مناطق نفت خیز قفقاز را تصرف کنند. گرچه فرانسه و انگلیس اسناد کتاب مزبور را تکذیب کردند، ولی همین اسناد بهانه به دست شوروی داد تا فشار و تهدید علیه ایران را افزایش دهد.

ژنرال آرچیلد ویول فرمانروای بریتانیایی هند شرقی که فرماندهی نیروهای انگلیسی در خاورمیانه را نیز به عهده داشت در گزارشی نوشته است: «ساعت چهار بامداد روز ۲۵ اوت ۱۹۴۱ (سوم شهریور ۱۳۲۰) حمله از شمال و جنوب ایران آغاز شد و با یک حرکت گاز انبری این کشور به اشغال قوای متفقین درآمد و پس از اندک



پیش‌نویس نیروهای شوروی و انگلیسی در حال تیرورین

سرنوشت ایران پس از پایان دیکتاتوری رضا خان

با فرار رضا شاه از ایران، مطبوعات کشور به مدت چند سال به افشای فسادهای گوناگون دوران سلطنت او پرداختند و هزاران مطلب علیه او منتشر کردند. با خروج بنیانگذار مستبد دودمان پهلوی از کشور، جشن و شادی سرتاسر ایران را فرا گرفت. هر چند ساختار استبداد دست نخورده باقی ماند، ولی دستگاه توخالی رژیم از هم پاشیده بود. قوای اشغالگر، وعده عدم مداخله در امور داخلی، عقب نشینی فوری پس از پایان جنگ جهانی، پرداخت خسارت و غرامت بهای منابع اقتصادی مورد استفاده شده را به مردم داده بودند. ولی در عمل در همه زمینه‌ها به ویژه به قدرت رساندن ایادی و عوامل خود به منظور تسهیل چپاول منابع خام ملی و نگه داشتن جای پا در آینده کشورمان دخالت کردند. هر دو قدرت انگلستان و شوروی برای ایجاد و حمایت از احزاب، گروه‌ها و رجال سیاسی تلاش‌های دامنه داری را به عمل آوردند. در دوران اشغال که مهمترین هدف راهبردی مشترکشان پیشبرد اهداف جنگی‌شان بر ضد کشورهای محور بود، کوشیدند، از بروز تضادهای سیاسی و عدم ثبات در ایران جلوگیری کنند.

وقتی خبر بمباران هوایی اهواز توسط هواپیماهای انگلیسی و حملات هوایی شوروی به شهرهای آذربایجان و نقاط مرزی شمالی کشور به تهران رسید. ترس و نگرانی وجود مردم را فراگرفت. قوای خارجی به سرعت در شهرها پیشرفت می‌کردند و موجب فرار بسیاری از خانواده‌ها به کوه‌ها و بیابان‌ها شده بودند. روز سوم شهریور، رضا خان غافل از همدستی آمریکا با انگلستان و شوروی در جنگ، نومیدانه دست به دامان فرانکلین روزولت رئیس جمهوری وقت آمریکا شد. او با ارسال تلگرافی به روزولت که هنوز به طور رسمی وارد جنگ جهانی نشده بود، از او خواست برای جلوگیری از تجاوز قوای شوروی و انگلیس به ایران میانجیگری نماید. اسناد موجود حاکی است که انگلیس طرح اشغال ایران را از قبل به آگاهی مقامات آمریکا رسانده بود و شکی نیست که آمریکا با این اقدام موافقت کرده بود. به هر حال روزولت در پاسخ به تلگراف رضا خان اعلام کرد که تمام تلاش خود را برای توقف جنگ در ایران به کار خواهد برد. دیری نپایید که نیروهای نظامی آمریکا نیز در مراحل بعدی جنگ وارد خاک ایران شدند و به اشغالگران شوروی و انگلیس پیوستند.

لشکر یک به فرماندهی بوذرجمهری بود، در مقابل شوروی‌ها به کوه زد و خود را به لشکر یک رساند. لشکر مشهد از نظر افتضاح نمونه بود. سربازان این لشکر با وسایل موتوری گریختند و بدون هیچ نظم و ترتیبی خود را به کویر زدند. سرعت فرار آن‌ها به نحوی بود که واحدهای جلودارشان حتی به بندر عباس رسیده بودند. پس از گذشت چند روز مطلع شدیم که تعدادی از واحدهای لشکر خراسان در بندر عباس پیدا شده‌اند! این بی‌تفاوتی، علاوه بر بزدلی فرماندهان ارتش ناشی از ترس و وحشتی بود که در واحدهای نظامی نسبت به شوروی‌ها و قساوت آن‌ها پیدا شده بود. در غرب کشور هم همه افراد لشکر کردستان به فرماندهی سرلشکر حسن مقدم فرار کردند و تنها یک آتشبار در پادگان مانده بود. سربازان به ابتکار خودشان تیراندازی کردند و وقتی از وخامت اوضاع نگران شدند، آتشبار را رها کرده و گریختند. دفاع از تهران را دو لشکر که قوی‌ترین لشکرهای ایران بودند، به عهده داشتند. لشکر یکم در غرب و قسمتی از شمال و جنوب تهران استقرار یافته بود. لشکر دو در شرق و قسمتی از شمال و جنوب تهران موضع گرفته بود. البته فاصله‌شان از تهران زیاد نبود و خط مقدم‌شان در قسمت غرب، در نزدیکی بیابان‌های طرشت و مهرآباد قرار داشت.»



■ رضا شاه در اواخر عرش در ژوهانسبورگ

مدتی با پیروزی متفقین و تسلیم بدون قید و شرط ایران جنگ خاتمه یافت. البته قرار بود طرح حمله به ایران از روز ۲۴ ژانویه ۱۹۴۱ به مورد اجرا گذاشته شود. ولی به موجب دستور محرمانه‌ای که در آن تاریخ به قوای انگلیسی مستقر در خاورمیانه رسید تدارکات لازم برای حمله غافلگیرکننده از آن هنگام تهیه شده بود.»

ارتشبد حسین فردوست یکی از مهره‌های اصلی رژیم پهلوی در خاطرات خود درباره چگونگی مقاومت ارتش ایران در برابر تهاجم متفقین چنین نوشته است: «در جنوب کشور، سرتیپ بایندر فرمانده نیروی دریایی در مقابل ناوهای انگلیسی مقاومت کرد و ناو او با گلوله‌های توپ غرق شد و بایندر به شهادت رسید»

ارتشبد حسین فردوست یکی از مهره‌های اصلی رژیم پهلوی در خاطرات خود درباره چگونگی مقاومت ارتش ایران در برابر تهاجم متفقین چنین نوشته است: «در جنوب کشور، سرتیپ بایندر فرمانده نیروی دریایی در مقابل ناوهای انگلیسی مقاومت کرد و ناو او با گلوله‌های توپ غرق شد و بایندر به شهادت رسید. این تنها مورد مقاومت جدی بود که به روحیات مرحوم بایندر بستگی داشت و اگر نمی‌خواست مقاومت کند، خطری متوجه او نمی‌شد. سرانجام انگلیسی‌ها در خرمشهر پیاده شدند و نیروهای لشکر خوزستان در چند منطقه تیراندازی‌های مختصری به سوی آن‌ها کردند. در مجموع می‌توان گفت که نیروهای انگلیسی به راحتی در محور دزفول در حال پیشروی بودند و از مقاومت خبری نبود. تنها در یکی از گردنه‌های منطقه چند تیر توپ به روی واحدهای زرهی‌شان شلیک شد و انگلیسی‌ها پس از دو سه ساعت توقف، مجدداً پیشروی کردند. در منطقه آذربایجان، پس از چند مقاومت جزئی و غیر مهم لشکرها در مقابل شوروی‌ها از بالاترین تا پایین‌ترین رده نظامی تفنگ‌ها را بر زمین گذاشتند، تا سبک بار شوند و آنگاه به کوه‌ها گریختند!»

فردوست ادامه می‌دهد: «لشکر گیلان به فرماندهی سرتیپ غلامعلی قدر چند گلوله توپ به سمت قوای شوروی شلیک کرد و قدر بعدها به خاطر همین کار به عنوان افسر شجاع شهرت یافت. هنگی که در مرزن‌آباد مستقر بود، چون جزء واحدهای

اولین واکنش نظامی ارتش رضا خانی به جنگ تشکیل «ستاد بزرگ ارتشتاران» بود. سرلشکر عزیزالله ضرغامی رئیس ستاد مشترک در روز حمله متفقین در دیدار با رضا شاه دستور تشکیل ستاد جنگ را دریافت کرد. معمولاً این گونه تصمیم گیری در جنگ‌ها موجب وحدت فرماندهی، تسریع برخورد با دشمن و جلوگیری از اتخاذ تصمیمات انفعالی و غیر کارشناسی می‌گردد و تا حدودی به اوضاع نیروهای دفاعی سامان می‌دهد. اما قضیه تشکیل «ستاد بزرگ ارتشتاران» کاملاً برعکس بود. فرماندهان پوشالی ارتش با دستورات این ستاد مختصر انسجام خود را نیز از دست داده بودند. در واقع رشته‌ی امور ارتش کاملاً در دست عوامل انگلیس و فراماسون‌ها قرار داشت و تصمیم گیری‌ها برای مقابله با قوای اشغالگر، ظاهر سازی و خنده آور بود. تصمیماتی که از سوی این ستاد اتخاذ شد، خیلی عامیانه و دور از عمل و اندیشه بود. اولین اقدام این ستاد، احضار کامیون‌های بارکش مردم به بهانه جا به جایی تجهیزات نظامی به جبهه‌های نبرد بود! باوجودی که قسمت عمده بودجه کشور به مدت ۲۰ سال خرج تسلیحات و تهیه مهمات شده بود، ولی ستاد جنگ در روز سوم شهریور ناگزیر شد از کامیون‌های بخش خصوصی استفاده کند.

در اعلامیه شماره یک ستاد بزرگ ارتشتاران، ضمن تجلیل از مقاومت دلیرانه ارتش گفته شده: «در کلیه مناطق شمالی و باختری، روحیه اهالی بسیار خوب و عموماً تقاضای پیوستن به صفوف ارتش و حرکت به سمت جبهه‌ها برای دفاع از میهن می‌نمایند». اما نظر به این که درگیری قابل ملاحظه‌ای با متجاوزان وجود نداشت و قوای

متفقین به راحتی در حال پیشروی به سمت تهران بودند، ستاد ارتشتاران از صدور اعلامیه‌های بعدی خودداری کرد. آخرین تصمیم این ستاد اعلام ترک مخاصمه در روز ششم شهریور و مرخص نمودن سربازان از همه محورهای جنگ بود. در نتیجه این اقدام درهای پادگان‌های تهران گشوده شد و سربازان پس از تحویل سلاح‌های خود، روانه خانه‌ها شدند. سربازانی بودند که برای سیر کردن شکم یا بازگشت به روستاهای زادگاه خویش مجبور به گدایی شده بودند. این وضعیت فلاکت بار بیانگر نقطه پایان اقدامات پهلوی اول در ساخت ارتش مدرن بود. در همان حال برخی از سیاستمداران و فرماندهان نظامی نزدیک به دربار و سفارتخانه‌های انگلیس و شوروی در تهران با کارشکنی و اقدامات خلاف منافع ملی، هرگونه مقاومتی را ناممکن ساختند.

رضا شاه پهلوی، چون پیدایش سلطنت خود را مدیون انگلستان می‌دانست، هرگز نمی‌توانست در برابر آن کشور موضع گیری کند. لذا دولتمردان و فرماندهان ارتش نیز ناگزیر بودند از او پیروی کنند

رضا شاه پهلوی، چون پیدایش سلطنت خود را مدیون انگلستان می‌دانست، هرگز نمی‌توانست در برابر آن کشور موضع گیری کند. لذا دولتمردان و فرماندهان ارتش نیز ناگزیر بودند از او پیروی کنند. شاید رژیم و دربار سلطنتی یکپارچه شیفته

استعمارگر پیر انگلیس بودند که برای آن‌ها، جاذبه شیطانی خارق العاده داشت. این عقیده به اذهان بسیاری از امیران و افسران ارشد ارتش رسوخ کرده بود که رضا شاه را انگلیسی‌ها بر سر قدرت مملکت نشانده‌اند و هر اقدامی در مقابل حضور نظامی آنان بیهوده است. بنابر این دلایل، ارتش پر زرق و برق پهلوی اول به سرعت تسلیم شد و نیروی دریایی جنوب متشکل از دو ناوچه «ببر» و «پلنگ» پس از مقاومت سرسختانه در اولین لحظه حمله انگلیسی‌ها غرق شدند. سربازان نیروی دریایی به فرماندهی دریادار شهید دریابان غلامعلی بایندر در رویارویی با متجاوزان حماسه جانانه‌ای از خود به یادگار گذاشتند.

در جبهه شمال، با توجه به این که دولت کمونیستی شوروی بیش از انگلستان از حملات ارتش آلمان آسیب دیده بود، به منظور فریب افکار عمومی و دلگرم کردن شهروندان روس و واقعی جلوه دادن پیروزی‌های خود در جبهه ایران، چنان شهرهای بی دفاع کشورمان را بمباران می‌کرد که گویی در آستانه فتح برلین قرار دارد. برخی از تاریخ نگاران کشورمان در تفسیر علل اعمال خشونت بیش از حد قوای شوروی در قبال مردم ایران و به خاک و خون کشیدن شهرهای آذربایجان و گیلان فراهم کردن خوراک تبلیغاتی به منظور فریب افکار عمومی روس‌ها بوده است. خلبانان شوروی در حمله به شهرهای شمال ایران به قصد بالابردن روحیه روس‌ها فاجعه می‌آفریدند. اشغال ایران چنان نیروهای متفقین را سرمست کرده بود که با خوشحالی خبرهای آن را با آب و تاب در رسانه‌های خویش پخش می‌کردند. آن چه در آن اخبار مغفول مانده بود، تراژدی مردم بی دفاع و هراسان شهرهای ایران بود که زیر فشار بمباران قوای اشغالگر و ناامنی و قحطی ناشی از آن بسر می‌بردند.

از نظر اقتصادی، با پایان یافتن جنگ جهانی دوم و پیروزی قاطع آمریکا، روسیه و انگلیس نه تنها هیچ گونه خسارت یا غرامت مالی بابت دوران اشغالگری و بهره‌گیری از ظرفیت‌ها و زیر ساخت‌های ارتباطی ایران پرداخت نکردند، بلکه رژیم سرسپرده دودمان پهلوی را نیز در کشور تثبیت کردند و کشور را بار دیگر زیر سلطه نظام دیکتاتوری جدید قرار دادند. در مدت اشغال ایران وضعیت سیاسی کشور به شدت بحرانی و ناپایدار بود. چون قوای متفقین ساختارهای اقتصادی ایران را در هم شکسته بودند و یا در نتیجه غارت و چپاول ثروت‌های ملی موجب بروز قحطی و بیکاری در سرتاسر کشور شده بودند. این وضعیت سبب شد هزاران شهروند ایرانی از بین بروند، یا به کشورهای همسایه همچون شیخ نشینان خلیج فارس یا به عراق مهاجرت کنند. ■



■ یکی از فرودگاه‌های متفقین در مکان نامعلومی در ایران

می میرم تا ایران سر بلند بماند

درآمد



بر صفحات تاریخ درخشان کشورمان نام دلوران شیردل بسیاری نقش بسته است. مردان فداکار و از جان گذشته‌ای که در راه دفاع از تمامیت ارضی و استقلال میهن در برابر یورش قوای متفقین به شهادت رسیدند و صفحات زرینی را از خود به یادگار گذاشتند. دریابان غلامعلی بایندر یکی از این جان برکفان بود. او به عنوان اولین فرمانده نیروی دریایی نوین ایران، در جریان یورش قوای متفقین به سرزمین دلاور پرور ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰ تسلیم در برابر دشمن متجاوز انگلیسی به سرزمین خوزستان و آبهای خلیج همیشه فارس را تاب نیاورد و مردانه مقاومت کرد و بر سر آرمان مقدس خویش جان نهاد. در این مقاله به زندگی قهرمانانه و نحوه شهادت دریادار بایندر می‌پردازیم.

پروتکل سال ۱۲۹۲ شمسی که بین ایران و دولت عثمانی که سرزمین عراق را در اشغال داشت، ارونند رود برای نخستین بار به دولت عثمانی واگذار گشت و ورود اتباع ایرانی به این آبراه ممنوع و به منزله ورود غیر قانونی به خاک عثمانی تلقی می‌شد. ولی پس از فروپاشی دولت عثمانی و پیدایش کشوری به نام عراق، دولت ایران کشور نوپای عراق را به رسمیت شناخت و با ارسال یادداشتی به جامعه بین الملل و دولت عراق اعلام کرد که قراردادهای منعقد شده با دولت عثمانی از نظر ایران فاقد اعتبار است. در پی این اقدام روابط تهران و بغداد که پس از جنگ جهانی اول تحت قیمومیت انگلستان قرار گرفت، رو به تیرگی نهاد. دولت انگلیس که نقش عمده‌ای در پیدایش عراق داشت به منظور تأمین منافع و سلطه خود بر خلیج فارس یک افسر انگلیسی را به سمت فرماندار شهر بصره معرفی کرد که در جلسات مشترک نمایندگان دولت‌های ایران و عراق برای حل اختلاف بر سر حاکمیت بر ارونند رود شرکت می‌کرد. در نتیجه مذاکرت، طرفین عهدنامه جدیدی در روز ۱۳ تیرماه سال ۱۳۱۶ امضا کردند که به موجب آن عمق رودخانه ارونند، خط مرزی بین دو کشور شناخته شد. این خط مرزی، به خط تالوگ شهرت داشت. دولت وقت ایران پس از پذیرش عهدنامه مزبور و برای این که امتیازات بیشتری را از دست ندهد، طی حکمی فرمانده وقت نیروی دریایی، ناخداایکم غلامعلی بایندر را به عنوان

پایان رساند. سپس در سال ۱۲۹۹ از دانشسرای نظام مشیرالدوله با درجه ستوان دومی فارغ التحصیل شد. در اواخر قرن سیزدهم شمسی به خاطر رشادتی که در جنگ با اسماعیل سمیتقو، یاغی منطقه ارومیه و سرکوب این غائله داشت، اولین نشان نظامی ذو الفقار را که بالاترین نشان ارتش بود، در اردوی مازندران دریافت کرد. آنگاه در خرداد سال ۱۳۰۲ برای شرکت در دوره‌های مقدماتی آموزشی دانشکده توپخانه شهر «پوآتیه» و دانشکده تکمیلی «مونت بلو» به فرانسه اعزام شد. سپس دوره آموزشی دانشگاه جنگ فرانسه را با موفقیت طی کرد

در شامگاه دوم شهریور سال ۱۳۲۰ سفیران شوروی و انگلستان در تهران به دولت ایران ابلاغ کردند به علت بی‌اعتنایی به خواست متفقین برای اخراج کارشناسان آلمانی از ایران، قوای دو کشور بامداد فردا از مرزهای شمال و جنوب به ایران حمله خواهند کرد. این تصمیم زمانی گرفته شد که ارتش آلمان و متحدانش، وضعیت سختی را برای ارتش‌های متفقین در اروپا به وجود آورده بودند و تنها راه رهایی از این شرایط استفاده از خاک ایران به منظور جا به جایی اسلحه و مهمات از خلیج فارس به شوروی است. چند ساعت نگذشته بود که کشورمان از زمین، هوا و دریا در معرض تهاجم بیگانگان قرار گرفت. در بندر خرمشهر افسران و پرسنل نیروی دریایی به فرماندهی دریادار غلامعلی بایندر مقاومت دلیرانه‌ای در برابر متجاوزان انگلیسی از خود نشان دادند که در ساعات اولیه نبرد ده‌ها تن از آنان به شهادت رسیدند. در دریای خزر هم هواپیماها و کشتی‌های جنگی شوروی پایگاه بندر انزلی را با خشونت و بیرحمی به توپ بستند و ناوبر سروان یدالله بایندر را شهید کردند.



و پس از گذشت پنج سال به کشور بازگشت. شهید غلامعلی بایندر در سال ۱۳۱۰ و در شرایطی که با درجه سرگردی مسئولیت فرماندهی هنگ توپخانه لشکر یکم مرکز را عهده‌دار بود، برای سازماندهی نیروی دریایی به همراه یک گروه ۲۰۰ نفره به منظور آموزش کوتاه مدت و تحویل ناوهای خریداری شده از ایتالیا به آن کشور اعزام شد. پس از مراجعت به کشور کار ساماندهی و عملیاتی کردن نیروی دریایی ایران را در آب‌های نیلگون خلیج فارس آغاز کرد. بایندر در پایان این مأموریت به سمت جانشین فرمانده نیروی دریایی جنوب منصوب و در خرمشهر استقرار یافت. حضور او در این سمت برای پاسداری از تمامیت ارضی و حریم مرزهای آبی کشور به خصوص آبراه ارونند رود اهمیت حیاتی داشت.

ارونند رود در مقاطع مختلف تاریخی کانون اختلافات مرزی بین ایران با همسایگان غربی بود. به موجب

شهید غلامعلی بایندر فرزند دوم مرحوم علی اکبر بایندر (پدر ۳ شهید) از تبار ترکمن‌های قوم آق قویونلو در سال ۱۲۷۷ در تهران متولد شد و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان دارالفنون به پایان رساند. سپس در سال ۱۲۹۹ از دانشسرای نظام مشیرالدوله با درجه ستوان دومی فارغ التحصیل شد

شهید غلامعلی بایندر فرزند دوم مرحوم علی اکبر بایندر (پدر ۳ شهید) از تبار ترکمن‌های قوم آق قویونلو در سال ۱۲۷۷ در تهران متولد شد و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان دارالفنون به



در دریای خزر نیز شهید فداکار نوسروان یدالله بایندر سومین برادر شهید دریادار غلامعلی بایندر جانشین فرماندهی نیروی دریایی در شمال به تنهایی مسئولیت رویارویی با متجاوزان شوروی را در سوم شهریور سال ۱۳۲۰ بر عهده داشت. بر اساس اطلاعات مأموران اطلاعات و عملیات ارتش متوجه شد که قوای شوروی تصمیم دارند، با بهره‌گیری از درگیری‌های جاری در جنوب ایران به شهرهای شمالی کشور حمله کنند. وقتی یدالله بایندر پاسخ قانع کننده از ستاد فرماندهی نیروی دریایی در تهران دریافت نکرد، تصمیم گرفت تدابیر دفاعی اتخاذ کند و به همراه تعدادی از نیروهای تحت امر خود با مهاجمان به ستیز برخیزد.

شهید یدالله بایندر بر این باور بود که: «مملکت به دست یک مشت بزدل اداره می‌شود و اجازه نخواهد داد تاریخ از او به عنوان یک خیانته‌کار یاد کند». با این وصف وقتی ستاد نیروی دریایی رشت از فرماندهان فراری خالی شده بود، به همراه تعدادی از دریادلان جوان سوار یگانه ناو جنگی دریای خزر در بندر انزلی شد و در برابر بمب افکن‌های دشمن سینه سپر کرد و از خاک میهن به دفاع برخاست. این دلوران به مدت سه روز نبرد نابرابر راه نفوذ قوای شوروی از طریق دریا را مسدود کردند. سرانجام پس از گذشت سه روز مقاومت جانانه ناو آنان به وسیله هواپیماهای دشمن هدف قرار گرفت و رزمندگان سلحشور به درجه شهادت نایل شدند. هم اکنون مزار نوسروان یدالله بایندر در محوطه گمرک بندر انزلی قرار دارد. به روان پاک آن دلیر مرد تاریخ معاصر، شهید دریادار غلامعلی بایندر و همه شهدای میهن در جنگ جهانی دوم در شهریور ۱۳۲۰ که مظلومانه جنگیدند یا بر اثر بمباران‌های هوایی به شهادت رسیدند، درود می‌فرستیم. مزار این شهید مظلوم هم اکنون در پایگاه یکم سابق نیروی دریایی قرار دارد. چند سالی است که این پایگاه به محل کشتی سازی شهید موسوی خرمشهر تبدیل شده است. ■

توپخانه با اتومبیل عازم خرمشهر شد، تا ستاد فرماندهی عملیات را در منطقه حفار مدیریت کند. این منطقه از نظر نظامی موقعیت مناسبی داشت و دو قبضه توپ ۱۰۵ میلیمتری نیز در آن وجود داشت. لحظاتی نگذشت که بایندر با گروهی از نیروهای موتوریزه دشمن که سعی داشتند خود را به نهر جاسم برسانند، مواجه شد و در حین مقاومت با رگبار مسلسل متجاوزان انگلیسی به شهادت رسید. شهید غیور در دوران جوانی و از زمان تحصیل در دانشسرای نظام مشیر الدوله به خاطر داشتن علائق ملی، وارد فعالیت‌های سیاسی شد. در دوران خدمت در ارتش به همراه چند تن از همسرته‌ها به عضویت حزب سوسیال دموکرات درآمد. بایندر هنگام اقامت چند ساله در اروپا زبان‌های انگلیسی، فرانسه، ایتالیایی را فرا گرفت. او اهل مطالعه و تحقیق بود و هنگام خدمت در جنوب کتاب‌های متعددی تألیف و منتشر که برخی از آن‌ها عبارتند:

- ۱- نقشه خلیج فارس، چاپ تهران، ۱۳۱۰.
- ۲- خلیج فارس، چاپ خرمشهر، ۱۳۱۷.
- ۳- جغرافیای خلیج فارس، چاپ تهران، ۱۳۱۹.
- ۴- اصول دریانوردی.
- ۵- دوره شش جلدی آیین‌نامه‌های توپخانه.
- ۶- راهنمای ناوی.
- ۷- مقالاتی در مجله ارتش.
- ۸- دستور تیر توپخانه سبک.
- ۹- آیین‌نامه مشق پای توپ کوهستانی.

در دریای خزر نیز شهید فداکار نوسروان یدالله بایندر سومین برادر شهید دریادار غلامعلی بایندر جانشین فرماندهی نیروی دریایی در شمال به تنهایی مسئولیت رویارویی با متجاوزان شوروی را در سوم شهریور سال ۱۳۲۰ بر عهده داشت

نماینده تام الاختیار دولت ایران در امور دریایی، به وزارت امور خارجه معرفی کرد.

در سال ۱۳۱۲، وقتی شهید بایندر مأموریت جانشینی نیروی دریایی را عهده دار بود، به همراه ناو پلنگ به جزیره قشم رفت و با پایین آوردن پرچم انگلیس، پرچم ایران را در آن برافراشت. همچنین در سال ۱۳۱۳ از جزایر تنب بزرگ و تنب کوچک بازدید به عمل آورد و به فرماندهان نیروی دریایی انگلیس، مستقر در آن‌ها اعلام کرد که این جزایر بخشی از خاک ایران است. اقدامات بایندر ضمن این که اعتراض وزارت خارجه انگلستان را برانگیخت، هیجان گسترده‌ای در بحرین و سواحل جنوبی خلیج فارس به وجود آورد. دولت انگلستان متعاقب اقدامات میهن دوستانه این افسر فداکار، اعتراضات گسترده و پیاپی برای دولت ایران فرستاد، که رضا شاه به جای تشویق و قدردانی از شهید غلامعلی بایندر به سرزنش او پرداخت. سرانجام این افسر فداکار و میهن دوست بنا به درخواست مستقیم رضا شاه اعتراضات خود را نسبت به اشغال بخش‌هایی از خاک کشورمان همچون بحرین و جزیره قشم توسط استعمارگران انگلیسی متوقف کرد. شهید غلامعلی بایندر در سال ۱۳۱۵ با درجه ناخدا یکمی (سرهنگی)، در مقام اولین فرمانده نیروی دریایی نوین ایران منصوب گشت و در سال ۱۳۱۹ به درجه دریاداری (سرتیپی) رسید و برابر مقررات ارتش پس از شهادت به درجه دریابانی (سرلشکری) ارتقا یافت.

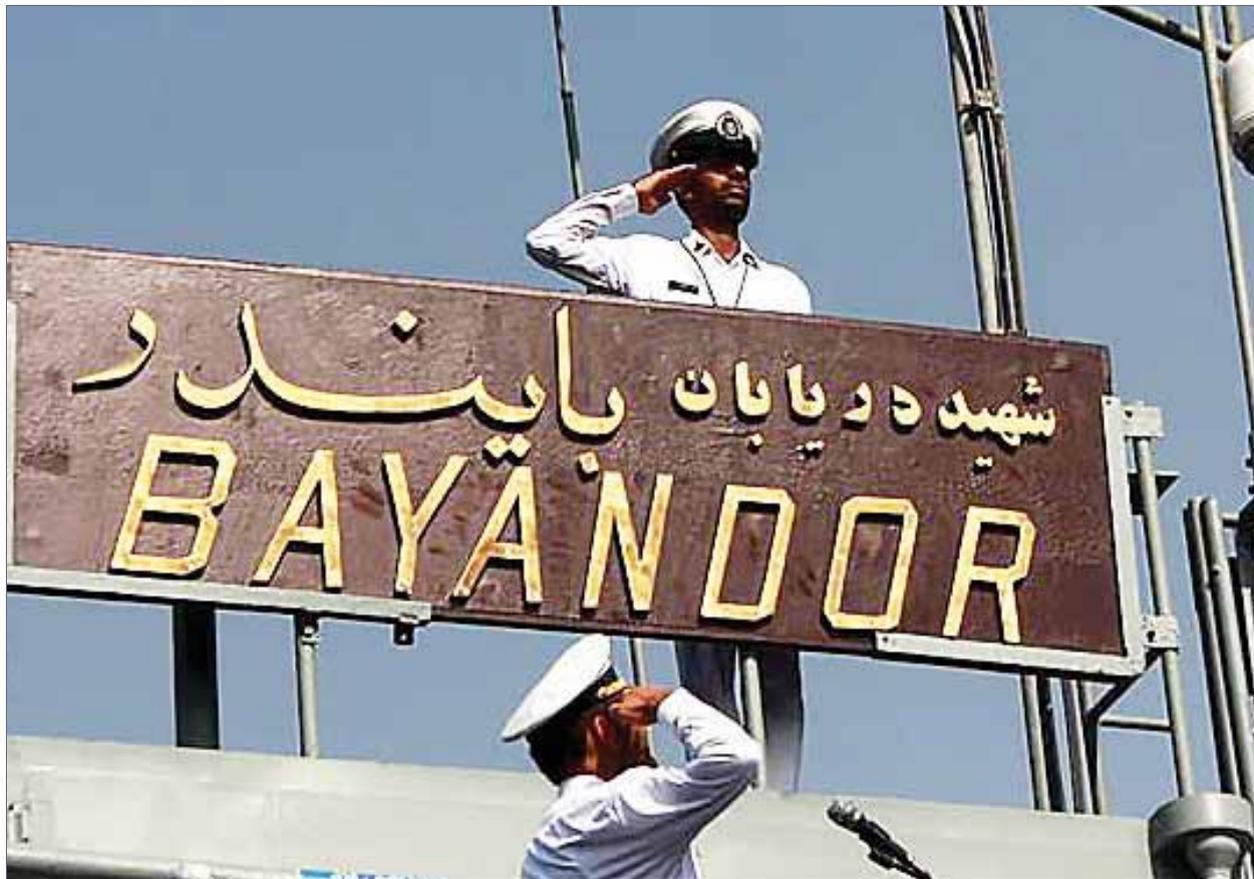
خانواده مرحوم علی اکبر بایندر پدر سه برادر شهید بایندر دارای پنج فرزند پسر بود که همگی از افسران غیور ارتش بودند و به میهن خدمت کردند. غلامحسین بایندر فرزند ارشد خانواده از افسران تحصیل کرده نیروی دریایی بود که ۱۱ سال پس از شهادت دریادار غلامعلی بایندر (دومین فرزند خانواده) به سمت سومین فرمانده نیروی دریایی ایران منصوب شد. سرتیپ مهندس نصرالله بایندر، شهید سرهنگ هوایی اسدالله بایندر و شهید نوسروان مهندس دریایی یدالله بایندر به ترتیب فرزندان سوم، چهارم و پنجم خانواده بودند.

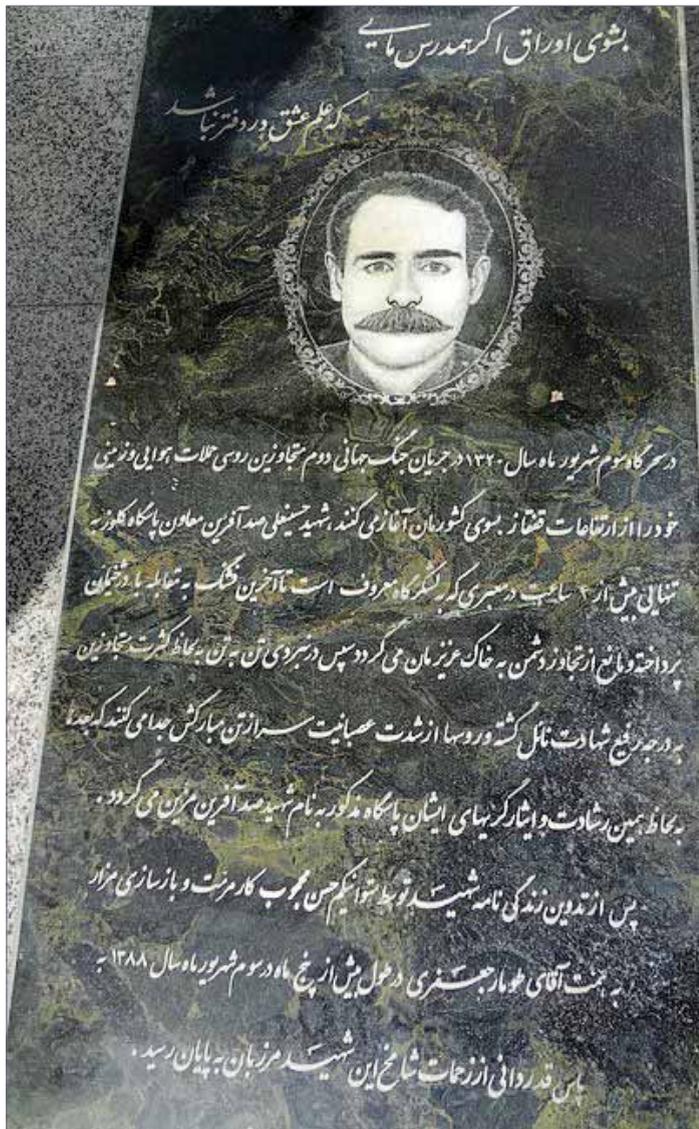
شهید غلامعلی بایندر دو روز قبل از شهادت ضمن حفظ مسئولیت فرماندهی نیروی دریایی، به سمت فرمانده تیپ مستقل مرزی منطقه جنوب منصوب شده بود. در بامداد سوم شهریور ۱۳۲۰ با شنیدن صدای انفجار و رگبار گلوله بیدرنگ از خانه بیرون آمد و زیر آتش مسلسل نیروهای مهاجم انگلیسی خود را به مقر فرماندهی رساند. او پس از صدور دستورات لازم به افسران ستاد نیروی دریایی، به تلگرافخانه رفت و گزارش هجوم قوای انگلیسی به کشور را به تهران مخابره کرد. آنگاه با حضور در قرارگاه گردان مرزی، عده‌ای را مأمور مقاومت در برابر مهاجمین کرده و به همراه سروان ولی‌الله مکرری نژاد معاون فرمانده گردان یکم هنگ ۸

بخشی از وصیتنامه شهید در یادار غلامعلی بایندر

به ترک آن هستید، هیچ می‌دانید که اگر روزگاری، که هرگز چنان روزی مباد، ایران این مرز دریایی خود را از دست بدهد و یا نیروی لازم برای پاسداری از آب‌های آن نداشته باشد، همه ما چون پرنده‌ای اسیر در قفس زادگاهمان زندانی خواهیم شد... تو ای ایرانی، همواره به یاد داشته باش که اگر چنان روزی فرارسد، همه شیرینی‌های زندگی در کامت شرنگ خواهد شد. در قفس سرزمین خود آنقدر محبوس می‌مانی تا ناگزیر همه دسترنج سالیانهات و آن چه را که با تحمل تلخی‌ها و مشقات بسیار فراچنگ آورده‌ای... همه دار و ندارت را به کمترین بها از دست می‌دهی و آن چه را که مورد نیاز توست به بهای جان به دست آوری. پس هرگاه که به این مرز سوزان و آذرخیز مینگری، یا بر آب‌های تلخ و شور آن گذر داری یا درباره آن سخنی می‌شنوی نخست به یاد آور که این آذر برای آن است که در جان دشمنان ایران درگیرد و این تلخی و شوری برای فروبردن در کام آنان است... اگر می‌خواهی سرزمین آباییت، بزرگ و سربلند بماند و تو که فرزند و زاده این سرزمینی، از این سربلندی ببالی و افتخار کنی... اگر می‌خواهی که شایسته نام ایران و قوم ایرانی باشی، نخست این مایه زندگی خود را پاسدار باش، این مرز محافظ را نیرو بخش و آن را چنان که به میراث برده‌ای به دست آیندگان بسپار...» ■

«تو ای ایرانی که در این سرزمین پهناور زیست می‌کنی و خلیج فارس را تنها به این انگیزه که بخشی از وطن توست دوست داری... ای هموطن که کرانه‌های سوزان خلیج فارس زادگاه توست و این ژرفای زندگی بخش، مرواریدهایش را نثار تو می‌سازد تا مزد تلاشت را از کام کوسه‌ها به در آری و ماهیان را هدیه فرزندانت، تا قوت آنان را تامین کنی... و تو که فرسنگ‌ها دورتر از این دریای ایرانی، خلیج فارس را تنها از روی نقشه جغرافیا می‌شناسی... آیا با خود اندیشیده‌ای که این آب تلخ و شور پهناور، بهترین پاسدار تاریخ تو... شرف تو... و ملیت توست؟ تو ای ایرانی که در گوشه‌ای از این آب و خاک به سر می‌بری و به فرهنگ و تمدن اسلامی خویش می‌بالی و افتخار می‌کنی... هیچ می‌دانی که همین دریا، زاده فرهنگ و تاریخ و تمدن تو بوده است؟ تو ای ایرانی که در دامنه مفرح کوهستان‌ها، در کرانه‌های فیروزفام دریای مازندران، در دشت‌های گسترده داخل کشور زندگی می‌کنی و در سایه درختانش آرامش می‌یابی، در باغ‌های مصفايش روح خود را صفا می‌بخشی و با تماشای طبیعت زیبا و دل‌انگیز آن غرق در لذت می‌شوی... و همه شما که در هر منطقه از این میهن که از مواهب این سرزمین برخوردارید و آنچنان به دهکده و یا شهرستان زادگاه خود دل بسته‌اید که حتی به هنگام ضرورت نیز به زحمت قادر





دلاور مردانی که به ایران در تاریخ معاصر شکوه و عظمت بخشیدند

نقش حماسی دلاورمردان انگشت شماری در گوشه و کنار وطن همیشه سربلند و عزیزمان که در برهه‌ای تاریک و سرنوشت ساز با جانفشانی و فداکاری شان ایران را سربلند کردند، حدود ۷۵ سال است مغفول مانده یا نا آگاهانه به فراموشی سپرده شده است. آنچنان که شایسته آن شهیدان گمنام است، اثرات و حقوق تاریخی و معنوی حرکت روح بخش آنان به خوبی ادا نمی‌شود. امروزه در ایران اسلامی، به ویژه در شهرهای آذربایجان و خوزستان یادگارهای ماندگار و قابل توجهی از جنگ جهانی دوم وجود دارد که می‌بایست قبله‌گاه آزادی‌خواهان و عدالت‌جویان باشد، که متأسفانه چنین نیست.

درآمد

متر طول و ۵/۵ متر عرض دارد و در سال ۱۲۹۲ شمسی روی رود ارس ساخته شده است. مقاومت و شهادت سه ژاندارم زنده یاد در کنار پل، از نظر فرماندهان ارتش سرخ پدیده‌ای شگفت آور بود. به طوری که پس از فتح پل و هموار کردن زمینه عبورشان به خاک ایران، بر پیکر شهدا احترام نظامی بر جای آوردند و اجساد مطهرشان را در کنار پل به خاک سپردند، که هم اکنون مزار هزاران تن از شهروندان آذری شده و از غیرت و شجاعت جوانان خطه شهید پرور آذربایجان حکایت دارد.

منطقه آزاد ارس به منظور گرامیداشت یاد شهیدان مصیب محمدی، محمد راثی هاشمی و عبدالله شهریاری که در جریان جنگ جهانی دوم در مقابل ارتش سرخ شوروی ایستادند و در راه دفاع از میهن به مقام شهادت نایل آمدند، طرح یادمان شهدای شهریور ۱۳۲۰ در مرز شهرستان جلفا را به مورد اجرا گذاشته است. در پرتو این طرح کلنگ ساختمان مزار شهدای یاد شده به زمین زده شده است. آقای حسن زاده مسئول معاونت فرهنگی و اجتماعی و گردشگری منطقه آزاد ارس در گفت و گوی اختصاصی با شاهد

خوش آمد بگویند. وقتی قوای مهاجم به نیمه پل که نقطه صفر مرزی ایران و شوروی بوده نزدیک شدند، باران رگبار گلوله‌های خشم و آتش غیرت از مسلسل‌های خودکار مرزبانان شجاع و مقاوم بر سرشان فرود آمد، که متجاوزین برای چند ساعت زمینگیر شدند. روس‌ها که چاره‌ای جز گذر از روی پل نداشتند، ابتدا با توپخانه و خمپاره پاسگاه ژاندارم‌ری را هدف قرار داده و آن را منهدم کردند، سپس با آتش مسلسل سنگین ژاندارم‌های از جان گذشته را به شهادت رساندند.

این پل خط آهن تاریخی جلفا - نخجوان ۱۱۰

نیروهای شوروی طبق هماهنگی با ارتش انگلستان، حرکت‌شان را در بامداد سوم شهریور از چند محور از جمله پل فلزی جلفا - نخجوان به عمق خاک کشورمان آغاز کردند. در آن لحظه گمان نکرده بودند که سه مرزبان غیور که وظیفه پاسداری از مرز شمالی کشور را بر عهده داشتند، در کمین‌شان نشسته‌اند

هرچند آغشته شد به خون پیراهن ما شد جامه سربازی ما هم کفن ما شادیم ز جانبازی خود در دل خاک پاینده و جاوید بماند وطن ما

این بیت شعر که بر سنگ قبر مزار هر یک از سه شهید والامقام و غیور خفته در کنار پل آهنی رود ارس حک شده است، بیانگر میزان عشق و حس میهن دوستی سه ژاندارمی است، به نام‌های سر جوخه مصیب محمدی، سید محمد راثی هاشمی و عبدالله شهریاری که با مقاومت شجاعانه‌شان در بامداد سوم شهریور ۱۳۲۰ از ورود قوای شوروی به خاک کشورمان به مدت چند ساعت جلوگیری به عمل آوردند. نیروهای ارتش سرخ شوروی طبق هماهنگی که با ارتش انگلستان به عمل آورده بودند، حرکت‌شان را در بامداد سوم شهریور از چند محور از جمله پل فلزی جلفا - نخجوان که بر روی رود ارس قرار دارد، به عمق خاک کشورمان آغاز کردند. در آن لحظه گمان نکرده بودند که سه مرزبان غیور که وظیفه پاسداری از مرز شمالی کشور را بر عهده داشتند، در کمین‌شان نشسته‌اند، تا با گلوله آتشین و نه با شاخه گل و نبات به آنان

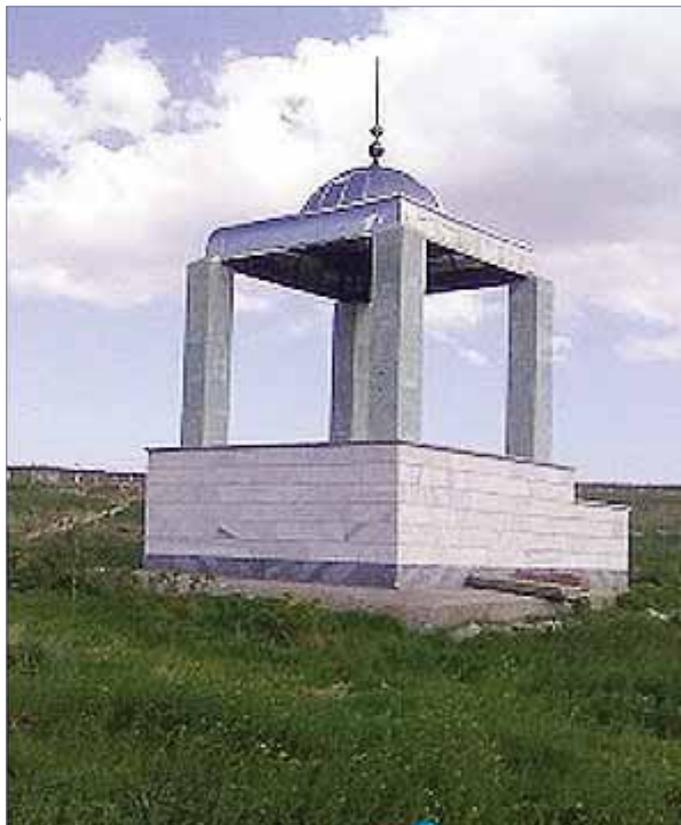
■ جلفا... تابلوی راهنمای مزار شهید



یاران اعلام کرد که طرح یادمان اولین شهدای جنگ ایران علیه ارتش متفقین در جریان جنگ جهانی دوم طی مراسمی به تصویب رسیده و مراحل ساخت این یادمان از سال گذشته آغاز شده است.

حسن زاده افزود: هنگامی که متفقین تصمیم به اشغال ایران گرفتند، این سه مرزبان غیور وظیفه پاسداری از مرزهای شمالی ایران را بر عهده داشتند. پس از آن که ارتش شوروی برای ورود به خاک ایران به پل فلزی جلفا - نخجوان که تنها و بهترین محل عبور از رود ارس در این ناحیه نزدیک شدند، مقاومت این سه دلاور آغاز گردید. این مرزبانان غیور و شجاع مرزهای ایران با اشراف به پل، دو روز تمام لشکر مجهز شوروی را زمینگیر کردند. روس ها نیز که چاره‌ای جز عبور از پل نداشتند، نمی توانستند با توپخانه سنگین به حمله ادامه دهند و در نهایت با شهادت ژاندارم مصیب محمدی، سید محمد راثی هاشمی و عبدالله شهریاری، توانستند وارد خاک ایران شوند. امروزه مقاومت شجاعانه سه ژاندارم یاد شده نشانه دیگری از غیرت و شجاعت جوانان ایران اسلامی است. امیدواریم تکریم این سه شهید بزرگ، نشانی از تکریم هزاران شهید گلگون کفن دیگر کشورمان باشد.

با نزدیک شدن سربازان روسی به مرز، استوار حسینعلی طرزی مقاومت و تیراندازی به سمت متجاوزین را آغاز کرد. او در فاصله‌های کم سنگر خود را بر بام پاسگاه تعویض می کرد، تا به دشمن وانمود کند که با یک گروه سرباز از جان گذشته طرف هستند. فرمانده لشکر شوروی انتظار چنین دفاع سرسختانه را نداشت و گمان کرده بود با عده‌ی زیادی سرباز طرف است



در فاصله ۲۵ کیلومتری جلفا و در نزدیکی روستای قره بلاغ آرامگاه شهید دیگری نیز در داخل پاسگاه ژاندارمری به همین نام وجود دارد، که مدفن ژاندارم شهید میرزا عبدالعلی نعمتی فرزند ملا مرتضی تعلق دارد. شهادت نعمتی این گونه بود که وقتی نیروهای شوروی در روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ پس از به شهادت رساندن سه ژاندارم یاد شده در مبدأ ورودی پل آهنی جلفا و پیشروی در خاک کشور در صدد تصرف و اشغال سایر نقاط آذربایجان بر آمدند. اشغالگران هنگام پیشروی به سمت شهرستان خوی وارد تنگه کوهستانی نزدیک پاسگاه مرزی روستای قره بلاغ شدند و بوسیله بلندگو به مأموران مستقر در پاسگاه که بر تنگه تسلط کامل داشتند، پیام دادند و از آن‌ها خواستند اسلحه‌شان را بر زمین گذاشته و خود را تسلیم کنند. در آن لحظه حساس میان هم‌رسته‌های شهید نعمتی که با انبوه ادوات جنگی و نفرات ارتش سرخ مواجه شده بودند، بحث‌های داغ صورت گرفت که چه باید کرد. سرانجام همه پرسنل تصمیم گرفتند، تسلیم شوند و از شهید میرزا عبدالعلی هم خواستند که خود را تسلیم کند. ولی ایشان همچون سایر غیور مردان جبهه‌های شمالی و جنوبی کشور حاضر به تسلیم نشد و با مسلسل خود در پاسگاه سنگر گرفت و به مدت سه ساعت با متجاوزین به کشور جنگید.

با توجه به استحکام و تسلط پاسگاه بر فضای جغرافی منطقه، روس‌ها موفق به از پای درآوردن شهید نعمتی نشدند و سرانجام پاسگاه و سنگر شهید را به توپ بسته و او را به شهادت رساندند. روستائیان منطقه که رشادت و جانفشانی شهید میرزا عبدالعلی را از نزدیک دیده بودند، پس از گذشتن ارتش شوروی وارد پاسگاه شده و او را در محل شهادت در داخل پاسگاه به خاک سپردند. سپس اهالی منطقه به مرور زمان کتیبه سنگی تهیه کرده و روی قبر این شهید غریب قرار دادند که هم اکنون به زیارتگاه مردم قدرشناس آذربایجان تبدیل شده است. بر سنگ مزار این شهید نیز چنین حک شده است: «آرامگاه ژاندارم شهید فداکار میرزا علی که در شهریور ماه

■ مقبر شهید حسینعلی طرزی



■ مقبر شهید عبدالله شهریاری که در حال بازسازی است

۱۳۲۰ شمسی در جلوگیری از تجاوز مهاجمین روس به خاک میهن عزیز به مدت سه ساعت مقاومت نمود و تسلیم نشد و با آغوش باز مرگ را بر تسلیم شدن مقدم دانست و شربت شهادت نوشید». متأسفانه چند سالی است که پاسگاه قره بلاغ و مزار شهید میرزا عبد العلی نعمتی متروکه شده و به مرمت و نوسازی نیاز دارد.

خطه دلاور خیز و شهید پرور آذربایجان از این نام آوران قهرمان کم ندارد. وقتی که نیروهای ارتش سرخ شوروی در روز سوم شهریور ۱۳۲۰ مناطق وسیعی از شمال غربی کشورمان را مورد تاخت و تاز قرار دادند و خبر بمباران شهرهای آذربایجان، میان نظامیان انتشار یافت، این یورش در برخی از مناطق با مقاومت و جنگ شهری رو به رو شد. هر چند که ارتش به دلیل خصلت خودکامه حکومت پهلوی، عدم وجود ساختار اجتماعی مردمی، نبود استراتژی جامع ملی و در نهایت بی تفاوتی نسبت به تصمیم حتمی و قطعی متفقین برای اشغال کشور، ارتش به سرعت و با کمترین مقاومتی متلاشی شد. در روز چهارم شهریور، زمانی که قوای شوروی به دروازه‌های شمالی شهر تبریز رسیدند، باز با ایستادگی و مقاومت کم نظیر پنج سرباز غیور و دلاور آذربایجانی مواجه شدند. این سربازان که تاکنون نام و هویت‌شان گمنام مانده است، در نزدیکی پل «اجی چای»، تنها گذرگاه ورودی شمالی شهر تبریز سنگر گرفته و تا آخرین فشنگ با دشمن متجاوز جنگیدند و سرانجام به شهادت رسیدند. آرامگاه این پنج شهید در قبرستانی به نام «قوم تپه» در نزدیکی میدان ستارخان قرار دارد. اکنون قبرستان به وسیله شهرداری به پارک و فضای سبز تبدیل شده است. وضعیت این آرامگاه در مطلبی جداگانه به استحضار

خوانندگان عزیز می‌رسد.

در خطه دلاور مردان منطقه پيله رود در شمال استان اردبیل و در گوش سمت راست سرزمین شیر مردان ایران زمین، سرباز دیگری آرمیده که نام و یاد شجاعت و شهامت و وطن دوستی او به بلندای قامت تاریخ ایران ماندگار است. پاسگاه

خطه دلاور خیز و شهید پرور آذربایجان از این نام آوران قهرمان کم ندارد. وقتی که نیروهای ارتش سرخ شوروی در روز سوم شهریور ۱۳۲۰ مناطق وسیعی از شمال غربی کشورمان را مورد تاخت و تاز قرار دادند و خبر بمباران شهرهای آذربایجان، میان نظامیان انتشار یافت، این یورش در برخی از مناطق با مقاومت و جنگ شهری رو به رو شد

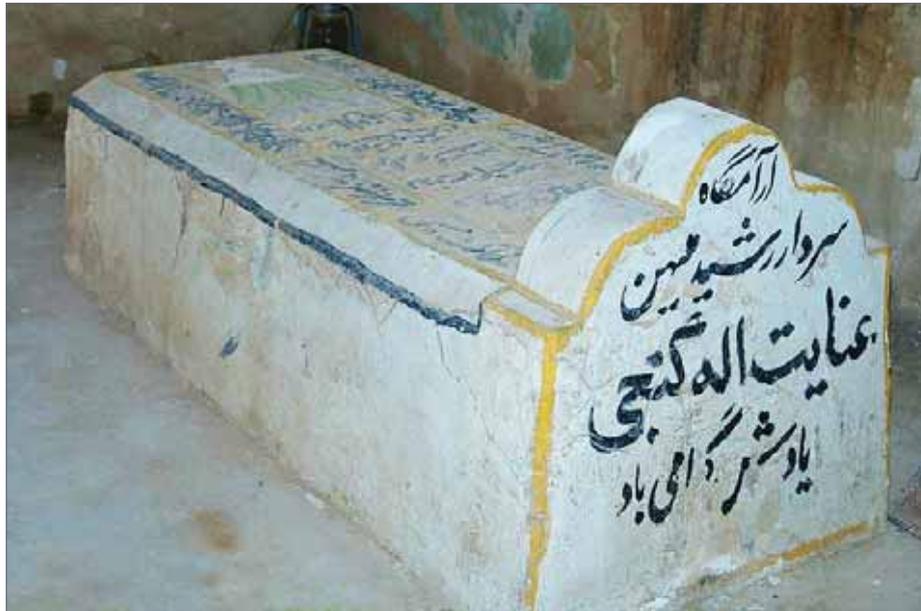
کلوز بین روستاهایی خواجه بلاغی و نوش آباد در ۳۵ کیلومتری شمال غربی شهرستان نمین قرار دارد. شهید استوار حسینعلی طرزی ملقب به «سرباز وطن» در سال ۱۲۷۵ در شهر زنجان در یک خانواده مسلمان عاشق اهل بیت (ع) متولد شد و پس از گذراندن دو سال خدمت نظام و وظیفه به استخدام ژاندارمری در آمد و در پاسگاه مرزی شهر خواجه بلاغی مشغول به خدمت شد و تا روز شهادت در این پاسگاه حضور داشت. در خصوص زادگاه و هویت این شهید روایت‌های متعددی وجود دارد. برخی او را اردبیلی، میانه‌ای یا زنجانی معرفی کرده‌اند. اما هرچه باشد، حسینعلی شیر مردی ایرانی و جوانمردی آذربایجانی بود که با نام حسین و عشق علی علیه السلام کاری حسینی کرد.

حسینعلی تا روز عروج ۱۷ سال سابقه خدمت داشت و از خود دو پسر ۱۱ و ۱۲ ساله به یادگار گذاشت. همسرش در روستای محل سکونت، در آن منطقه خوش آب و هوا مکتب آموزش قرآن کریم داشت و احکام دین و مسائل شرعی را به زنان روستا می‌آموخت.

در روز سوم شهریور ۱۳۲۰ که نظامیان شوروی عملیات حمله به خاک پاک ایران را آغاز کردند، استوار حسینعلی طرزی در سمت معاون فرمانده پاسگاه کلوز انجام وظیفه می‌کرد و بلافاصله پس از شنیدن این خبر به سراغ فرمانده پاسگاه رفت و موضع او را جویا شد. فرمانده نه فقط هیچ تمایلی برای درگیری با دشمن متجاوز از خود نشان نداد، بلکه سربازان را هم به جنگ و مقاومت تشویق نکرد. حسینعلی در چنین شرایطی به خانه رفت و پس از خدا حافظی با همسر و فرزندان بیدرتنگ به پاسگاه بازگشت و سلاح به دست گرفت. از مسئول اسلحه خانه تقاضای مهمات کرد، ولی او از ترس تنبیه افسر فرمانده پاسگاه، در اسلحه‌خانه را مسدود نگه داشت. استوار حسینعلی با شلیک گلوله در اسلحه‌خانه را باز کرد و تعدادی تفنگ برنو و کمی مهمات برداشت و بر بام پاسگاه رفت و موضع دفاعی به خود گرفت. وقتی حمله در ساعات چهار بامداد شروع شد، همه افراد پاسگاه حسینعلی را تنها گذاشته و آن‌جا را ترک کردند. با نزدیک شدن سربازان روسی به مرز، استوار حسینعلی طرزی مقاومت و تیراندازی به سمت متجاوزین را آغاز کرد. او در فاصله‌های کم، سنگر خود را بر بام پاسگاه تعویض می‌کرد، تا به دشمن وانمود کند که با یک گروه سرباز از جان گذشته طرف هستند. فرمانده لشکر شوروی انتظار چنین دفاع سرسختانه را نداشت و گمان کرده بود با عده‌ی زیادی سرباز طرف است. لذا دستور داد پاسگاه را با سلاح توپخانه منهدم کنند. در آغاز معرکه نابرابر، وقتی سربازان روس به پایین پاسگاه کلوز که در ارتفاع قرار دارد رسیدند، یک سرباز را مأمور کردند تا با بلندگو حسینعلی را به تسلیم شدن دعوت کند. ولی او سرباز مهاجم را هدف گلوله قرار داد و به هلاکت رساند.

برخی از اهالی روستای خواجه بلاغی نقل کرده‌اند که شهید طرزی از ساعت چهار بامداد تا هشت صبح به تنهایی و مردانه در برابر قوای ارتش سرخ شجاعانه جنگید و سربازان ارتش متجاوز را زمینگیر و پیشروی آن‌ها را به مدت چهار ساعت به تأخیر انداخت. فرمانده لشکر شوروی که با بن بست رو به رو شده بود، به سربازانش دستور داد پاسگاه کلوز را با توپخانه ویران کنند. در چنین فضای حماسی، مهمات استوار حسینعلی پایان یافت و ناگزیر شد با سربازان دشمن به جنگ





تن به تن روی آورد و با سلاح سرد، از خود دفاع کرد و سرانجام مظلومانه به شهادت رسید. فراموش نشود که حسینعلی اسلحه خود را قبل از شهادت به دیوار پاسگاه کوبید و آن را شکست تا دست دشمن نیفتد. وقتی دلایل این اقدام را از او جویا شدند، گفت: «برای یک سرباز ایرانی ننگ است که اسلحه‌اش دست دشمن بیفتد».

سربازان شوروی پس از به اسارت درآوردن استوار حسینعلی، با بیرحمی تمام سر از بدن این شیرمرد جدا کردند و سر او را جلوی پای فرمانده لشکر انداختند. فرمانده مزبور که از این کار سربازانش شگفت زده شده بود، نام و هویت و شیوه رزم حسینعلی را جویا شد؟ به او گفتند که ایشان یک تنه تعداد زیادی از سربازان روس را از پا درآورده و ما به نشانه انتقام خون آن‌ها سر از بدن حسینعلی جدا کردیم. آنگاه افسر فرمانده که به افراش دستور داده بود او را زنده دستگیر کنند، برای این‌که نیروهای خود را تنبیه و شجاعت این سرباز سلحشور ایرانی را تحسین کرده باشد، از صد نفر از سربازان خود خواست به صف بایستند و هرکدام با شلیک یک گلوله هوایی، همزمان هورا بکشند. افسر فرمانده

شهادت عزیزان ژاندارمی در جلفا، تبریز و میانه، شهادت فرماندهان نیروی دریایی در خرمشهر و بندر انزلی و شهادت فرمانده ژاندارمری هفتگل و شهادت صدها ارتشی در رویارویی با متجاوزین انگلیسی و روسی بر نادرست بودن ادعاهای برخی از صاحب نظران و تاریخ نگاران نا آگاه مهر تأیید می‌گذارد

شوروی خطاب به پیکر شهید حسینعلی به زبان روسی «صد آفرین» گفت و مقاومت یک تنه او را در برابر یک ارتش تا دندان مسلح ستایش برانگیز توصیف کرد. لذا از آن پس نام پاسگاه کلوز که سال‌ها حسینعلی در آن خدمت کرده بود، به نام «صد آفرین» تغییر کرد.

گویند که اهالی روستاهای خواجه بلاغی و نوش آباد هنگام یورش قوای شوروی، از ترس‌شان، از خانه و کاشانه خود به سوی بیابان‌ها و مزارع اطراف فرار کردند. در حالی که فقط چراغ خانه شهید حسینعلی طریزی روشن بود که زنان روستا نتوانسته بودند همسر او را به ترک خانه متقاعد نمایند. اهالی پس از بازگشت به روستای خود به سراغ پاسگاه می‌روند تا از سرنوشت شهید استوار حسینعلی با خبر شوند، که با پیکر سر از بدن جدا شده او مواجه می‌شوند. آنگاه بزرگسالان روستا با کمک مولا مرتضی سید حسینی روحانی منطقه پيله رود بر پیکر مطهرش نماز می‌خوانند و پیکر او را در نزدیکی پاسگاه به خاک می‌سپارند. از تعدادی کتیبه‌های سنگی که روی قبر شهید حسینعلی قرار دارد، روشن است که بزرگان منطقه به پاس شجاعت و رشادت این سرباز با نام و نشان، به مرور زمان ساختمان یادمانی احداث



کرده‌اند که مانند سایر شهدای آذربایجان به زیارتگاه سایر هموطنان از سرتاسر کشور تبدیل شده است. بر سنگ قبر «صد آفرین» این قطعه شعر حک شده است: «بشوی اوراق اگر همدرس مایی - که علم عشق در دفتر نباشد».

در حقیقت شهادت عزیزان ژاندارمی در جلفا، تبریز، میانه و پاسگاه کلوز و نیز شهادت فرماندهان نیروی دریایی در خرمشهر و بندر انزلی و شهادت فرمانده ژاندارمری هفتگل و شهادت صدها ارتشی در رویارویی با متجاوزین انگلیسی و روسی در جبهه‌های شمالی و جنوبی و غربی کشور بر خلاف اراده و خواست فرماندهان ارتش رضا شاهی بر نادرست بودن ادعاهای برخی از صاحب نظران و تاریخ نگاران نا آگاه مهر تأیید می‌گذارد. نباید فراموش کرد که اغلب شهیدان با شهادت جنگ جهانی دوم با ترمرد از دستورات فرماندهان مافوق، به طور مستقیم و داوطلبانه به دفاع از میهن پرداختند. حس میهن دوستی و جانفشانی صدها سرباز از فرزندان این کشور قابل ستایش و تحسین بر انگیز است و این حماسه‌ها و فداکاری‌های ماندگار به بلندای تاریخ سرزمین دلاور پرور ایران جاودان خواهد بود. ■

دریابان بایندر، نامی جاودانه در تاریخ دریانوردی ایران

درآمد

ماجرای زندگی و شهادت افتخار آمیز دریادار غلامعلی بایندر، فرمانده وقت نیروی دریایی نوین ایران که کارنامه درخشان زندگی و نقشی که در احیای نیروی دریایی ایران داشت و سرانجام جان خود را بر سر این اشتیاق نهاد، انسان را بی اختیار به تکریم و احترام وامی‌دارد. از نخستین روزی که فکر تجدید حیات نیروی دریایی ایران در دوره پهلوی اول پدیدار شد، تا بامداد سوم شهریور سال ۱۳۲۰ که نیروی دریایی جوان ایران با آن یورش ناجوانمردانه به نابودی گرائید، همه فراز و نشیب‌ها و تحولات «نیروی دریایی» با نام دریادار بایندر آمیخته شده است. تا آنجا که این بخش مهم تاریخ دریانوردی از نام بایندر تفکیک ناپذیر است.

نظامی شد. با انحلال همه سازمان‌های سابق ارتش، غلامعلی بایندر در فروردین ۱۳۰۱، به ارتش جدید انتقال یافت و در رسته توپخانه به خدمت ادامه داد. بایندر در مأموریت سرکوب یاغیان غرب کشور (قوای اسماعیل سیمتقو یاغی مناطق آذربایجان غربی)، مورد اصابت سه گلوله قرار گرفت و به خاطر شجاعتی که در پایان دادن به این غائله از خود نشان داده بود، در روز چهارم آبان ماه ۱۳۰۱ موفق به دریافت نشان ذوالفقار گردید و به درجه سروانی ارتقا یافت و پس از گذشت سه ماه به عضویت کمیسیون اعطای نشان ذوالفقار درآمد.

شهید غلامعلی بایندر در خرداد ماه سال ۱۳۰۲ به همراه نخستین کاروان دانشجویان ارتش به فرانسه اعزام شد و دوره‌های نظامی در دانشکده توپخانه پواتیه و دانشکده تکمیلی فونتن بلورا را با موفقیت گذراند و در روز اول خرداد ۱۳۰۴، با درجه ستوان یکمی به ایران بازگشت و در لشکر یکم ارتش (لشکر تهران) جانشینی فرماندهی آتشبار را به عهده گرفت. بایندر در همین مقام و به خاطر ابراز لیاقت رسماً به آجودانی مخصوص برگزیده شد و در مقام فرماندهی آتشبار سومین نشان خود را (مدال تاجگذاری) دریافت کرد. بایندر در دومین مأموریت سفر به اروپا برای شرکت در دوره آموزش نظامی در دانشگاه جنگ فرانسه عازم پاریس شد. این

غلامعلی بایندر فرزند علی اکبر دبیر دربار به سال ۱۲۷۷ شمسی به دنیا آمده است. محمد رضا خلیلی عراقی در سال ۱۳۲۲، با چاپ جزوه‌ای در بررسی ماجرای سوم شهریور و شرح حال شهدای نیروی دریایی نوشت که بایندر در آن واقعه مردانگی‌ها از خود به یادگار گذاشت و سرانجام به شهادت رسید. خلیلی عراقی پس از تحقیق کامل، نظر خود را درباره شهید بایندر بدین شکل بیان کرده است: مرحوم بایندر در پرونده کارگزینی ستاد ارتش (شعبه بازنشستگی)، با دست خط خود در برگ مخصوص تعرفه کارگزینی، نام پدرش را علی اکبر دبیر دربار نوشته و رونوشت شناسنامه موجود او نیز مهر تأیید خورده است.

افزون بر آن، سرهنگ نصرالله بایندر برادر دریادار شهید ادعاهای نادرست برخی از نویسندگان را که پدر غلامعلی بایندر را امیر معزز گروسی عنوان کرده بودند، رد کرده و گفته است: «امیر معزز عمومی دریادار بایندر بوده و پدرش مرحوم علی اکبر دبیر دربار بوده است. برای تأکید این موضوع باید گفت که امیر معزز گروسی هیچ فرزندی نداشته و فقط یک برادر به نام علی اکبر دبیر دربار (پدر شهیدان بایندر) داشته که رئیس ایل بایندری و مرد سلیم النفس و بی آزاری بوده است». با این وصف فداکاری سه فرزند شهید علی اکبر سبب شد که برای همیشه از نام پدر در تاریخ به نیکی یاد شود.

شهید دریادار بایندر

غلامعلی بایندر تحصیلات دبیرستانی خود را در کلاس مخصوص مهندسی مدرسه دار الفنون به پایان رساند و در سال ۱۲۹۹ با درجه ستوان دومی از مدرسه نظام مشیرالدوله فارغ التحصیل شد. پس از کودتای رضا شاه در سوم اسفند، بایندر به دیزیویون قزاق منتقل شد و در اردو کشی به مازندران، در مقام فرماندهی اردو موفق به دریافت اولین نشان

شهید غلامعلی بایندر در خرداد سال ۱۳۰۲ به همراه نخستین کاروان دانشجویان ارتش به فرانسه اعزام شد و دوره‌های نظامی در دانشکده توپخانه پواتیه و دانشکده تکمیلی فونتن بلورا را با موفقیت گذراند و در روز اول خرداد ۱۳۰۴، با درجه ستوان یکمی به ایران بازگشت

مأموریت اول تیر ماه سال ۱۳۰۷ شروع شد و روز ۲۵ آذر سال ۱۳۰۹ پایان یافت.

شهید غلامعلی بایندر پس از بازگشت به وطن معاونت هنگ اول تیپ مستقل توپخانه پادگان مرکز را عهده دار شد. پس از گذشت چند ماه، آئین نامه قوانین توپخانه برای اولین بار در کشور توسط ایشان تدوین و در ستاد ارتش به تصویب رسید. این شهید بزرگوار در نخستین روز از سال ۱۳۱۰ با درجه سرگردی به فرماندهی هنگ توپخانه منصوب گردید. دقیقاً در همان تاریخ بود که اندیشه پایه‌گذاری نیروی دریایی نوین ایران در سطح ارتش مطرح گردید و غلامعلی جوان مأموریت یافت در رأس یک گروه ۲۰۰ نفره برای شرکت در دوره آموزش نظامی دریایی عازم ایتالیا شود (چون خرید ناوها و شناورهای نیروی دریایی به ایتالیا سفارش داده شده بود).

بایندر پس از سه سال خدمت در مقام سرگردی، از فروردین سال ۱۳۱۳ به درجه ناخدا دومی (سرهنگ دو) نایل گردید و به عنوان نماینده دریایی ایران به عضویت کمیسیون حل اختلاف با کشور عراق بر سر حاکمیت بر آبراه بین المللی اروندر رود درآمد. او در سال ۱۳۱۵ با درجه ناخدا یکم، به مقام فرماندهی نیروی دریایی ایران منصوب شد و چهار سال بعد به درجه دریاداری (سرتیپ) رسید. بایندر به نوسازی و سازماندهی نیروی دریایی جوان ایران عشق می‌ورزید. افسران و تکاوران نیروی دریایی را چون فرزندان خود دوست داشت. زیرا از آغاز تولد این سازمان، خود را بنیان‌گذار آن می‌دانست. غلامعلی

شده بود، تقاضای آب کردند، ولی قبل از پایین رفتن جرعه‌های نخستین آب از گلولی‌شان یکی پس از دیگر جان تسلیم جان آفرین کردند. روایت شده چون قوای متفقین از دریادار غلامعلی بایندر شناخت داشتند، ساعتی بعد پیکر آغشته به خون او را در محوطه پایگاه نیروی دریایی به خاک سپردند. شادروان بایندر، یکی از فهم‌ترین و رشیدترین افسران شجاع ایرانی است. صرف‌نظر از مدال‌ها و نشان‌های افتخاری که در زمان حیات درخشان دریافت کرده که همه از شهامت و جانبازی او حکایت دارد، همه افرادی که روزگاری همنشین او بوده‌اند، بر میهن دوستی، شجاعت، اخلاق پسندیده، رفتار نیک و عشق به نیروی دریایی مهر تأیید گذاشته‌اند. رفتار و کردار او در مأموریت‌های خارجی برای دیگران الگو و سرمشق بود. شکی نیست که گویاترین نمونه شهامت و ایران دوستی غلامعلی بایندر چگونگی شهادت اوست. هنگامی که مهاجمین انگلیسی به بایندر و هم‌زمش مکری نژاد فرمان ایست دادند، خیلی خوب می‌دانست که اگر تسلیم شود، زنده خواهد ماند. ولی ننگ اسارت و ذلت را نپذیرفت و مرگ سرخ را انتخاب کرد. در حالی که چند گلوله بیشتر در اختیار نداشت، نیروهای دشمن را هدف گلوله‌های آتشین خود قرار داد و سرانجام زیر رگبار مسلسل نیروی مهاجم قرار گرفت و به شهادت رسید.

نکته حساس در زندگی این راد مرد تاریخ معاصر ایران، این است که بلافاصله پس از آغاز تهاجم نیروهای بیگانه از شمال و جنوب کشور، دولت ایران به طور رسمی اعلام کرد که قوای مسلح ایران در برابر یورش بیگانگان مقاومت نمی‌کنند و اگر چنین امری اتفاق افتاده، صرفاً با ابتکار افسران و افراد محلی بوده است. در نتیجه اگر دریادار بایندر دست به مقاومت نمی‌زد و تسلیم دشمن می‌شد، به هیچ وجه از طرف دولت مرکزی مورد بازخواست قرار نمی‌گرفت.

چنانکه بسیاری از افسران ارتش، در آن روز سرنوشت ساز سلاح‌شان را بر زمین نهادند و تسلیم شدند و هیچ مشکلی برای آنان به وجود نیامد. تقدیر و سرنوشت چنین اقتضا کرد که غلامعلی بایندر شاهد غرق شدن، تسخیر و مصادره ناوهای که لحظه به لحظه ناظر بر خرید و ساماندهی آن‌ها بوده، نباشد. چشم فرو بست تا شاهد ناظر تصرف و غارت سایر کشتی‌های نظامی و بازرگانی ایران و اسارت بازماندگان نیروی دریایی را در شمال خلیج همیشه فارس نباشد. چون به نیروی دریایی مانند پدری که فرزندانش را دوست دارد، عشق می‌ورزید. درست در لحظاتی که برای همیشه دیده برهم می‌نهاد، ناوهای ببر و پلنگ و کرکس آخرین لحظات وجود خود را می‌گذراندند. هنگامی که او را به خاک می‌سپردند، از نیروی دریایی ایران اثری بر جای نمانده بود. ■

درست در لحظاتی که بایندر برای همیشه دیده برهم می‌نهاد، ناوهای ببر و پلنگ و کرکس آخرین لحظات وجود خود را می‌گذراندند. هنگامی که او را به خاک می‌سپردند، از نیروی دریایی ایران اثری بر جای نمانده بود

به وسیله قایق از ساحل خرمشهر به محوطه پایگاه رساند و پس از تشویق افسران ستاد به مقاومت و رویارویی با دشمن متجاوز، به تلگرافخانه پایگاه رفت و آغاز حمله قوای متفقین را به تهران و اهواز مخابره کرد. آن‌گاه به قرارگاه فرماندهی گردان مرزی رفت و نیروهای تفنگدار آن را مأمور مقاومت در برابر مهاجمین کرد. سپس به اتفاق سروان علی مکری نژاد جانشین فرماندهی گردان یکم هنگ هشت توپخانه در داخل اتومبیل فرماندهی نشست و کوشید از راه خشکی عازم خرمشهر شود. تصمیم گرفته بود در منطقه حفار که از لحاظ نظامی موقعیت مناسبی داشت مستقر شود و فرماندهی ستاد تیپ را مدیریت کند. در این مکان دو توپ ۱۰۵ میلیمتری و گروهی سرباز از قبل مستقر شده بود.

چند دقیقه از حرکت اتومبیل حامل بایندر و مکری نژاد در حوالی پاسگاه نزدیک بیسیم خرمشهر نگذاشته بود که ناگهان نیروی موتوریزه مهاجمین راه را بر آن‌ها بست. بایندر به راننده فرمان بازگشت داد، ولی نیروهای مهاجم از جهت عقب نیز آن دو را به محاصره درآوردند. بایندر به یک قبضه تفنگ برنو و شهید مکری نژاد به اسلحه کمتری مجهز بودند. آن دو افسر شجاع از خودرو پیاده شدند و گویا تصمیم داشتند، با استفاده از ناهمواری‌های زمین خود را به نهر آبی رسانده و با شنا به مرکز فرماندهی در حفار برسانند. اما به محض پیاده شدن از خودرو، با فرمان ایست افراد مهاجم رو به رو شدند و هر طور شده کوشیدند، با جنگ و گریز خود را به اوردن رود برسانند که با رگبار مسلسل دشمن به شدت زخمی شدند و به وسیله سربازان انگلیسی به ساختمان بیسیم انتقال داده شدند. چون تشنگی شدید بر بایندر و مکری نژاد مستولی

بایندر به دلیل عشقی که به میهن و ارتش داشت، آثار متعددی در مسائل کارشناسی نظامی نوشت. بجز آیین نامه شش جلدی تخصصی توپخانه و مقالات متعدد درباره سایر فنون نظامی، کتابی هم درباره خلیج فارس به رشته تحریر درآورده که در ردیف بزرگترین اسناد تاریخی ایران به شمار می‌رود. آخرین اثر ارزنده او کتاب اصول دریانوردی است، که در زمان حیات موفق به چاپ آن نشد.

دریابان بایندر به دلیل مأموریت‌های متعددی که به کشورهای اروپایی داشت، به زبان‌های فرانسه، انگلیسی، ایتالیایی و ترکی استانبولی تسلط یافت. با وجودی سازمان ارتش از دواج افسران ایرانی با زنان خارجی را ممنوع اعلام کرده بود، ولی سرگرد بایندر در یکی از سفرهای کاری به لندن در سال ۱۳۱۲ با دوشیزه امیلی سایکسن ازدواج کرد. نامبرده چند روز پس از شهادت شوهرش، خوزستان را به مقصد همدان ترک کرد و آن‌جا خود را به نیروهای انگلیسی معرفی کرد که سرانجام او را به انگلستان بازگرداندند. از دریادار بایندر یگانه پسری به نام رستم بایندر بازماند که عمر خود را به خدمت در شرکت ملی نفت ایران گذراند.

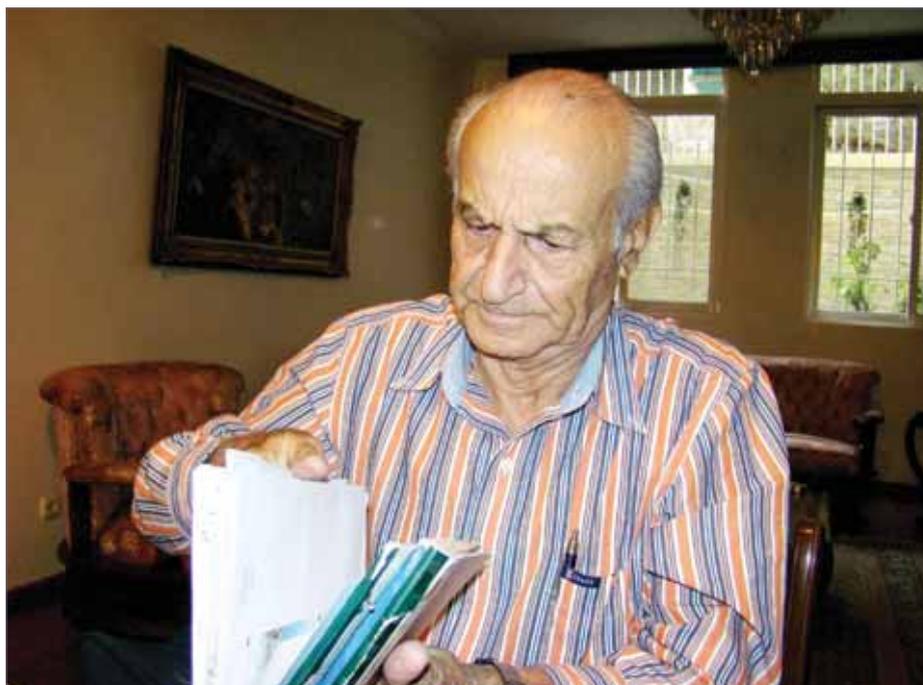
چگونگی شهادت دریادار غلامعلی بایندر

روایات بازماندگان نیروی دریایی ایران حاکی است که شهید بایندر در ساعت چهار بامداد روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰، با صدای انفجار توپ‌ها و گلوله‌های نظامیان مهاجم انگلیسی به بنادر آبادان و خرمشهر، سراسیمه از خواب در منزل مسکونی برخاست و به سرعت عازم پایگاه نیروی دریایی شد. یک روز قبل بود که به فرماندهی کل نیروی دریایی منصوب شده بود و فرماندهی تیپ رزمی مستقل مرزی را نیز به عهده داشت. پایگاه نیروی دریایی در ساحل رودخانه کارون زیر آتش شدید توپخانه و مسلسل سنگین یگان‌های دریایی قوای مهاجم قرار داشت. دریادار بایندر بیدرتنگ خود را



پدرم در ایستگاه راه آهن تبریز به ضرب گلوله استوار ارتش سرخ به شهادت رسید

واکاوی روی داده‌های خونین پس از تهاجم ارتش سرخ به آذربایجان در گفت و گو با سرتیپ سیروس لطفی فرمانده سابق لشکر ۱۶ زرهی قزوین، فرزند شهید جنگ جهانی دوم



بنابر این از تحولات آن مرحله خاطراتی را به یاد دارید...

در نیمه شب سوم شهریور که قارقارک‌های (هواپیماهای جنگی) روسیه ایستگاه راه آهن و تعدادی از مناطق تبریز را بمباران کردند، هرج و مرج عجیبی در شهر بروز کرد، تا جایی که برادر بزرگترم گم شد. در آن هنگام پدرم به مادر و سایر فرزندان گفت که در این شرایط مانند شما در این مکان مناسب نیست. چون در آن زمان ایستگاه راه آهن تا مرکز شهر ده کیلومتر فاصله داشت. برای طی کردن این مسافت خط تراموای ریلی وجود داشت که واگن‌های کوچک آن به وسیله اسب کشیده می‌شدند و این وسیله نقلیه به زبان محلی «گنگا» نامیده می‌شد. اداره راه آهن یک اسطبل بزرگی هم در کنار ساختمان برای اسب‌های محرکه گنگاها به وجود آورده بود. لذا پدرم تصمیم گرفت افراد خانواده را به وسیله یک واگن این گنگاها به شهر منتقل کند. همه افراد خانواده هر کدام یک دست رختخواب و وسایل ضروری را برداشتم و به وسیله گنگا راهی منزل عمومی خویش در خیابان وارمان شهر تبریز شدیم. خانه بزرگی بود

در کنار ایستگاه قرار داشت. بعد از بمباران ایستگاه راه آهن تبریز، ساختمان جدیدی ساخته شده و شاید آثار بمباران ساختمان قدیم راه آهن که در کنار ساختمان جدید قرار دارد، همچنان وجود داشته باشد. محل کار پدرم هم در ساختمان اداری راه آهن بود. چندی پیش یک دستگاه لکوموتیو کوچک گوگشکا که در آن برهه از آن برای کشاندن قطارهای حمل و نقل استفاده می‌شد، برای بازدید عموم جلوی ساختمان قدیمی راه آهن قرار داده‌اند. با این وصف ما در این ساختمان زندگی می‌کردیم. من متولد سال ۱۳۱۴ هستم و در زمان حمله شوروی به ایران شش ساله بودم.

در نیمه شب سوم شهریور که هواپیماهای روسیه ایستگاه راه آهن و تعدادی از مناطق تبریز را بمباران کردند، هرج و مرج عجیبی در شهر بروز کرد، تا جایی که برادر بزرگترم گم شد. در آن هنگام پدرم به مادر و سایر فرزندان گفت که در این شرایط مانند شما در این مکان مناسب نیست



درآمد

نشستن پای صحبت‌های یکی از شاهدان عینی جنگ جهانی دوم، شنیدنی و لذت بخش است. سرتیپ سیروس لطفی سیه‌رودی، از افسران ارشد ارتش جمهوری اسلامی و پیشکسوت هشت سال دفاع مقدس، در سال ۱۳۱۴، حدود شش سال قبل از تهاجم ارتش سرخ شوروی به کشورمان، در شهر دلیر مردان آذربایجان، تبریز به دنیا آمد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در جریان بحران کردستان، نقش مؤثری در آزاد سازی شهر بانه داشته است. با آغاز جنگ تحمیلی، به دستور شهید سرلشکر ولی الله فلاحتی مسئولیت سنگین فرماندهی لشکر ۱۶ زرهی قزوین را به عهده گرفت، که در جبهه‌های جنوب، به خصوص در عملیات آزادسازی شهرهای هویزه و بستان و بخش‌های وسیعی از سرزمین‌های اشغالی غرب دزفول کارنامه درخشانی از خود به یادگار گذاشته است. حماسه‌های وصف ناپذیر این سرباز وطن دوست و فرزند یکی از شهدای جنگ جهانی دوم، همواره مورد تجلیل و قدردانی مقام معظم رهبری فرمانده کل قوا، رؤسای جمهوری وقت، فرماندهان ارشد سپاه پاسداران قرار گرفته است. شاهد یاران به منظور واکاوی روی داده‌های خونین تهاجم متفقین به کشورمان در جریان جنگ جهانی دوم به پای صحبت‌های این دلاور مرد آذری نشست که این خاطرات شیرین را با هم می‌خوانیم:

به تازگی اطلاع پیدا کردم که پدرتان مرحوم عباسقلی لطفی سیه‌رودی یکی از شهدای جنگ دوم جهانی است. بفرمایید که جنابعالی در زمان حمله قوای شوروی به آذربایجان چند ساله بودید و نحوه شهادت پدرتان چگونه بوده است؟

در سحرگاه روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ که حمله ارتش شوروی از هوا و زمین به آذربایجان شروع شد، در همان روز ایستگاه راه آهن تبریز هم مورد حمله هوایی قرار گرفت. خانه سازمانی پدرم که مسئول اداره کل راه آهن آذربایجان بود

میان‌ه هم‌چنان به حالت نیمه مخروبه باقی مانده است، تنها کاری که ارتش ایران در آن موقع انجام داد، تخریب این پل برای جلوگیری از پیشروی قوای شوروی به سمت تهران بود. افسران شوروی در مسیرشان از اهالی شهرها و روستاهای بین راه آدرس تهران را می‌پرسیدند. عوامل بومی و محلی شوروی در آذربایجان «فدایی» نامیده می‌شدند. هر کدامشان یک قبضه تفنگ در اختیار داشتند و به نیروهای مسلح شوروی کمک می‌کردند. من همه این رویدادها را شاهد بودم.

بحث حمله شوروی به آذربایجان از مدت‌ها قبل از سوم شهریور مطرح شده بود. چون حزب توده و سایر طرفداران شوروی که نقش ستون پنجم را ایفا کرده بودند، تبلیغات دامنه‌داری را شروع کرده بودند

در برخی از منابع ذکر شده که پل مورد نظر توسط عوامل حزب دمکرات به منظور جلوگیری از ورود ارتش دولت مرکزی ایران به آذربایجان تخریب شده است....

خیر این طور نیست. هواداران فرقه دمکرات اصلاً به میانه نرسیدند. مرکز فعالیت اساسی آن‌ها تبریز بود. این پل توسط افراد ارتش ایران مستقر در منطقه تخریب شد. از مرکز به آن‌ها دستور داده شد که پل را با مواد منفجره خراب کنند و یگان مهندسی ارتش این کار را انجام داد. در حقیقت این یک نوع اقدام به منظور به تأخیر انداختن پیشروی قوای شوروی و تأمین عقب نشینی یگان‌های نظامی ایران به سمت مرکز بوده است.

گفته شده که در آن زمان با توجه به روند جنگ جهانی دوم در اروپا خیلی از آذربایجانی‌ها حمله قریب الوقوع شوروی را پیش‌بینی کرده بودند. چیزی به یادتان هست که پدرتان هم چنین پیش‌بینی را کرده باشد؟

بله... بحث حمله شوروی به آذربایجان از مدت‌ها قبل از سوم شهریور مطرح شده بود. چون حزب توده و سایر طرفداران شوروی که نقش ستون پنجم را ایفا کرده بودند، تبلیغات دامنه‌داری را شروع کرده بودند. دولت‌های متفقین، به خصوص شوروی که ضربات سختی از ارتش آلمان در اروپا متحمل شده بودند، نظرشان این بود که آذربایجان و سرتاسر ایران را اشغال کنند، تا به قول خودشان از پشت جبهه ارتش آلمان به آن‌ها آسیب وارد کنند. تعجب نکنید که قشر وسیعی از اهالی تبریز موافق اشغال آذربایجان به وسیله ارتش سرخ

نظر داشتند. در یک چشم به هم زدن وقتی پدرم خواست کلیدها را بردارد و در کمد پرونده‌ها را باز کند، سالدات (استوار) شوروی به گمان این‌که پدرم می‌خواهد دست به اسلحه ببرد، او را با سلاح مسلسل به رگبار گلوله بست و پشت میز کارش به شدت زخمی کرد، که بعد از گذشت سه روز از این حادثه در بیمارستان شوروی‌ها در تبریز شهید شد. شوروی قبل از حمله به آذربایجان یک بیمارستان در تبریز ساخته بود.

پدرتان دقیقاً در چه روزی به شهادت رسید؟
تاریخ روز شهادت پدرم را یادداشت کرده‌ام. روی سنگ قبرش هم نوشته شده که روز بیستم شهریور سال ۱۳۲۰ بوده است. به هر حال در آن زمان کودک بودم و اغلب اوقات فراغت را به بازی می‌گذارند. نمی‌دونستم که جنگ یعنی چه... بعد، پدرم را در قبرستان امامیه تبریز در کنار دکتر نخجوانی پزشک بیمارستان راه آهن دفن کردند. اطلاع دقیق ندارم که دکتر نخجوانی را روس‌ها کشتند، یا با مرگ طبیعی از دنیا رفت. این عکس‌ها را که روی دیوار ملاحظه می‌کنید، یکی متعلق به پدرم، دیگری به مادر و به سایر برادران و خواهرانم تعلق دارند.

آیا هواپیماهای جنگی شوروی در نخستین روز حمله مناطق مسکونی و مراکز نظامی و دولتی را هم بمباران کردند؟

قصد داشتند دولت را بکلی فلج کنند. چون مهمترین دروازه ورودشان به ایران تبریز بود. در همان حال هواداران حزب توده و دمکرات‌ها برای روس‌های اشغالگر، جاسوسی می‌کردند. چون اهل آذربایجان بودند و منطقه را خوب می‌شناختند، دقیقاً نقش جاده صاف کن اشغالگران را داشتند. قوای شوروی پس از اشغال تبریز پیشروی به سوی شهر میانه را ادامه دادند. پلی که در جنوب شهر

که بیرونی آن دو طبقه داشت و اندرونی آن مانند حیاط خلوت بود که پیشخدمت‌ها در آن زندگی می‌کردند. عموی من «بابایف» نامیده می‌شد که در آن زمان یکی از افراد سرشناس تبریز بود. در آن زمان که کسی نمی‌شناخت بلیارد چیست، در منزل عمو یک میز بلیارد برای سرگرمی وجود داشت.

موقعی که به منزل عمویتان نقل مکان کردید، سرنوشت مرحوم پدرتان چه شد؟

خوب به یاد دارم، موقعی که به شهر نقل مکان کردیم، مادرم حامله بود و برادر بزرگترم هم گم شده بود، او را جستجو و پیدا کردیم و به همراه خود به شهر بردیم. ملاحظه کنید، عکسی که روی دیوار قرار دارد، عکس خواهر کوچکتر من است که بعد از شهادت پدرم به دنیا آمد. هرگز پدرش را ندید!! مادرم که حامله خواهرم بود، به خاطر غم و غصه از دست دادن همسر جوانش و تحمل شرایط سخت جنگ و آوارگی، به سختی وضع حمل کرد.

جناب سرتیپ لطفی شجاع و مرد میادین رزم، هنگام بازگویی خاطرات سرگذشت خانواده‌اش، غم و اندوه و احساسات عاطفی بر او چیره شد و با کمی مکث به سخنانش ادامه داد.

پدرم، وقتی اعضای خانواده را به منزل برادرش در تبریز فرستاد، در دفتر کار خود در ایستگاه راه آهن ماند، تا به مشکلات ساختمان ایستگاه ناشی از بمباران هوایی رسیدگی کند. چون اموال، دارایی و کلیدهای ساختمان در دست ایشان بود و حقوق کارکنان را شخصاً پرداخت می‌کرد. پدرم عادت داشت دسته کلیدش را روی کمر بند شلوارش، یعنی روی باسن، آویزان کند. از استقرار قوای شوروی در تبریز حدود دو هفته گذشته بود و تعدادی از سربازان‌شان در ایستگاه راه آهن از جمله در دفتر کار پدرم آنجا بودند و اوضاع را زیر



■ نفر اول سمت راست، سرتیپ بازنشسته سیروس لطفی در جبهه‌های غرب دزفول

شهید عباسقلی لطفی



سر تیب سیروس لطفی



زمینه سازی کرده بودند. سؤال این است که همه مردم آذربایجان از اشغال کشورشان راضی بودند؟

اصولا همه مردم آذربایجان مذهبی هستند. مطمئن باشید در همان روزهای اول اشغالگری که تعداد زیادی از افسران و درجه داران ارتش سرخ در خیابان‌های شهر مست می کردند و به دنبال ناموس مردم راه می افتادند، توسط همین مردم کشته شدند. وقتی مجازات افسران عیاش شوروی گسترش یافت، این حرکت‌های ناشایست بکلی متوقف شد. ولی اکثریت مردم مخصوصا بازاری‌های تبریز تابع دکتر مصدق شده بودند. یک زمانی پارچه و لباس مصدقی در تبریز مد شده بود. کارخانه‌های بافندگی از این نوع پارچه تولید می کردند و به کارگاه‌های تولید پوشاک می فروختند.

اگر تاریخ ایران را از دوره جنگ جهانی دوم تاکنون بازنگری کنید، ملاحظه خواهید کرد، که آمریکایی‌ها مهمترین عامل مشکلات کشورمان بوده‌اند. تا جایی که آمریکا و انگلیس به شوروی برای خروج از ایران فشار آوردند، تا خودشان گرداننده میدان باشند

منظورتان مذهبی و ملی گرا بودند؟

همین طور است. شما اگر تاریخ ایران را از دوره جنگ جهانی دوم تاکنون بازنگری کنید، ملاحظه خواهید کرد، که آمریکایی‌ها مهمترین عامل مشکلات کشورمان بوده‌اند. تا جایی که آمریکا و انگلیس به شوروی برای خروج از ایران فشار آوردند، تا خودشان گرداننده میدان باشند. من شخصا تحصیل کرده آمریکا و آلمان هستم و از خیلی مسائل اطلاع دارم. در زمان جنگ تحمیلی هم به منظور خرید تانک برای ارتش به تعدادی از پایتخت‌های جهان همچون مسکو و بوئنوس آیرس سفر کردم. در این جنگ وظایف خویش را درست انجام دادم.

دلایل تحصیل جنابعالی در دبیرستان نظام و بعد از آن پیوستن به ارتش چه بوده است؟

دلایل متعددی دارد. یکی این که رشته تحصیلی من در مرحله دبیرستان، ریاضی بود. دوم این که در آن برهه از کار و کاسبی خبری نبود. بعد از خروج قوای شوروی از ایران، ارتش جان تازه گرفته بود. مهمتر از همه چون روس‌ها پدرم را کشته بودند، دوست داشتم از خود یک شخصیت نظامی میهن دوست به وجود بیاورم. همیشه با روس‌ها بد بودم. با وجودی که تحصیل کرده آمریکا هستم، از آمریکایی‌ها هم بیزارم. ■

کودتای ۲۸ مرداد، پاکسازی در مراکز نظامی آذربایجان شروع شد. به یاد دارم پاکسازی به قدری گسترده بود، که از مجموع دانش پژوهان دبیرستان نظام فقط بیست نفر مانده بودند. پس از پایان مرحله دبیرستان به سختی وارد دبیرستان نظام شدم. یعنی در آن شرایط بعد از گذشت شش ماه انتظار و بررسی صلاحیت و سپردن ضمانت، مرا در دبیرستان قبول کردند. می توانم بگویم که مرا از سوراخ موش گذراندند. رژیم پهلوی افرادی را که در دبیرستان نظام ماندگار شده بودند، وطن پرست عنوان کرده بود.

فرمودید که حزب توده و دمکرات‌ها برای تهاجم شوروی به خاک کشور در روز سوم شهریور

وظیفه من است که بگویم: آقایان بنده روز ۱۵ دی ماه خودم در منطقه هویزه بودم. روز ۱۵ دی ماه روز حمله به نیروهای عراقی از طرف نیروهای ما بود. این جا من لازم می دانم از این تربیون از فرمانده آن لشکر سرکار سرهنگ لطفی که آن روز شجاعانه، مؤمنانه و بی پروا در صفوف اول حرکت می کرد و دائما در میدان جنگ از این طرف به آن طرف می رفت سپاسگذاری کنم و یاد و نام او را نیک بدارم. افسر لایق و شجاعی دیدم در این ماجرا ایشان را. میدان جنگ بود. نیروهای ما حمله می کردند. نیروهای دشمن منهدم شده بودند و یک لشکر ما به تمام در خطر بود و حرکت می کرد.

بخشی از سخنان مقام معظم رهبری در مجلس شورای اسلامی. روزنامه اطلاعات، شماره (۱۶۴۶۲)، دوشنبه هشتم تیرماه ۱۳۶۰

وزارت آموزش و پرورش حکومت فرقه دمکرات منصوب شد. در آن برهه من در دبستان بهزاد در انتهای کوچه مسکونی مان سرگرم تحصیل بودم و خانم برهان آموزگار کلاس بود. روزی آقای بی‌ریا با لباس شیک و کراوات و کلاه شابگه به طور ناگهانی برای بازرسی به کلاس مدرسه آمد و تا چشمش به خانم برهان افتاد، از همان نگاه اول دلباخته او شد. البته سرنوشت این دلداگی به ازدواج آن دو نفر منجر شد. خانم برهان از خانواده‌های اصیل تبریز بود.

برنامه‌های درسی و آموزشی مدارس دمکرات‌ها چگونه بود؟

برنامه‌های آموزشی فرقه دمکرات مقدماتی بود برای تبلیغ مرام کمونیستی. اصولا شوروی در صدد بود، آذربایجان را ببلعد.

همانگونه که جمهوری آذربایجان و سایر مناطق قفقاز را بلعید...

همین طور است. به همین منظور برای سایر کلاس‌های آموزشی ابتدایی، از جمهوری آذربایجان شوروی آموزگار و فعالان فرهنگی احضار کرده بودند، تا مغز نونهالان آذربایجان را شستشو دهند. هنوز به یاد دارم وقتی آقای بی‌ریا به کلاس درس من آمد و خانم برهان از من به عنوان شاگرد خوب کلاس تعریف کرد، بی‌ریا یک کتاب داستان به زبان ترکی و یک بسته مداد رنگی به من هدیه داد.

سرانجام حکومت فرقه دمکرات در آذربایجان سقوط کرد و پهلوی دوم از تبریز بازدید به عمل آورد و تحولات آن روزگار پی در پی گذشت تا این که جریان ملی شدن صنعت نفت و بعد از آن کودتای ۲۸ مرداد روی داد. وقتی حکومت دکتر مصدق سرنگون شد، در آن برهه در کلاس ششم دبیرستان سرگرم تحصیل بودم. در پی وقوع

چشم اندازی به حماسه وصف ناپذیر افسران و تفنگداران نیروی دریایی در ایستادگی در برابر قوای متفقین
در گفت و گو با ناخدا یکم نادر حمودی فرمانده نیروی دریایی استان خوزستان

نیروی دریایی دفاع وصف ناپذیری در برابر تجاوز متفقین به نمایش گذاشت

درآمد

خوزستان از دیر باز، سرزمین دلاور خیز و شهید پرور بوده است. مردم مهربان و دوست داشتنی خوزستان در قرن جاری آزمون‌های متعددی را در رویارویی با تجاوزگری بیگانگان پشت سر گذاشتند و از امتحان‌های سخت سربلند بیرون آمدند. تهاجم وحشیانه ارتش‌های متفقین به سرکردگی انگلستان روباه صفت به شهرهای ساحلی خرمشهر، آبادان و بندر امام (ره) و نیز سایر شهرهای خوزستان و به شهادت رساندن صدها تن از افسران و تفنگداران نیروی دریایی و اشغال میادین و تأسیسات نفتی کشور، لکه ننگی بر پیشانی قدرت استعمارگر پیر به شمار می‌رود. خوزستان همچنین حدود دو سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی و با تحریک قدرت‌های غربی و دول دیکتاتور و مرتجع منطقه مورد تاخت و تاز رژیم سابق حزب بعث عراق قرار گرفت و تعداد زیادی از شهرهای استان ویران و ساکنان آن ناچار شدند، به نقاط امن پناه ببرند. ناخدا یکم عرشه و ستاد، نادر حمودی فرمانده نیروی دریایی استان خوزستان مستقر در آبادان و خرمشهر در گفت و گو با شاهد یاران حماسه به یاد ماندنی تمامی پرسنل شهید نیروی دریای ایران در خلیج فارس در سوم شهریور سال ۱۳۲۰ را تشریح کرده است:

شهید مهدی ریاضی، شهید ابراهیم هریسچی و سایر سربازان عزیز نیروی دریایی، به شهادت رسیدند. در برخی از متون و اسناد تاریخی مانده از آن روی داد خونین خوانده‌ام که تعداد ۷۹۰ تن از پرسنل غیور در آن حمله شهید شدند. منابع دیگری رقم ۷۴۰ تن را ذکر کرده‌اند. هرچند که میان این دو رقم اختلاف نظر وجود دارد، ولی تردیدی باقی نیست که با آغاز تهاجم نیروی دریایی انگلستان، به یگان‌های نیروی دریایی کشورمان، نیروی هوایی متفقین همزمان شهرهای خرمشهر و آبادان را به شدت بمباران کردند.

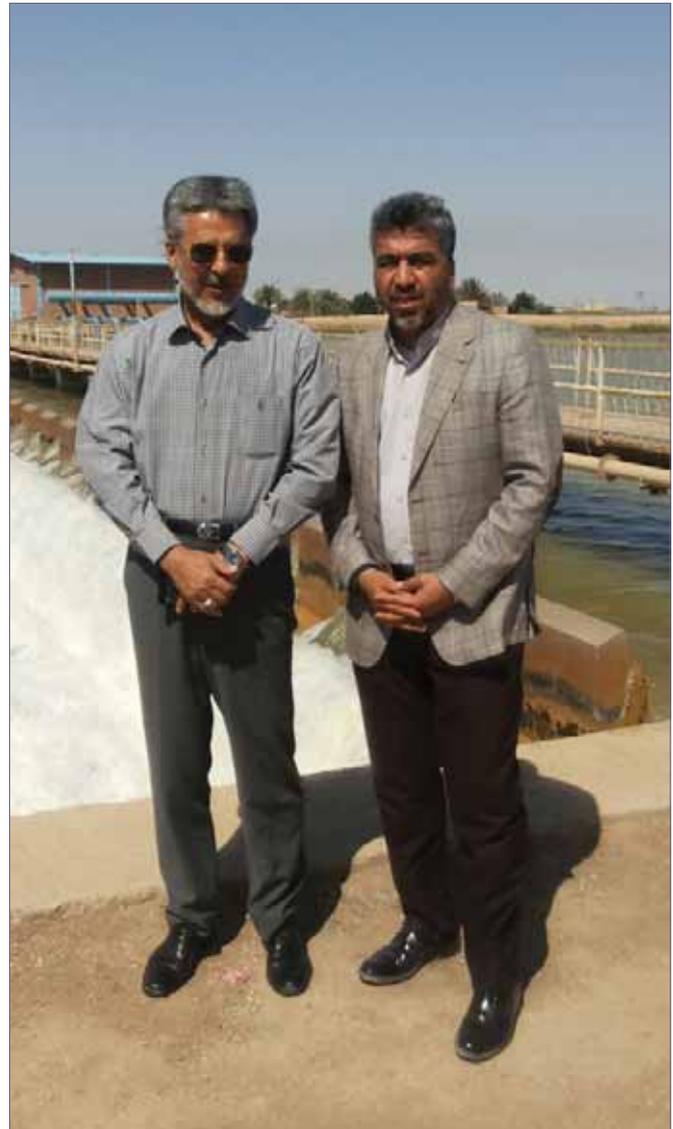
و کنترل منابع و ثروت‌های طبیعی این منطقه را به دست بگیرند. در آن برهه تنها نیروی کلاسیک و دارای حضور پر سابقه در آب‌های خلیج فارس، نیروی دریایی کشور بود. در همان حال فرمانده نیروی دریایی کشور هم در خوزستان مستقر بود. در آن حمله ناجوانمردانه و غافلگیرانه دریابان شهید غلامعلی بایندر فرمانده مقتدر نیروی دریایی کشور و جانشین ایشان شهید نصرالله نقدی، که دو تن از بزرگان نیروی دریایی بودند، به همراه افسران سازمانی خودشان، از جمله شهید حسن میلانیان، شهید حسن کهنمویی،

جنابعالی با توجه به مسئولیتی که در نیروی دریایی خوزستان دارید، این نیرو در روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ مورد حمله نیروی دریایی انگلستان به عنوان یکی از کشورهای متفقین در جنگ جهانی دوم قرار گرفت و در آن حمله وحشیانه تعدادی از فرماندهان و پرسنل غیور به شهادت رسیدند. لطفاً به طور خلاصه جزئیات این واقعه را شرح فرمایید...

آنگونه که در تاریخ ثبت شده است، موقعی که جنگ جهانی دوم آغاز شد، دامنه جنگ به سمت ایران هم کشیده شد. انگلستان و سایر کشورهای هم‌پیمان به خصوص آمریکا از سمت جنوب به ایران حمله کردند. همزمان قوای شوروی هم از سمت شمال کشور حمله‌شان را آغاز کردند. چون استان زرخیز خوزستان دارای منابع انرژی، طبیعی، آبی و کشاورزی کشور است و نیز به لحاظ تسلط بر شریان حیاتی و اقتصادی کشور، متفقین تصمیم می‌گیرند به خوزستان جنوبی به خصوص شهرهای خرمشهر و آبادان حمله کنند



در آن حمله ناجوانمردانه دریابان شهید غلامعلی بایندر فرمانده مقتدر نیروی دریایی و جانشین ایشان شهید نصرالله نقدی به همراه افسران سازمانی خودشان، از جمله شهید حسن میلانیان، شهید حسن کهنمویی، شهید مهدی ریاضی، شهید ابراهیم هریسچی و سایر سربازان عزیز نیروی دریایی به شهادت رسیدند



شهیدان بزرگوار غلامعلی بایندر و ناخدا نقدی هم اکنون در منطقه خرمشهر قرار دارد و این آرامگاه در سال ۱۳۹۲ بازسازی و به زیارتگاه مردم شریف ایران تبدیل شده است. نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران به پاس رشادت‌های شهیدان بایندر و نقدی هم اکنون دو فروند ناوشکن خود را به نام‌های آن دو بزرگوار نامگذاری کرده است. از سوی دیگر سردار فیروز آبادی رئیس اسبق ستاد کل نیروهای مسلح اظهاراتی در دیداری که از پایگاه دریایی خرمشهر داشت، در خصوص جانفشانی و حماسه کم نظیر شهید غلامعلی بایندر چنین گفت: اولین بار که تعبیر شهید به سربازی در ایران اطلاق شد، بر «شهید بایندر» بود. همچنین به پاس زحمات و فداکاری این فرمانده دلاور و جانشین ایشان ناخدا نصرالله نقدی تاکنون مراسم بزرگداشتی

چنانچه به اسامی کوچک این بزرگواران توجه کنیم، ملاحظه خواهیم کرد که فرزندان شهید بایندر در یک خانواده ایرانی، اسلامی، ملی و میهن دوست بزرگ شده‌اند. به طور مثال نام کوچک فرمانده کل نیروی دریایی مستقر در جنوب شهید غلامعلی و نام برادر ایشان فرمانده نیروی دریایی خزر شهید ناوبر بدالله بوده است. نام برادر سوم فرزند این خانواده شهید پرور، سرهنگ هوایی اسدالله بایندر و فرزند چهارم‌شان هم سرتیپ نصرالله بایندر بوده است. اگر وصیتنامه این بزرگواران را با دقت مطالعه کنید، می‌بینید که این عزیزان تا چه اندازه به پایبندی به فرامین خداند متعال، آرمانگرایی، ملی‌گرایی و میهن دوستی توصیه کرده‌اند. شهید بایندر به همه این ارزش‌ها علاقمند بود و جانش را در راه دفاع از میهن در کف اخلاص گذاشت.

در اینجا لازم می‌دانم به سایر فداکاری‌ها و خدمات شهید بایندر اشاره کنم. ایشان در دوره فرماندهی نیروی دریایی، زمینه بر افراشتن پرچم کشور عزیزمان را بر فراز جزایر استراتژیک ابوموسی، تنب بزرگ، تنب کوچک و سیری در عمق آب‌های خلیج فارس فراهم کرد. همچنین در دوران بروز اولین کشمکش میان ایران و عراق بر سر حاکمیت بر اروندرود، طرح تعیین خط مرزی آبی در بخش بین المللی رودخانه اروندر را بایندر ارائه داد، که به خط تالیوک معروف است. (در سال ۱۹۷۵ نیز هنگام امضای موافقتنامه الجزیره بین تهران و بغداد، طرح خط تالیوک، ملاک عمل قرار گرفت). دریابان بایندر و دریابان نقدی در خصوص تجهیز نیروی دریایی به ناوهای جنگی تلاش‌های فراوانی به عمل آوردند. جا دارد ایشان را پدر و بنیانگذار نیروی دریایی ایران در خرمشهر بنامیم. بعد از حدود شش هزار سال دریانوردی در دنیا و مستقر بودن نیروی دریایی بزرگ کشور در بندر تاریخی سیراف در خلیج نای بند، نزدیک بندر کنگان که در بطن خلیج همیشه فارس ما قرار دارد، این نیرو در سال ۱۳۰۱ تصمیم گرفت به سمت منطقه استراتژیک خرمشهر و آبادان نقل مکان کند.

همچنین نیروی دریایی ایران در سال ۱۳۰۵ از نیروی باستانی به نوین تبدیل شد. اولین فرمانده نیروی دریایی ناخدا دوم غلامعلی بایندر بود که ایشان از سال ۱۳۰۵ تا روز شهادت در سال ۱۳۲۰ به مدت ۱۵ سال فرمانده بلا منازع نیروی دریایی نوین ایران بود. ایشان در آن برهه زحمات زیادی برای ایجاد تحول در نیروی دریایی کشید. سرانجام به خاطر آرمانگرایی، وطن دوستی، پاسداری از آب و خاک کشورمان، جان عزیزش

در نیروی دریایی برگزار شده است. **گویا دو تن دیگر از برادران شهید غلامعلی بایندر که یکی‌شان فرمانده نیروی دریایی خزر بود و دومی که از پرسنل نیروی هوایی بوده است، شهید شده‌اند. لطفا کمی از هویت و انگیزه مقاومت فرزندان این خانواده توضیح بفرمایید...**

رضا شاه در آن برهه درهای کشور را برای رفت و آمد بیگانگان باز گذاشته بود. آن‌ها در آب‌های جنوبی و شمالی کشور به راحتی تردد می‌کردند. ضمن نقض حاکمیت و تمامیت ارضی ایران، نفت را هم که به مردم تعلق داشت، غارت می‌کردند. با این وصف تردد بیگانگان متأسفانه شکل عادی به خود گرفته بود

منابع تاریخی تأکید شده که نیروی دریایی ایران از روز سوم تا روز پنجم شهریور سال ۱۳۲۰ دفاع جانانه‌ای را از این آب و خاک در قبال تجاوزگری متفقین، یعنی به مدت سه شبانه روز به نمایش گذاشت. سرانجام فرمانده کل نیروی دریایی و سایر پرسنل شریف مستقر در پایگاه و در عرشه ناوهای نیرو در نتیجه مقاومت و شهادت وصف ناپذیری در دفاع و پاسداری از تمامیت ارضی کشور به درجه رفیع شهادت نایل آمدند، که نام‌شان بر تارک این سرزمین جاودان مانده است.

در فرازهایی از وصیتنامه این شهید که اکنون در باغ موزه فرهنگسرای آثار نیروی دریایی در خرمشهر نگهداری می‌شود، آمده است: «همانجا که این تن به خاک افتاد، آن را در همانجا به زیر خاک ببرید». منظور شهید بایندر این است که هر جا شهید شدم، همانجا مرا دفن کنید. به اطلاع خوانندگان شاهد یاران برسانم که آرامگاه



فرودگاه وجود ندارد، یگان هوایی هم در این شهر وجود نداشت. اگر چه در آبادان از قدیم فرودگاه وجود دارد، ولی یگان نظامی هوایی در آن وجود نداشت. عمده نیروهای هوایی در شهرهای دزفول و امیدیه مستقر بودند. همچنانکه هواپیماهای مناسب برای مقابله با هواپیماهای پیشرفته تجاوزگران در اختیار نداشتیم. در واقع می‌توان گفت که ۷۰ تا ۸۰ درصد عملیات جنگی سال ۱۳۲۰ را تفنگداران و بچه‌های شناور نیروی دریایی و تعداد کمی از بچه‌های نیروی زمینی به عهده داشتند.

فرمودید که دستور مقابله با تجاوز قوای متفقین را شخص شهید غلامعلی بایندر صادر کرد، بفرمایید که صدور دستور ایشان در آن شرایط، قبل از صدور دستور ستاد کل ارتش، یا دستور رضا شاه برای ترک مخاصمه و خودداری از مقاومت بوده است؟

یک چنین صحبتی شده بود. ولی خصوصیتی که از شخصیت شهید بایندر نقل شده است، ایشان افسری شجاع بود و مثال‌های زیادی داریم که ایشان همیشه در برابر دستورات پهلوی اول مقاومت می‌کرد. اسنادی وجود دارد و حاکی است که بایندر وقتی می‌خواست یک رشته اقداماتی را علیه برخی از کشورهای عربی انجام دهد، عازم شمال کشور شد و در دیدار با رضا شاه در ساحل دریای خزر به او گفت که اعراب در صدد اجرای یکسری تحرکاتی برآمده‌اند. ضمن این که نیروهای متفقین هم در ساحل کشور در خلیج فارس جسارت می‌کنند و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران به ویژه سواحل آبادان و خرمشهر را نقض می‌کنند و تکلیف چیست؟ رضا شاه در آن دیدار به بایندر جواب غیر منطقی داد که زیاد کاری به کارشان نداشته باشید. ولی بایندر غیور با چهره‌ای اندوهگین و با حالتی سرخورده به رضا پهلوی جواب دندان شکن داد و به او گفت که من نمی‌توانم کارهای زشت و جسارت بیگانگان را ببینم و ساکت بنشینم. چون مردم از من توقع دارند که برخورد کنم.

این بحث نشانگر این است که رضا شاه با اقدامات خصمانه متفقین به ویژه انگلیسی‌ها در آبادان مخالف نبوده است. سخنان شخصی که خود را قدر قدرت مملکت معرفی می‌کرد، بایندر را به شدت خشمگین کرد و ایشان پس از بازگشت به خوزستان با اقدامات و تحرکات خصمانه انگلیسی‌ها برخورد کرد. وقتی هم که جنگ شروع شد، با رشادت تمام در برابر حمله متفقین ایستاد. به نیروهای خود دستور داد به شدت مقابله به مثل کنند. و سرانجام با همه

مورد اصابت قرار دادند. شهیدان بایندر، نقدی، میلانیا و سایر شهدای نیروی دریایی کشور در جهت دفاع از مردم و منافع ملی و یگان‌های شناور اقدام به جانفشانی کردند. اصولاً در آن شرایط حساس و سرنوشت ساز دستور دفاع در برابر تجاوز را شهید غلامعلی بایندر صادر کرد. زیرا هیچ دستوری از سوی مرکز صادر نشده بود. چون با شروع حمله غافلگیرانه هواپیماهای دشمن، نیروی دریایی بی‌درنگ درگیر شده بود. **بفرمایید که نیروهای زمینی و هوایی ارتش مستقر در خوزستان چه نقشی در رویارویی با تجاوز متفقین داشتند؟**

قوای عمده ارتش مستقر خرمشهر و آبادان، نیروی دریایی بود. در آن برهه فقط یک گردان نیروی زمینی در آبادان مستقر بود که در عملیات دفاعی شرکت کرد. چون در خرمشهر

وظیفه ماسست که یاد حماسه این عزیزان را گرامی بداریم. کشورمان واقعا تاریخ ساز است. مردان دلیری همچون ستارخان، امام قلی خان، امیر کبیر، سردار دیلمی و بچه‌های دشتستان در شمال، جنوب، شرق و غرب این سرزمین در برابر بیگانگان ایستادگی کردند. روح همه شهدای این سرزمین شاد باد

را به همراه همه پرسنل خود در کف اخلاص گذاشت.

در برخی از اسناد و منابع تاریخی ذکر شده که نظامیان انگلیسی با فریب و اصل غافلگیری توانستند نیروی دریایی کشورمان را منهدم کنند. چون در روز دوم شهریور به بهانه سوختگیری و تهیه آذوقه در اسکله بندر آبادان پهلو گرفتند و روز بعد حمله‌شان را شروع کردند. دیدگاه جنابعالی چیست؟

همانگونه که اشاره کردید، رضا شاه در آن برهه درهای کشور را برای رفت و آمد بیگانگان باز گذاشته بود. آن‌ها در آب‌های جنوبی و شمالی کشور به راحتی تردد می‌کردند. ضمن نقض حاکمیت و تمامیت ارضی ایران، نفت را هم که به مردم تعلق داشت، غارت می‌کردند. با این وصف تردد بیگانگان متأسفانه شکل عادی به خود گرفته بود. موقعی که نظامیان انگلیسی حمله را آغاز کردند، ابتدا کشتی‌های تجاری پهلو گرفته در اسکله آبادان به سوی آب‌های خلیج فارس حرکت کردند و آنگاه هواپیماهای جنگی متفقین حمله را آغاز کردند. جالب است که بدانید قوای انگلیسی در آن چند روز تهاجم به هیچ وجه متعرض پالایشگاه آبادان نشدند. چون برای به حرکت در آوردن ماشین جنگی‌شان به سوخت و فرآورده‌های نفتی نیاز داشتند. در این حملات فقط ناوهای جنگی و مردم بی‌دفاع را

است: در منطقه بيله سوار در شمال شرقی استان آذربایجان شرقی یک استوار ارتش در پاسگاه منطقه به تنهایی پیشروی قوای شوروی را برای چند ساعت متوقف کرده بود. سرانجام سربازان ارتش سرخ پاسگاه را محاصره و سر از بدن استوار جدا کردند و سرش را جلوی فرمانده لشکر انداختند. فرمانده از سربازان پرسید: سر بقیه سربازان ایرانی چه شد؟ به او گفتند که فقط یک سرباز را یافته‌ایم. این سربازی است که به طور مرتب موقعیت خود را تغییر می‌داده و گمان کرده بودیم که ۱۱ سرباز ایرانی در پاسگاه با ما می‌جنگیده‌اند. آنگاه فرمانده لشکر شوروی دستور داد پیکر این سرباز را با احترام احضار کنند. وقتی پیکر شهید حسینعلی را آوردند، فرمانده دستور داد صد سرباز به صف بایستند و هر کدام با شلیک یک گلوله با صدای بلند هورا بکشند.

به احترام شهید حسینعلی...

بله، از آن روز به احترام این سرباز فداکار، نام پاسگاهی که حسینعلی در آن سنگر گرفته بود و به شهادت رسید، به نام «پاسگاه صد آفرین» تغییر کرد. سپس دلایل قدردانی از مقاومت استوار شهید را از فرمانده لشکر شوروی جویا شدند. او در پاسخ گفت: «اگر صد نفر از این سربازان ایرانی در مقابل ما ایستادگی می‌کردند، پیشروی لشکرمان با شکست مواجه می‌شد. چون این سرباز به تنهایی توانست حرکت ارتش سرخ را به مدت چند ساعت در مرز متوقف کند. تردیدی ندارم که این سرباز در آینده الگوی جوانان ایرانی خواهد شد.» در حال حاضر محل خاکسپاری این استوار

نیروی زمینی و این قهرمان کشور در شهر صدآفرین در استان آذربایجان شرقی مزار عاشقان و مردم قدرشناس ایران است. این وظیفه ماست که یاد و حماسه این عزیزان را گرامی بداریم. کشورمان واقعا تاریخ ساز است. مردان دلیری همچون ستارخان، امام قلی خان، امیر کبیر، سردار دیلمی و بچه‌های دشتستان در شمال، جنوب، شرق و غرب این سرزمین در برابر بیگانگان ایستادگی کردند. روح همه شهدای این سرزمین شاد باد. ■

رشادت و مقاومت شهید یدالله بایندر در مقابله با تجاوز قوای شوروی برای مردم غیور گیلان و سایر مناطق حوزه دریای خزر و در سطح کشور شناخته شده است. شکی نیست چهار برادری که در آن زمان وارد ارتش می‌شوند، ورودشان بر اساس روحیه نظامی گری، دشمن ستیزی، وطن دوستی و ملی گرایی بوده است. لذا شهید یدالله بایندر هم دستاوردهای زیادی داشت که در حال حاضر از آن اطلاع کافی ندارم. ایشان هم به خاطر رشادتی که در روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ در دریای خزر از خود نشان داده بود، به درجه رفیع شهادت نایل آمد. اکنون مزار ایشان در بندر انزلی زیارتگاه و مورد احترام هموطنان قدرشناس ایران است.

متأسفانه برخی از اعراب در آن زمان از سربازان ارتش انگلستان بودند و با تحریک دولت آن کشور دست به اقدامات نابخردانه می‌زدند. شهید بایندر علاوه بر فرماندهی نیروی دریایی، فرمانداری نظامی شهرستان‌های خرمشهر و آبادان را نیز بر عهده داشت

جوانان سلحشور و عاشق میهن و مدافع ناموس کشور در روز سوم شهریور در گوشه و کنار سرزمین ایران حماسه‌های پرشور، بی‌نظیر و به یاد ماندنی فراوانی از خود به یادگار گذاشتند. یک نمونه از این حماسه‌ها را استواری به نام حسینعلی آفریده و داستان مقاومت او چنین

پرسنل مستقر در منطقه که تعدادشان حدود ۷۴۰ تن بود جنگید و همگی به شهادت رسیدند. گویا شهید غلامعلی بایندر غیر از فرماندهی نیروی دریایی مسئولیت دیگری هم در خوزستان داشته است که قبل از شروع حمله انگلیسی‌ها در سوم شهریور، با برخی از تحرکات اعراب در خشکی هم برخورد می‌کرده است؟

متأسفانه برخی از اعراب در آن زمان از سربازان ارتش انگلستان بودند و با تحریک دولت آن کشور دست به اقدامات نابخردانه می‌زدند. شهید بایندر علاوه بر فرماندهی نیروی دریایی، فرمانداری نظامی شهرستان‌های خرمشهر و آبادان را نیز بر عهده داشت. یا به عبارتی مسئولیت کلی اداری این دو شهر به عهده او بود. مانند مشخصات استاندار یا فرماندار امروزی. یعنی مسئولیت ایشان هم فرماندار نظامی بود و هم فرماندهی نیروی دریایی را بر عهده داشت. فرمانده ارشد منطقه بود و همه مسئولان اداری شهرهای خرمشهر و آبادان مانند شرکت نفت، ژاندارمری، شهرداری و سایر ادارات دولتی، ملزم بودند اوامر و تصمیم‌گیری‌های ایشان را اجرا کنند.

از شهید یدالله بایندر فرمانده نیروی دریایی در دریای خزر که برادر شهید غلامعلی بایندر بود، چه شناختی دارید؟

متأسفانه اطلاعات کاملی از نوابر شهید یدالله بایندر ندارم. ولی مطمئن باشید که شخصیت و هویت دینی و ملی ایشان هم کمتر از سایر برادرانش نبوده است. چند سال پیش مقبره ایشان را در بندر انزلی زیارت کردم و فاتحه خواندم.



■ ناو شهید ناخدا نصرالله تقی پس از دریافت تجهیزات جدید



علمای آذربایجان پیشگام مبارزات ضد استعماری و ضد استبدادی

حتی در ادبیات مردم ایران وجود دارد. عید نوروز ما با حضرت علی (ع) پیوند خورده است. یعنی ایران آمده آن ذهنیت تاریخی خود را با تشیع هماهنگ و آمیخته کرده است. این آمیختگی طوری شده که به هیچ وجه نمی‌توان ایران و اسلام را از یکدیگر جدا کرد. امکان ندارد بگوییم که این قسمتش ایرانی است و این قسمتش ایرانی نیست.

زمانی که مذهب شیعه در ایران رسمیت یافت و در سرتاسر ایران فراگیر شد، علمای آذربایجان نقش مهمی در استقرار پایه‌های تشیع ایجاد کردند. خاندان آیت الله قاضی طباطبایی که نسل‌شان به ائمه اهل بیت (ع) باز می‌گردد. سابقه حضور چهار قرن در آذربایجان را دارند

از سوی دیگر، آذربایجان یکی از کانون‌های فرهنگ و هویت ایران قبل از اسلام بوده است. بخشی از آتشکده‌های مهم دوره ساسانی در این سرزمین وجود داشته است. بنابر این آذربایجان یک موقعیت دینی در ایران قبل از اسلام هم داشته است. وقتی که هویت متعالی اسلامی و شیعی وارد ایران شد، آذری‌ها به تدریج با آن آمیخته شدند. برای ریشه‌یابی نقش متقابل اسلام و آذربایجان و نیز شناخت هر چه بهتر تاریخ، فرهنگ و تمدن مردم آذربایجان یک مجموعه مفصلی به نام «کتاب سفینه تبریز» وجود دارد. این کتاب خیلی مهم و ارزشمند توسط یکی از دانشمندان قرن هشتم تبریز به نام «ابوالمجد محمد بن مسعود تبریزی» در سال ۷۲۱ قمری تألیف و تدوین شده است. ابوالمجد هفت قرن پیش هر آنچه در کتابخانه شخصی‌اش وجود داشته در این مجموعه یادداشت کرده است. نکته جالب و قابل توجه این است که این کتاب دو قرن قبل از رسمیت یافتن مذهب تشیع در ایران و قبل از بنیانگذاری مسجد جامع تبریز تألیف شده است.

چنانچه این کتاب را بررسی کنید، ملاحظه خواهید کرد، با وجودی که مردم آذربایجان در آن زمان پیرو مذهب شافعی بودند، تا چه اندازه به خاندان اهل بیت (ع) و فرهنگ تشیع نزدیک بودند و به آن

آذربایجان از قبل از دوران صفویه تا جنگ جهانی دوم به داشتن مردان قهرمانی، مانند شهیدان باقرخان، ستارخان و شیخ محمد خیابانی و دیگران شهرت دارد، که در برابر حملات مکرر روس‌ها و عثمانی‌ها و نیز استبداد داخلی ایستادند و مقاومت کردند. بفرمایید که ریشه و پشتوانه این گونه مقاومت‌ها در دفاع از ایران و اسلام چه بوده است؟

همان‌طور که اشاره کردید، آذربایجان در طول تاریخ ایران جایگاه مهمی داشته و اکنون نیز این جایگاه را حفظ کرده است. چون الآن هم می‌بینیم که دشمنان انقلاب اسلامی تمرکز ویژه‌ای روی آذربایجان دارند، تا بتوانند انقلاب اسلامی را در مسائل حاشیه‌ای که همانا قوم‌گرایی و مسائل زبانی و اختلافاتی که بین زبان‌ها و گویش‌ها وجود دارد، درگیر کنند و در نهایت بتوانند انقلاب اسلامی را از مسیر اصلی‌اش منحرف کنند. بحثی که درباره آذربایجان و به طور کل در مورد ایران وجود دارد، به صورت خیلی کوتاه به آن اشاره می‌کنم و بعد به صورت تخصصی روی آذربایجان صحبت می‌کنم. این یک واقعیت است که ایران به دلیل داشتن موقعیت جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی وقتی با ظهور اسلام مواجه شد، نه اسلامی که با لشکرکشی، بلکه با اسلام اصیل که از سرچشمه اصیل وحی و اهل بیت نبوت (ص) سیراب شده است، به راحتی دین اسلام را با گشاده رویی پذیرفت و با آن آمیخته شد. لذا وقتی اسلام اصیل به ایران رسید، ایرانی‌ها در واقع جزء پیشگامان این هویت جدید شدند و با آغوش باز آن را پذیرفتند. در واقع اهل بیت (ع) و ایران مثل دو گمشده‌ای بودند که در پرتو اسلام همدیگر را یافتند و این به صورت یک شیرازه و یک خمیر مایه برای قوام و دوام سرزمین ایران تبدیل گشت. با این وصف، دوستی اهل بیت در شعر، در فرهنگ و

آذربایجان در تاریخ و فرهنگ ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و هست. نقش آذربایجان در شکل‌گیری هویت ایرانی موضوع مهمی است که هنوز درباره آن به اندازه کافی پژوهش صورت نگرفته است. این در حالی که حضرت امام خمینی (ره) در یکی از سخنرانی‌های‌شان فرموده‌اند: «از برجسته‌ترین نمونه‌های پیشتازی آذربایجانی‌ها نهضت مشروطه، نهضت علیه رضا خان، قیام بر ضد عوامل شوروی پس از جنگ جهانی دوم و فتنه پیشه‌وری بود. قیام ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ در تبریز بود که منجر به انهدام همه مراکز طاغوتی این شهر و شهادت چندین نفر از اهالی شجاع شد.» با این وصف شاهد یاران به منظور بازیابی و معرفی ویژگی‌ها و ارزش‌های مردم شریف و غیور آذربایجان و نقش علمای آن سامان گفت و گویی با دکتر رحیم نیکبخت عضو هیئت علمی دانشگاه تبریز انجام داده که با هم می‌خوانیم:



کافران و ظالمان قرار گرفتند، احساس تکلیف کردند. در پی این دادخواهی، فتاوی‌ای اجتهادی برای جهاد صادر شد، که در مراحل نخست و میانی، پشتوانه جنگ اعتقادی با اشغالگران بود. در جنگ‌های دور دوم هم شاهد بودیم که با پشتوانه همین فتاوا، موفقیت‌های چشمگیری نصیب لشکر ایران شد. اما در مقاطع پایانی جنگ به دلایلی که خود یک بحث مستقلى را می‌طلبد، ارتش ایران شکست خورد و در نتیجه آن قرارداد ترکمنچای به کشورمان تحمیل شد. در آن مقطع به روشنی دیدیم که علمای دینی، حضور پیشگامی در صحنه نبرد، در چارچوب لشکر عباس میرزا داشتند و فتاوی‌ای جهاد صادر کردند.

✓ در واقع شخصیت‌های دلاوری، مثل جواد خان گنجهای یکی از سرداران رشید ایرانی داریم که در گنجه در مقابل نظامیان روسیه ایستادگی کرد و به شهادت رسید. از این قبیل افراد فداکار و مقاوم در خطه شهید پرور آذربایجان زیادند

در مقطع جنگ جهانی دوم هم شخصیت‌های آذری بسیاری داریم که مردانه ایستادند و شهید شدند. یک عده از این شهدا در نقطه مرزی جلفا در مقابل تهاجم شوروی مقاومت کردند. در روستای لیبرجان در نزدیکی شهر جلفا محوطه‌ای به نام شهید «لر قبری» وجود دارد که تعدادی از شهدای جنگ جهانی اول در آن دفن شده‌اند. حدود ده سال پیش به آنجا رفتم و عکسبرداری کردم. کتیبه‌های سنگی که از سال ۱۳۱۸ روی مزار این شهدا وضع شده نشان می‌دهد که مربوط به شهیدان گمنامی است که در جریان جنگ‌های پیشین ایران و روسیه شهید شده‌اند. در واقع شخصیت‌های دلاوری، مثل جواد خان گنجهای یکی از سرداران رشید ایرانی داریم که در گنجه در مقابل نظامیان روسیه ایستادگی کرد و به شهادت رسید. از قبیل افراد فداکار و مقاوم در خطه شهید پرور آذربایجان زیادند.

بعد از جنگ‌های ایران و روس، مهمترین رویارویی که علمای ما با بیگانگان داشتند، بحث مشروطه و جنگ جهانی اول می‌باشد. در دوره جنگ مشروطیت، اتفاقات پیچیده‌ای رخ داد که قابل تأمل و بررسی است. در واقع علمای ما در مقابل مشروطه خواهی مواضع متعددی داشتند. بخشی از آنان مشروطیت را تأیید کردند و بخشی تأیید نکردند. بخشی مواضع میانه داشتند. اما در مجموعه این مباحث، علما در دوره مشروطیت پشتیبان و پناهگاه مردم ایران بودند. کسانی بودند که مردم برای رفع مشکلات‌شان به آن‌ها مراجعه کردند و از آن‌ها استمداد و یاری طلبیدند. مبارزه مردم و علما در جنگ دوره مشروطه مقابله

مقابل عثمانی‌ها تبدیل گشت. دولت عثمانی که خود را سردمدار خلافت می‌دانست و مدعی بود که جهان اسلام باید تحت سیطره آن باشد. با این وصف خط مقدم ایستادگی در مقابل رؤیاهای عثمانی‌ها برای همیشه آذربایجان است. در این میان علمای آذربایجان هم در مقطع اول شکل‌گیری صفویه خوب نقش آفرینی کردند و نیروهای نظامی قزلباش نقش مهمی داشتند. علمای دین که بخشی از آن‌ها علما آذری بودند، در دوره شاه طهماسب هم آمدند و آثاری را تألیف کردند. اصول فقهات اسلامی را تبیین کردند و این حرکت و این نقش بنیادین تا امروز ادامه دارد.

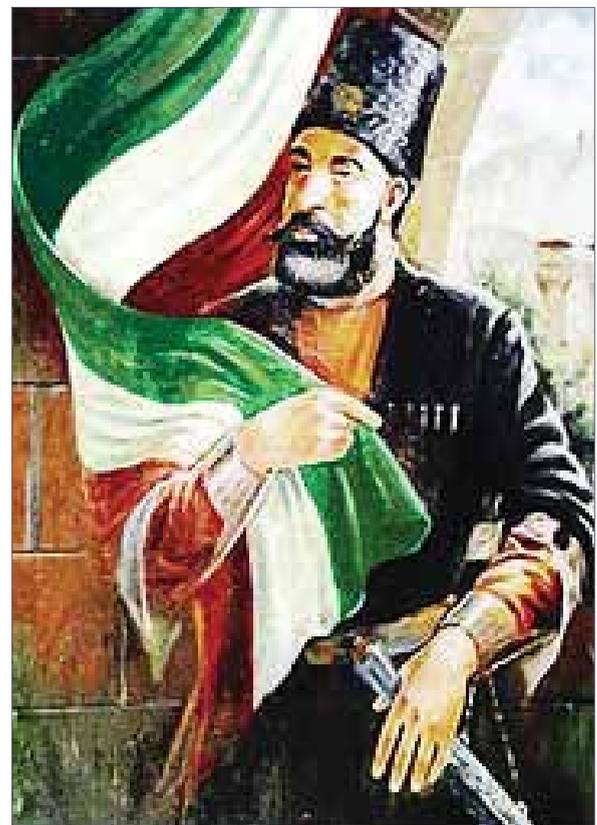
به نظر شما نقش علما و شخصیت‌های قهرمان و بزرگوار آذربایجان، در مقابل زورگویی روس‌های تزاری و استبداد داخلی چگونه بوده است؟ شکی نیست که علمای شیعه ایران در چند صد سال گذشته ضمن این‌که توانستند وحدت و انسجام مردم و اقوام کشور را در مقابل عثمانی حفظ کنند، در عین حال توانستند مردم را در مقابل فزون خواهی روس‌ها بسیج و پویا نگه دارند. عثمانی بیش از ۳۰ بار به آذربایجان لشکرکشی کرده و در مراحل شهر تبریز را به مدت ۲۰ سال اشغال کرده است. در مرحله کنونی هم افراد و گروه‌های ترک زبان معلوم الحال وجود دارند که به دنبال قومیت‌گرایی و زبان بازی هستند. ادعا می‌کنند چون ترک زبان هستیم، بایستی زیر بیرق برادر بزرگ‌تر که ترکیه است قرار گیریم و تاریخ گذشته‌مان را فراموش کنیم. در حالی که تاریخ خلاف این ادعا را به ما نشان داده است.

به طور مثال عثمانی‌ها بعد از اشغال ۲۰ ساله تبریز و حاکمیت بر آذربایجان و حتی ازدواج با زنان آذری و تولید نسل، وقتی خبر رسید که لشکر شاه عباس در حال حرکت به سمت آذربایجان است، مردم آذربایجان همه سربازان عثمانی را قتل عام کردند. در حالی که اگر زبان و قومیت اصل بود، هرگز به چنین کاری دست نمی‌زدند. این روی‌داد نشان می‌دهد که بُعد مذهب و بُعد باورهای اعتقادی و پیوستگی ملی خیلی مستحکم‌تر است. این روند در جریان جنگ‌های ایران و روس هم وجود داشته است. در مقطع اول این جنگ‌ها، علمای وقت به شکل بایسته و شایسته درگیر موضوع نشدند. ولی بعد از اشغال بخشی از سرزمین ایران توسط روسیه تزاری، علمای متعدد منطقه نامه‌های زیادی از تظلم و دادخواهی به مراجع تقلید و علمای بزرگ حوزه علمیه نجف اشرف و سایر شهرهای مقدس نوشتند و در مقابل شیعیانی که تحت سلطه

علاقه داشتند. در کتاب سفینه تبریز، ادعیه منقول از حضرت امیر مؤمنان علی (ع) و وصیت ایشان به فرزندان‌شان، امامان حسن و حسین علیهم السلام در این کتاب درج شده است. این نشان می‌دهد که نخبان اهل فکر و علمای آذربایجان، دو قرن قبل از این‌که مذهب شیعه توسط شاه اسماعیل صفوی در ایران رسمیت بیابد، در ذهن‌شان یک پیوند ناگسستنی با اهل بیت (ع) وجود داشته است. زمانی هم که مذهب شیعه در ایران رسمیت یافت، به طور کامل در سرتاسر ایران فراگیر شد و علمای آذربایجان نقش مهمی را در استقرار پایه‌های تشیع ایجاد کردند. به طور مثال خاندان آیت الله قاضی طباطبایی سابقه حضور چهار قرن در آذربایجان را دارند. ناگفته نماند که نسل این خاندان به ائمه اهل بیت (ع) باز می‌گردد. یعنی خانواده‌هایی بودند که نسل در نسل حافظ تشیع و حافظ اصول دینی در آذربایجان بوده‌اند.

در روایات تاریخی نقل شده که آذربایجان توسط اسامه بن زید از فرماندهان لشکر اسلام که از یاران نزدیک و مورد اعتماد حضرت پیامبر اکرم (ص) بودند، فتح شده و قبر ایشان در ارتفاعات کوه سهند، زیارتگاه عاشقان اهل بیت (ع) است...

درست است. این هم نکته ظریف و قابل توجهی است. در واقع وقتی مذهب تشیع در ایران رسمیت یافت، آن پشتوانه علمی که علمای آذربایجان از قبل در حوزه ادبیات شیعی و در ارتباط با اهل بیت (ع) داشتند، به صد برابر افزایش یافت و آذربایجان به خط مقدم دفاع از ایران شیعی و ایران اسلامی در



■ شهید جوادخان گنجهای

با استبداد داخلی و همزمان با سلطه خارجی بود. یعنی بخشی از مشروطه خواهی روحانیون و علمای دین مبارزه با سلطه بیگانگان در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی و سلطه نظامی بود. بخشی از آن هم مبارزه با استبداد داخلی حکام مستبد قاجاریه بود.

متأسفانه در بخش جهاد و مقابله با تهاجم فرهنگی بیگانگان کمتر به آن توجه کردیم. ولی در زمینه مبارزه اقتصادی خوب عمل شد. به طور مثال در دوره مشروطه شرکت‌های اسلامی در تبریز، اصفهان و یزد و در سایر شهرهای ایران در زمینه ترویج کالای داخلی خیلی خوب فعال شدند. تجار و علما دست به دست هم دادند، تا بازار کالاهای داخلی را رواج دهند. این هم یک نوع مقابله با سلطه بیگانه است. حال وقتی که حوادث گذشته را مرور می‌کنیم، می‌رسیم به مقطعی که جنگ جهانی اول در آن اتفاق افتاد و بخشی از ایران را قوای اشغالگر روسیه تزاری به سیطره خودشان در آوردند. جالب توجه این است که علما در یکی از آن سال‌ها برای اولین بار در تاریخ ایران مراسم عید نوروز را تحریم کردند. علمای تهران پیش نویس متنی را تهیه و اعلام کردند چون بخشی از ایران در اشغال بیگانگان است، امسال عید نوروز را جشن نگیریم. مشابه این تصمیم را حضرت امام خمینی (ره) در سال ۱۳۴۲ گرفتند. یعنی در اعتراض به رفتارهای حکومت پهلوی عید نوروز را تحریم کردند.

در دوره مشروطه وقتی قوای اشغالگر وارد ایران شدند، مبارزه با سلطه بیگانگان قدرت گرفت. مردم خوزستان و سیستان و بلوچستان با اشغالگران انگلیسی به مقاومت برخاستند. در آذربایجان چون روسیه تزاری خواهان ضمیمه کردن سرتاسر آذربایجان تا قزوین شده بود و برای تحقق این خواسته در سال ۱۹۱۵ با انگلیسی‌ها قراردادی منعقد کرده بود، مردم آرام ننشستند و در برابر طرح‌های استعماری ایستادند. ولی امضای قرار داد سال ۱۹۱۹ بین انگلیس و روسیه، سرزمین ایران عملاً به دو قسمت تقسیم شد. یک قسمت متعلق به روسیه تزاری و یک قسمت هم متعلق به انگلستان. در واقع روسیه تزاری می‌خواست آن قسمتی را که با انگلیس تقسیم کرده برای همیشه در اشغال خود نگه دارد. تاریخ معاصر، وقایع آن مرحله سرنوشت ساز را برای آیندگان چنین ثبت کرده که عشایر غیور شاهسونند آذربایجان تا پای جان در مقابل بیگانگان ایستادند. این‌جا لازم می‌دانم توضیح دهم که تعبیر کلمه شاهسونند، به معنای شاه دوست است. اما در واقع نه به معنی شاه زمامدار کشور. منظورم شاه مردان علی (ع) است.

یعنی دل داده مولا امیر مؤمنان هستند...

عشایر شاهسونند که در تاریخ معاصر از آن‌ها به نیکی یاد می‌کنیم، در واقع عشایری هستند که با خلوص و صفای باطنی شان ارادت ویژه‌ای به حضرت علی دارند. عشایری بودند که در مقابل سلطه بیگانگان

علمای آذربایجان در یکی از مقاطع حساس کشور نقش پیشتازی در مبارزه با سیاست‌های سرکوبگرانه رضا شاه داشتند. وقتی آیت الله میرزا نور الله اصفهانی در واکنش به تبعید تعدادی از علمای اصفهان علیه سلطنت پهلوی قیام کرد، همزمان علمای آذربایجان هم علیه رضا شاه قیام کردند

ایستادگی کردند. در جنگ‌های متعددی میان ایران و روس در مناطق اردبیل و ارسباران زیر پرچم علمای دین شرکت کردند. و حماسه‌های کم نظیری آفرینند. اگر شخصیت معروف آذربایجان نفع الاسلام تبریزی دست خطی را در تأیید حضور روس‌ها می‌داد و اعلام می‌کرد که ایرانی‌ها و آذری‌ها آغازگر جنگ بودند، لزومی نداشت که روس‌ها ایشان را اعدام کنند. ایشان حاضر نبود دست نوشته‌ای در تأیید سلطه بیگانگان بدهد. به همین جهت ایشان را به همراه تعداد زیادی از مردم آذربایجان شهید کردند. این بخشی از ایستادگی علما در مقابل تجاوز بیگانگان است.

چون مردم آذربایجان در یکی از مراحل سرنوشت ساز گذشته در مقابل حکومت بلشویک‌ها در روسیه ایستادند، در این بحث لازم می‌دانم اشاره‌ای هم به دوره بلشویک‌ها داشته باشم. بعد از پیروزی انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ در روسیه و آغاز حاکمیت بلشویک‌ها، روسیه تزاری متلاشی شد و حرکت بلشویک‌ها به سمت ایران آغاز گردید. یعنی اینها با تبلیغات گسترده صدور انقلاب‌شان را به سمت آذربایجان شروع کردند. تا جایی که نهضت جنگل هم به نوعی ناخواسته درگیر این مسئله شد. وقتی که بلشویک‌ها خواستند به سمت ایران حرکت کنند، آیت الله میرزا علی اکبر مجتهد اردبیلی در مناطق آستارا و اردبیل فتوا صادر کردند و عشایر و مردم را به ایستادگی در مقابل بلشویک‌ها فراخواندند. در نتیجه نبرد سختی میان طرفین آغاز گردید و بلشویک‌ها متحمل شکست سنگینی شدند. یعنی اگر این نبرد اتفاق نمی‌افتاد بلشویک‌ها وارد مرزهای ایران می‌شدند و چه بسا کشورمان دچار هرج و مرج بی‌سابقه می‌شد.

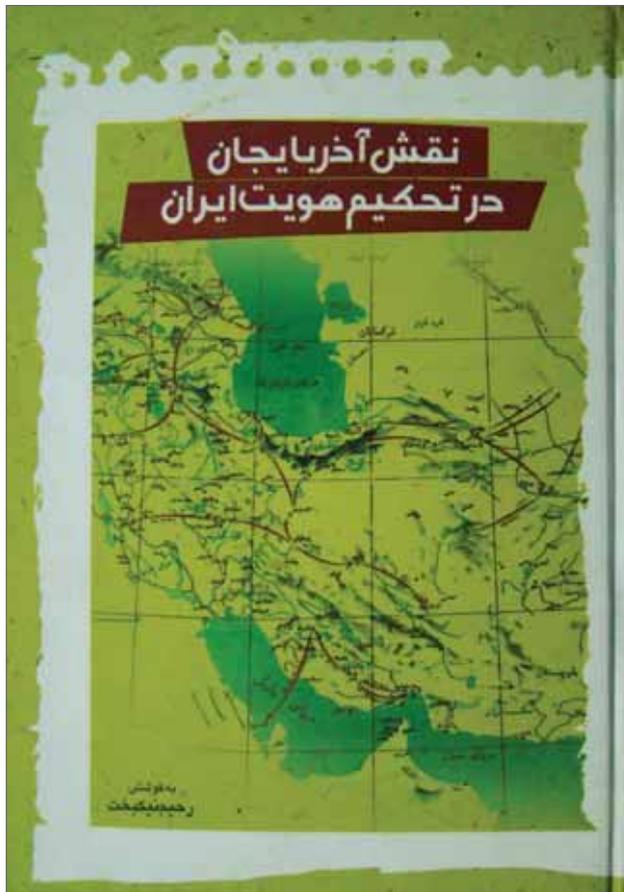
در این جنگ فقط عشایر شاهسونند ایستادگی و مقاومت

کردند، یا سایر عشایر منطقه ارسباران حضور داشتند؟

منظورم از عشایر شاهسونند، عشایری است که مناطق اردبیل، قره داغ و ارسباران را شامل می‌شود که با همدیگر پیوستگی دارند. فرماندهی این جنگ و این ایستادگی را به نوعی میرزا علی اکبر مجتهد به عهده داشت. بلشویک‌ها و بعد از آن‌ها کمونیست‌ها به قدری از میرزا علی اکبر مجتهد ناراحت و دلخور بودند که وقتی ایشان فوت کرد، ابراز خرسندی کردند. رضا شاه هم از رفتار میرزای مجتهد خشمگین بوده و وقتی به قدرت رسید، این عالم ربانی را از اردبیل به همدان تبعید کرد که پس از گذشت چند سال از دار دنیا رفت. وقتی خبر فوت ایشان به دربار رسید، رضا شاه هم ابراز خوشحالی کرد.

علت تبعید مرحوم میرزا علی اکبر مجتهد از طرف رضا شاه چه بوده است؟

در واقع مخالفت با مجموع سیاست‌های رضا شاه در ایران بوده است. وقتی خبر فوت ایشان در منطقه منتشر شد، در باکو و سایر جمهوری‌های سوسیالیستی شوروی جشن و سرور از سوی محافل رسمی برگزار گردید. انگار یکی از دشمنان سرسخت‌شان از گردونه خارج شده است. اگر در آن مقطع شخصیت میرزا علی اکبر مجتهد نبود، چه بسا امکان داشت حوادثی در آذربایجان رقم بخورد که عواقب وخیمی در پی داشت. به طور تأکید به موضوع میرزا مجتهد کمتر توجه شده و شاید



متعددی برای آیت الله اصفهانی برگزار می‌شود. تا جایی که خود میر جعفر پیشه‌وری رئیس حکومت فرقه دمکرات ناگزیر می‌شود در یکی از این مجالس شرکت کند.

پرسی در ذهن دارم که تاکنون به آن پاسخ داده نشده. اشاره کردید که نقش روحانیت در جنگ جهانی اول پیش‌تاز بوده است. به خصوص موضع حوزه‌های علمی ایران و عراق در ایستادگی در مقابل یورش قوای انگلیسی به جنوب عراق برای اشغال آن کشور. ولی در جنگ جهانی دوم چنین چیزی را شاهد نبودیم. علما ساکت و آرام بودند و قوای بیگانه خیلی آسان از جنوب و شمال کشور وارد شدند. یعنی هیچ مقاومت قابل توجهی صورت نگرفت؟ علت این بی تفاوتی چه می‌تواند بوده باشد؟

اگر بخواهیم پاسخ این پرسش را موشکافی کنیم، باید به سخنرانی حضرت امام خمینی (ره) در عصر عاشورا در مدرسه فیضیه قم رجوع کنیم. حضرت امام در آن سخنرانی به محمد رضا پهلوی هشدار دادند و به این مضمون گفتند که نمی‌خواهم تو مثل پدرت بشوی که وقتی که کشور به دست بیگانگان افتاد و اشغال شد، مردم بجای این که ناراحت بشوند، خوشحال شدند. البته امام هنوز در آن مقطع خواهان سرنگونی سلطنت و قلع و قمع حکومت پهلوی نشده بودند. در آن مرحله سعی می‌کردند وضع موجود را اصلاح کنند. می‌کوشیدند حکومت را از کجروی باز دارند. لذا چون رضا شاه اختناق شدیدی بر جامعه تحمیل کرده بود و سیاست‌های ضد اسلامی مثل کشف حجاب و قتل عام مردم بیگانه در مسجد گوهرشاد در پیش گرفته بود، مردم از رژیم پهلوی دل خوشی نداشتند.

حمله به مسجد گوهر شاد یک کار ساده و کوچکی نبود. در تاریخ کشورمان تا آن روز چنین اتفاقی نیفتاده بود که زمامدار فاسدی مرتکب چنین جنایت هولناکی در حرم مطهر حضرت علی بن موسی رضا (ع) بشود. روس‌ها در دوره مشروطه گنبد مرقد مطهر را به توپ بستند، که خیلی بازتاب منفی در پی داشت. ولی در مسجد گوهرشاد تعداد زیادی از مردم به دستور رضا شاه توسط ارتش قتل عام شدند. با این وصف اختناق رضا خانی و سرکوب علما و نیروهای ملی و مذهبی باعث شده بود که مردم ایران نسبت به اشغال کشورشان حالت بی تفاوتی داشته باشند. همانطور که حضرت امام (ره) خطاب به پسر رضا خان اشاره کردند که کاری نکن که با بیرون رفتن تو از کشور مردم خوشحال شوند. به هر حال وقتی بیگانه وارد کشور شد، پشت سر بیگانه هم تفکرات الحادیه وارد شد. شاید رضا شاه می‌توانست چادر را از سر زنان بردارد، یا با لباس سنتی مردم مبارزه کند و عمامه از سر علما بردارد. اما هرگز نتوانست باورهای اعتقادی را از دل مردم بردارد.

وقتی قوای شوروی وارد ایران شدند، ایدئولوژی

✓ **حمله رضا شاه به مسجد گوهر شاد کار ساده و کوچکی نبود. در تاریخ کشورمان تا آن روز چنین اتفاقی نیفتاده بود که زمامدار فاسدی مرتکب چنین جنایت هولناکی در حرم مطهر ثامن الائمه (ع) بشود. روس‌ها هم در دوره مشروطه گنبد مرقد مطهر را به توپ بستند**

صادر می‌کنند و به مردم هشدار می‌دهند. در همین مرحله در مناطق اردبیل و دشت مغان آیت الله میرزا سید یونس اردبیلی بزرگ بر ضد حزب توده و کمونیست‌ها فتوا صادر می‌کند. یعنی در مقابل تهاجم ایدئولوژیکی بیگانگان عکس العمل نشان می‌دهند. همین عکس العمل باعث می‌شود که کمونیست‌ها نتوانند نفوذ زیادی در جامعه پیدا کنند. حرکاتی که در اردبیل شکل می‌گیرد، نمونه‌ای از خروار است.

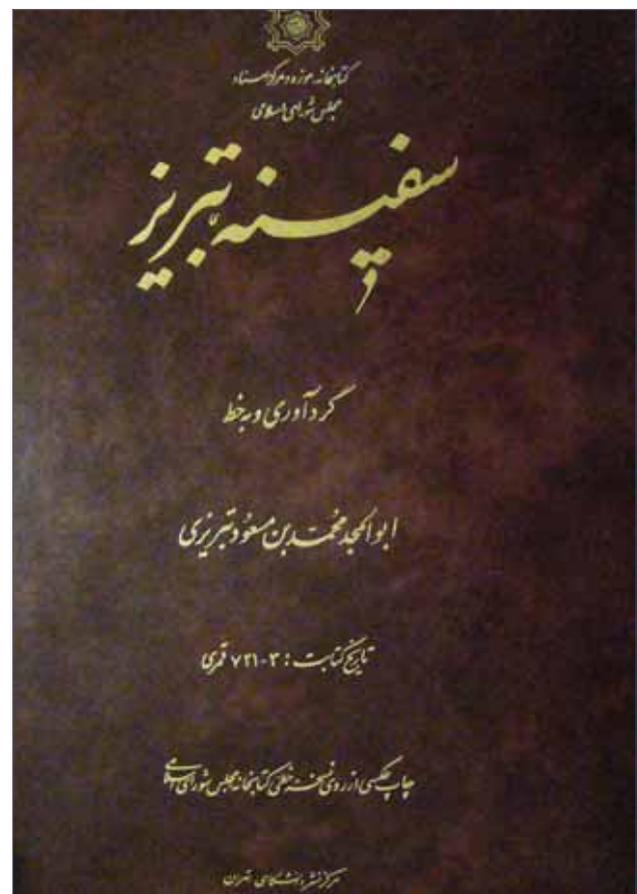
بعد از گذشت چند سال که حکومت فرقه دمکرات در تبریز شکل می‌گیرد و سر سپردگی آن به بیگانگان آشکار می‌گردد. ملاحظه می‌کنیم که در جای جای آذربایجان مخالفت‌ها و مقاومت‌ها شروع می‌شود، که بخش عمده آن توسط علما هدایت شده بود. در مراغه میرزا حبیب آقا، مجتهد مراغه‌ای در صحنه حضور دارد. و فتوا صادر می‌کند. در سراب و محال مهربان میرزا حبیب آقا صدوری مهربانی علیه توده‌ای‌ها مبارزه می‌کند. در شهر میانه علمای میانه مجمعی تشکیل می‌دهند و علیه مرام کمونیستی و مرام بلشویکی و عوامل بیگانه فعالیت‌هایی را شروع می‌کنند.

در تبریز که مرکز استان آذربایجان است، آیت الله شهیدی سردمدار مبارزه با بیگانه است. ایشان حتی عواملی را مأمور می‌کند که وارد تشکیلات فرقه دمکرات بشوند و اخبار و اطلاعات از درون فرقه استخراج و ثبت و ضبط کنند. در واقع از این اطلاعات برای مقابله با فرقه دمکرات استفاده می‌شده است. در رخدادهای مهم و حساسی که می‌خواهم به آن اشاره کنم، ناگهان ارتحال آیت الله العظمی سید ابو الحسن اصفهانی در آبان سال ۱۳۲۵ روی می‌دهد. در پی ارتحال این عالم بزرگوار، علمای تبریز و سایر شهرهای آذربایجان به رهبری آیت الله شهیدی قدرت و اتحاد شیعه اسلامی - ایرانی را به نمایش می‌گذارند. به شکلی که مجالس ختم و سوگواری

شخصیت ایشان بتواند موضوع یک همایش فکری باشد. در حالی که ایشان یک شخصیت رسمی دولتی نبود. بلکه به تکلیف شرعی خود عمل کرد و این مبارزه را به پیش برد.

از سوی دیگر علمای آذربایجان در یکی از مقاطع حساس کشور نقش پیش‌تازی در مبارزه با سیاست‌های سرکوبگرانه رضا شاه داشتند. به طور نمونه وقتی آیت الله میرزا نور الله اصفهانی در واکنش به تبعید تعدادی از علمای اصفهان علیه سلطنت پهلوی قیام کرد، همزمان روحانیون و علمای آذربایجان هم علیه رضا شاه قیام کردند، ولی رضا خان پهلوی در برابر قیام‌های علمای آذربایجان ساکت نشست و آیت الله انگجی و آیت الله میرزا آقا صادق مجتهد و دیگران را نیز از تبریز به مناطق دور افتاده تبعید کرد. درست است که رضا شاه با اغلب علمای دین اختلاف نظر و مشکل اساسی داشت، اما در عین حال عشایر غیور منطقه هم که حافظ مرزهای ایران بودند، از شر اقدامات سرکوبگرانه او در امان نبودند. شخصیت‌هایی مثل آیت الله مدرس را به شهادت رساند. شخصیت‌هایی مثل آیت الله سید یونس اردبیلی را از زادگاهش به مشهد تبعید کرد.

با تمام این تفصیلات وقتی که پای حفظ کانون تشیع و استقلال ایران پیش می‌آید، علما باز وارد صحنه می‌شوند. در جریان جنگ جهانی دوم، هنگامی که فعالیت‌های فرهنگی حزب توده گسترش می‌یابد و علما احساس خطر می‌کنند، بیدارنگ اعلامیه





شهدا حدود ۳۰۰ نفر بوده است. در میان این شهدا نام افراد روحانی، نظامی و شخصیت‌های فرهنگی دیده می‌شود.

منظورم شهدای نظامی و غیر نظامی است که در جنگ جهانی دوم در جریان حمله ارتش سرخ به شهادت رسیدند...

متأسفانه تا کنون کسی درباره این شهدا کار نکرده است. این کار مستلزم این است که اسناد آن را جمع آوری و بررسی کنیم. اسناد نخست وزیری سابق در حال حاضر در آرشیو نهاد ریاست جمهوری نگهداری می‌شود. در دوره‌های گذشته کار مفصلی آن‌جا انجام دادیم که با تغییر مدیریت‌ها پروژه عملاً متوقف شد. مجموعه اسناد و گزارش‌هایی که در آن دوره از نقاط مختلف کشور به نخست وزیری می‌رسید، محفوظ مانده است. می‌توانستیم آن‌ها را در آن نهاد طبقه‌بندی کنیم و بگوییم که مثلاً چند نفر در شهرستان سراب شهید شده‌اند. از فلان شهر چند نفر کشته شده‌اند. افسوس که این پروژه متوقف شد. فرمودید می‌خواهید به مبارزات دانش آموزان آذربایجان اشاره داشته باشید. بفرمایید...

در واقع بخشی از مبارزه با فرقه دمکرات را عشایر و بخشی را علما به لحاظ اعتقادی به عهده داشتند. وقتی آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی در نجف اشرف ارتحال کرد، آیت الله شهیدی وارد عرصه مبارزه شد و مراسم ختم متعددی را در سایر مناطق آذربایجان و حتی روستاهای دور افتاده سامان دهی کرد. برگزاری این مراسم باشکوه به نوعی قدرت نمایی علیه مرام مارکسیستی فرقه دمکرات بود. اما بخش سوم مبارزه علیه فرقه دمکرات را دانش آموزان مدارس به عهده داشتند. وقتی حکومت فرقه در تبریز استقرار یافت، به برپایی انواع مراسم جشن‌ها در مناسبت‌های مختلف مخصوص خودشان اقدام کرد. کمونیست‌ها و هواداران‌شان در این مراسم به جای پرچم ایران، پرچم اتحاد جماهیر شوروی را می‌افراشتند. به طور مثال در شهرستان مرند یک نوع جنبش دانش آموزی به رهبری مرحوم دکتر اسماعیل رفیعیان، فرزند شهید حجت الاسلام شیخ حسن

است در مراسم استقبال از شاه، دختران جوان مدارس به صورت بی‌حجاب در مراسم تشریفات حضور داشته باشند، ما شرکت نخواهیم کرد. می‌گویند که ما نمی‌خواهیم قانون اسلامی را نقض کنیم. ما نمی‌توانیم در چنین مراسمی حضور داشته باشیم. در واقع علمای آذربایجان شرط می‌گذارند که اگر قوانین اسلامی اجرا نشود، در مراسم استقبال از شاه شرکت نخواهیم کرد. به همین جهت علمای بزرگوار در مراسم استقبال از شاه حضور پیدا نمی‌کنند.

در حقیقت آیت الله شهیدی و سایر علمای یاد شده که علیه حکومت فرقه دمکرات ایستادند و مبارزه کردند، قرار بود در سالگرد شکل‌گیری حکومت فرقه و در روزی که آن را روز عید خون نامگذاری کرده بودند، به صورت دستجمعی اعدام شوند. یعنی برنامه‌ریزی کرده بودند که مخالفین اتحاد شوروی و مخالفین فرقه دمکرات را در یک شب دستگیر و همه را اعدام کنند. برای این کار لیست بزرگی از اسامی علما و شخصیت‌های انقلابی و مردمی آذربایجان تهیه شده بود تا همگی در روز عید خون قتل عام شوند.

بخشی از مبارزه با فرقه دمکرات را عشایر و بخشی را علما به لحاظ اعتقادی به عهده داشتند. وقتی آیت‌الله اصفهانی ارتحال کرد، آیت‌الله شهیدی وارد عرصه مبارزه شد و مراسم ختم متعددی را در سایر مناطق آذربایجان و حتی روستاهای دور افتاده سامان دهی کرد

به نظر شما آمار دقیقی از تعداد شهدای جنگ جهانی دوم، در پی حمله نظامی شوروی به مراکز نظامی و مناطق مسکونی شهری تهیه شده است؟ در مورد شهدایی که در مدت یک سال به دست شبه نظامیان فرقه دمکرات در آذربایجان به قتل رسیدند، فهرستی تهیه کرده‌ام. می‌توانم بگویم که تعداد تقریبی

مارکسیستی و کمونیستی را هم به همراه خود آوردند، تا ایمان و باورهای درونی مردم را هدف قرار دهند. اصلاً منکر خدا و منکر شریعت اسلام محمدی (ص) بودند. دین را افیون ملت‌ها می‌دانستند. اینجا بود که علما وارد عمل شدند و وظیفه خود دانستند که در برابر عقاید الحادی مارکسیستی به شدت ایستادگی کنند. همین علما در همان مرحله در مقابل افکار منحرفانه احمد کسروی هم وارد عمل شدند. کسروی در آن برهه تبلیغات گسترده‌ای را علیه آیین تشیع و ائمه معصومین (ع) آغاز کرده بود.

برخی از آگاهان نقل کرده‌اند که کسروی مزدور رضا شاه بوده است؟

درباره مزدوری کسروی برای رضا شاه تا کنون سند قطعی پیدا نشده است. اما شکی نیست که او در مسیر تخریب تشیع و در مسیر تخریب هویت ایرانی - اسلامی مردم مسلمان ایران حرکت کرده است.

نقل شده که رضا شاه و کمال آتاتورک برای مبارزه با دینداری و مطرح کردن افکار لائیک، اتحاد نامقدس تشکیل داده بودند، که مطرح شدن افکار کسروی هم در پرتو همین سیاست دین زدایی بوده است...

شک ندارم که عملکرد کسروی برآورده کردن خواسته رضا شاه و آتاتورک و امثال آن دو بوده است. چیزی که کسروی ارائه کرد، در واقع همان چیزی است که رضا شاه می‌خواست. این پیوند به این شکل بود که طراح اصلی رضا شاه بود و مجری احمد کسروی. در واقع او یک پدیده‌ای بود که علیه باورهای دینی شیعیان وارد عمل شد. چون بحث کسروی به میان آمد به یک نکته ظریفی اشاره می‌کنم. شهید نواب صفوی این قهرمان جوان عالم تشیع که زیاد در حق ایشان کم لطفی می‌کنیم، وقتی تصمیم گرفت کسروی را به قتل برساند، عازم نجف اشرف شد تا با علمای حوزه مشورت کند، یا دستور بگیرد. در ملاقاتی که با شهید محراب آیت الله سید اسد الله مدنی داشت، ایشان ظاهراً مبلغی را برای ازدواج خود، اندوخته بود و این مبلغ را یکجا تقدیم شهید نواب صفوی کرد. تا ایشان بتواند این معضل بزرگ (کسروی) را از سر راه جهان اسلام و جهان تشیع بردارد.

در واقع هر وقت پای دین و اعتقادات مردم به خطر می‌افتاد، علمای دین بیدار می‌شدند. در آذربایجان شاهد بودیم وقتی حکومت فرقه دمکرات در ۲۱ آذر سال ۱۳۲۵ شکست خورد، محمد رضا پهلوی تصمیم گرفت در سال بعد از تبریز دیدن کند. معمولاً وقتی که شاه جوان کشور شیعی ایران بخواهد از استانی دیدن کند، لازم است علمای بلاد اسلامی به استقبال او بروند. ولی علمای اصیل آذربایجان مثل آیت الله شهیدی، آیت الله دودزانی، آیت الله بنایی و آیت الله گرگری به استنادار اطلاع دادند که اگر قرار

شکست بخورد، این هویت در سیستان و بلوچستان، در کردستان، در خوزستان و در جاهای دیگر خود به خود فرو می‌ریزد. همانگونه که مسجد جامع تبریز در آذربایجان رسمیت پیدا کرد، حافظ هویت ایرانی و شیعی هم آذربایجان است. لذا با توجه به این اهمیت حیاتی، طبیعی است که دشمن همه توان خود را به کار گرفته تا این هویت را سست و از پای در بیاورد. وقتی ستون اصلی سست شد، ستون‌های دیگر هم فرو می‌ریزند. قومگرایی یکی از اهرم‌های فشاری است که دشمن به آن تکیه کرده است. دشمن از دریچه حربه زبان محلی وارد می‌شود.

می‌بینیم که بحث قومگرایی از طریق جمهوری آذربایجان و هم از طریق ترکیه به جامعه ایران پمپاژ می‌شود. همانگونه که قومگرایی و پان ترکیسم، دولت عثمانی را متلاشی کرد. اکنون آمده‌اند در مقابل اسلام، ترک‌گرایی را مطرح کرده‌اند. عثمانی یک امپراتوری پهناوری بود که به وسیله صهیونیست‌ها فروپاشید. در واقع یک یهودی آمد و ایده پان ترکیسم را مطرح کرد. صهیونیست‌ها در آغاز قرن بیستم با تبلیغاتی که در میان اقلیت‌های دولت عثمانی مانند عرب‌ها، کردها، یونانی‌ها، یوگسلاوها و مجارها که تحت حاکمیت عثمانی بودند، دامن زدند، همه آن‌ها به فکر استقلال خودشان افتادند و امپراتوری عثمانی به راحتی متلاشی شد.

در واقع استعمارگران و نظام‌های سلطه‌گر خارجی تلاش می‌کنند، چنین نقشه‌ای را هم برای کشورمان پیاده کنند. آن‌ها با حربه زبان و تقدیس زبان و فرهنگ زدایی سعی دارند توطئه چینی‌شان را عملی کنند. مسئولین کشور باید هوشیار باشند و متوجه بشوند که چه خطری جامعه ایران و در واقع ام‌القرای شیعه را تهدید می‌کند. در واقع باید زنگ خطر را به صدا در آورد. اکنون دشمنان ایران اسلامی دست به دست هم داده‌اند. وهابیت، بهائیت، پان ترکیسم، پان عرب‌ها و مجموعه دیگری از پان‌ها، فرقه‌های شیطان پرستی، همه در واقع به همدیگر وصل هستند. این جور نیست که از هم جدا بوده باشند.

در واقع آن‌جا کسی نشسته و نقشه را مدیریت می‌کند. آنچه همین الآن اتفاق افتاده، شکل‌گیری هم‌پیمانی آشکار اسرائیل، ترکیه و عربستان است. ادبیات قومگرایی از طریق اسرائیل تهیه می‌شود و از طریق ترکیه و جمهوری آذربایجان به داخل کشورمان پمپاژ می‌شود. لازم می‌دانم به این نکته خطرناک هم اشاره کنم که سرشاخه تئوریسین‌های تجزیه آذربایجان یک زن صهیونیست به نام براندا شیفر، استاد دانشگاه تل‌آویو و متخصص مسائل آذربایجان می‌باشد. نامبرده مشاور عالی شرکت‌های نفتی و ارگان‌های دولتی جمهوری آذربایجان است. این امر نشان می‌دهد، که اسرائیلی‌ها پشت سر این قومگرایی‌ها هستند. اگر خدای ناکرده هویت ملی فرو بریزند، از آن پس می‌توانند سایر چیزها را به راحتی متلاشی کنند. ■

سرنوشت ساز بخشی از معلمان و بخشی از دانش آموزان علیه حکومت فرقه دمکرات مبارزه می‌کردند، که متأسفانه یکی از دانش آموزان توسط عوامل مسلح فرقه دمکرات به شهادت رسید. یکی از فرزندان خاندان ترابی طباطبایی، سکه شناس معروف تبریز که از خانواده قاضی طباطبایی هم بود، نقل کرده که حسن قاضی طباطبایی، استاد ادبیات عرب در دبیرستان فردوسی تدریس می‌کرده است. روزی میرجعفر پیشه‌وری رئیس حکومت فرقه دمکرات در بازدید از دبیرستان مزبور به استاد حسن قاضی می‌گوید: شنیدم شما علیه فرقه دمکرات تبلیغات می‌کنید و حکومت ما را پوشالی می‌داند؟

استاد قاضی طباطبایی به او پاسخ داد: بله معتقدم که حکومت شما پوشالی است. اگر می‌گویید پوشالی نیست، حقوق دو ماهه آینده من را همین ماه به من بدهید.

پیشه‌وری می‌گوید: نمی‌توانیم این کار را بکنیم. استاد قاضی به او جواب دندان شکن داد و گفت: حال که شما اطمینان ندارید تا دو ماه دیگر ماندنی هستید، پس حکومت شما پوشالی است.

این چند روزی که در تبریز هستم، احساس کردم که تبلیغات شبکه‌های ماهواره‌ای ترکیه روی برخی از اقداس مردم اثر منفی برجای دارد، جنابعالی به عنوان یک شهروند آذری این خطر را تا چه اندازه جدی می‌دانید؟

خطر قومگرایی در بین نخبگان و برخی از اقداس که خودشان را نخبه می‌دانند وجود دارد و از قدیم هم وجود داشته است. همانطور که قبلاً به آن اشاره کردم، آذربایجان خط مقدم جبهه بین به اصطلاح خلافت عثمانی و جهان ایران شیعی بوده و الآن هم وجود دارد. مطمئن باشید که آذربایجان در مقابل جهان استکباری مرز دار الحرب ماست. اگر خدای ناکرده هویت ایرانی و هویت شیعی در آذربایجان

رفعیان علیه حکومت فرقه دمکرات آغاز شد. چون اسماعیل رفعیان معلم و از چهره‌های شاخص مرند بود، دانش آموزان را هدایت کرد که از پرچم ایران در مراسم ملی استفاده کنند. همین امر تبعاتی برای مرحوم رفعیان داشت که ناگزیر با پای پیاده از مرند به سوی تبریز، سپس به تهران فرار کرد. یعنی اگر در مرند می‌ماند، قطعاً کشته می‌شد. همان جور که دمکرات‌ها پدرش را شهید کردند.

مشابه این جریان در تبریز هم اتفاق افتاد. دبیرستان فردوسی تبریز یکی از دبیرستان‌های مهم ایران است، که پایه‌های علمی دانشگاه تهران به وسیله آن دبیرستان بنیان نهاده شده است. یعنی اغلب چهره‌های دوره پهلوی اول در دانشگاه تهران سرآمد و استاد بودند، تحصیل کرده دبیرستان فردوسی تبریز بودند. منظور این است شخصیت‌های مهم کشور در آن دبیرستان درس خواندند. با این وصف دبیرستان فردوسی تبریز به کانونی برای مبارزه با حکومت فرقه دمکرات تبدیل شده بود. جالب توجه این است که تنها دبیرستانی بود که در آن زمان سالن نمایش و سالن تئاتر داشت و بخشی از مراسم فرقه دمکرات در آن برگزار می‌شد.

چه کسی در آن زمان دبیرستان را مدیریت می‌کرد؟ به این پرسش هم پاسخ خواهیم داد. در آن مقطع

لازم می‌دانم به این نکته اشاره کنم که سرشاخه تئوریسین‌های تجزیه آذربایجان یک زن صهیونیست به نام براندا شیفر، استاد دانشگاه تل‌آویو و متخصص مسائل آذربایجان می‌باشد. نامبرده مشاور عالی شرکت‌های نفتی و ارگان‌های دولتی جمهوری آذربایجان است



■ علمای مبارز آذربایجان در دوره مشروطه خواهی



درآمد

آرامگاه شهید دلاور عبد الله شهرداری از روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ در کنار پل فلزی روی رود ارس در مرز جلفا با نخجوان قرار دارد. در آن روز وقتی قوای شوروی تصمیم به اشغال استان‌های شمالی کشورمان را گرفتند، ایشان به همراه دو مرزبان هم‌رزم دیگر به نام‌های شهید سرجوخه مصیب محمدی، شهید سید محمد راثی هاشمی، با وجودی که از قدرت نظامیان شوروی آگاهی داشتند، وظیفه پاسداری از مرزهای شمالی ایران را بر عهده گرفتند و برای چند ساعت اجازه ورود به قوای متجاوز به کشور را ندادند. چون پل فلزی جلفا بهترین راه عبور آنان از مرز شمالی به خاک ایران بوده است. این مرزبانان غیور و شجاع که بر پل فلزی اشراف داشتند به صورت خود جوش مقاومت کرده و ارتش سرخ شوروی را برای مدتی زمین‌گیر کردند. متجاوزان که چاره‌ای جز ورود به خاک ایران را نداشتند، با هواپیما و توپخانه سنگین به پاسگاه ژاندارمری جلفا حمله کردند که به شهادت عبد الله شهرداری و هم‌زمانش منجر شد. به رغم گذشت حدود ۷۵ سال از این حادثه فراموش ناشدنی، آرامگاه پیکرهای پاک سه شهید یاد شده همچنان در محل مقاومت‌شان قرار دارد که به زیارتگاه مردم قدرشناس مردم از سرتاسر ایران تبدیل شده است. شاهد یاران به منظور شناساندن شخصیت و دلوری‌های شهید گرانمایه عبد الله شهرداری به روستای باسنج در نزدیکی تبریز رفت و موفق شد با تنها فرزند بازمانده شهید گفت و گویی داشته باشد که با هم می‌خوانیم:



مروری بر مجاهدت و مقاومت اولین شهید جنگ جهانی دوم
در گفت و گو با محمد علی شهرداری فرزند شهید دلاور عبد الله شهرداری

پدرم اولین گلوله را به سوی متجاوزین به میهن شلیک کرد

شده بود و امکان حمله قوای شوروی به کشور قابل پیش‌بینی بود. ولی پدرم گفت که می‌خواهد از وطن، دین و ناموس خود دفاع کند. کمی از وضعیت خانوادگی پدرتان بفرمایید... پدر بزرگم اهل میانه و مادر بزرگم از سادات تبریز بودند. پدر بزرگم قبل از شهادت پدرم از دنیا رفته بود و فقط مادر بزرگم در قید حیات بود. بعد از شهادت پدرم سه قطعه زمین کشاورزی داشتیم که آن‌ها را فروختیم و با پول آن‌ها امرار معاش کردیم. منظورم این است که زندگی‌مان را بعد از پدر در فقر گذارندیم. در آن برهه در این روستا شاید ده خانوار در رفاه زندگی می‌کردند و همه روستائیان فقیر و کم درآمد بودند. مادر بزرگم از بس که کارگری کرد دچار افسردگی شد. یک بار به روستای آچاچی در نزدیکی قافلانکوه (نزدیک میانه) کوچ کرد و رفتیم او را باقاطر به اینجا برگردانیم که بعد از گذشت پنج روز از دنیا رفت. همه این ناراحتی‌ها به خاطر از دست دادن پسر شهیدش (پدرم) بود.

پدرم افزون بر اینکه یک فرد مذهبی و حسینی بود، حس وطن دوستی و دفاع از تمامیت ارضی ایران در وجودش موج می‌زد. آدم خیلی زرنگی بود. من شنیده‌ام که آن دو ژاندارمی که هم‌زمان در کنار پدرم در جلفا شهید شدند، به رهنمودهای او برای ماندن و رویارویی با دشمن عمل کردند

با دشمن خارجی در منطقه مرزی پایدار ماند و حاضر به عقب نشینی نشد؟

پدرم هرچند که بیسواد بود، ولی ایشان یک فرد مسلمان معتقد بود. روح بزرگی داشت. انگیزه عشق به میهن و دفاع از آب و خاک و ناموس مردم در او خیلی قوی بود. حتی برای مدتی که به زادگاه خود در روستای باسنج آمده بود، بچه‌های روستا و بستگان از او تقاضا کردند که در روستا بماند و به محل خدمت نرود. چون جنگ جهانی دنیا را فرا گرفته بود، اوضاع منطقه نیز خطرناک

جناب آقای شهرداری از این که شاهد یاران را به حضور پذیرفتید سپاسگزارم. ابتدای بحث کمی حال و وضع پدرتان را شرح دهید...

پدرم پس از گذراندن دوره سربازی، به استخدام ژاندارمی درآمد و لباس این نهاد مقدس را به تن کرد و همواره در منطقه جلفا در پاسگاه مرزبانی کنار رود ارس مشغول به خدمت بود. در آستانه حمله قوای شوروی به خاک کشورمان، برخی از هم‌رسته‌های ایشان که میدان را خالی گذاشتند و رفتند، به ایشان توصیه کرده بودند که محل مأموریتش را رها کرده و به خانه برگردد. به پدرم گفتند که قوای شوروی زیاد هستند و شما نمی‌توانید در برابر آن‌ها مقاومت کنید. پدرم در جواب گفت که من وظیفه دارم از خاک وطنم دفاع کنم و این وظیفه همه ماست. با این وصف من از زبان افرادی که این واقعه را تاریخ نگاری کردند، شنیده‌ام که اولین گلوله به سوی ستون نظامی متجاوزین شوروی را پدرم شلیک کرد.

چیزی به یاد دارید که چرا پدرتان در رویارویی

مادرم بعد از شهادت پدرم گوشه‌ای می‌نشست و مخفیانه گریه می‌کرد. درباره مقاومت پدر در کنار رود ارس شعر می‌گفت و نوحه سرایی می‌کرد. گریه مخفیانه او به این دلیل بود تا آسیب روحی به فرزندانش وارد نشود.

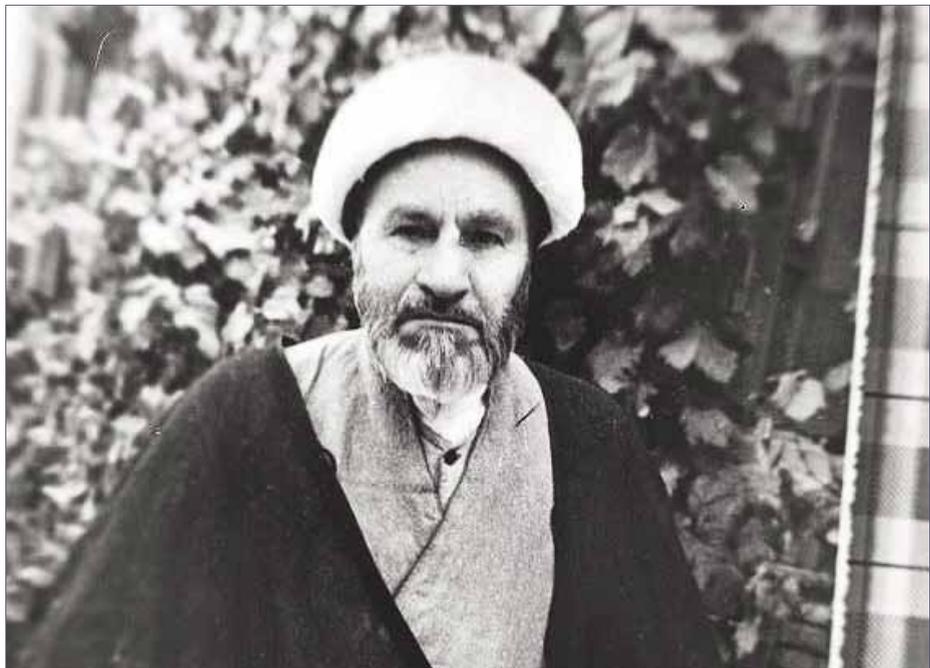
ایران در وجودش موج می‌زد. آدم خیلی زرنگی بود. من شنیده‌ام که آن دو ژاندارمی که همزمان در کنار پدرم در جلفا شهید شدند، به رهنمودهای او برای ماندن و رویارویی با دشمن عمل کردند. شما به عنوان فرزند شهید راه دفاع از میهن چه حسی دارید؟

ببینید حضرت امام حسن (ع) فرموده است که از میان نوادگان ما کسی از سمت مشرق ظهور می‌کند که مردم دنیا را نجات می‌دهد. به عنوان فرزند شهید، وقتی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی به پیروزی رسید خیلی خوشحال شدم. من و فرزندانم انقلابی هستیم و در مناسبت‌های ملی و مذهبی روستای باسمنج شرکت می‌کنیم. در نماز جماعت و مراسم مذهبی مسجد روستا همواره حضور فعال داریم. همچون سایر روستائیان از روحانی روستا حمایت می‌کنیم. پدرم که در راه دفاع از میهن به شهادت رسیده من هم دوست دارم در حد توان راه او را ادامه دهم. با این وصف از زمانی که نهضت امام خمینی (ره) به پیروزی رسید، انقلابی بودم و انقلابی خواهم ماند و در همه فعالیت‌ها شرکت می‌کنم.

از دوره اشغال آذربایجان توسط شوروی‌ها چیزی به یادتان مانده است؟ شوروی‌ها و عوامل فرقه دمکرات آسیبی به شما نرساندند؟ خیر از طرف شوروی‌ها آسیبی به ما نرسید. میر جعفر پیشه‌وری رئیس فرقه دمکرات را از نزدیک دیده‌ام. او مخالف اسلام بود و در آذربایجان راه بی‌دینی را دنبال می‌کرد. خدا را شکر همه آن‌ها از بین رفتند. شنیده‌ام که شوروی‌ها جایی گفته بودند که اگر ده نفر از جوان‌های ایرانی مانند پدرم و دو هم‌رزم شهیدش در مقابل ارتش سرخ ایستادگی می‌کردند، آن‌ها نمی‌توانستند وارد خاک ایران شوند.

آیا ارتباطی میان خانواده‌های شهدای جلفا و هم‌زمان پدرتان وجود دارد؟

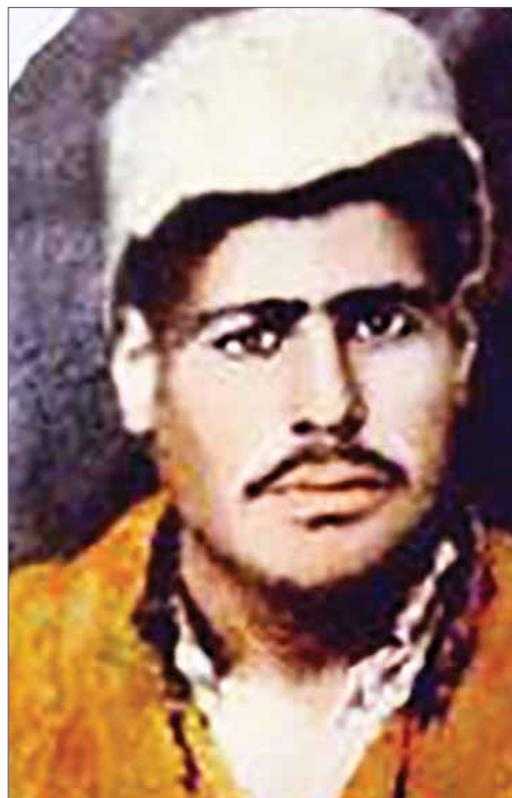
هیچ ارتباطی وجود ندارد. چون در آن زمان وسیله نقلیه و وسایل ارتباطی مثل امروز وجود نداشت. اصولاً این خانواده‌ها بعد از گذشت چند سال موفق شدند، هویت پدران شهیدشان



آیةالله العظمی شهیدی از مراجع تقلید آذربایجان در دوران حکومت رضاشاهان

من هشت ساله بودم که پدرم به شهادت رسید. خواهر و برادرم پیش از دنیا رفتند و من تنها ماندم.

آقای شهریاری، سرزمین آذربایجان دلاور خیز است و مردان بزرگی از این سرزمین برانگیخته شدند. خواستم پرسیم که پدرتان تا چه اندازه تحت تأثیر بزرگمردان این خطه قرار داشت؟ پدرم افزون بر اینکه یک فرد مذهبی و حسینی بود، حس وطن دوستی و دفاع از تمامیت ارضی



شهید عبدالله شهریاری

دایی و عمو نداشتید که از شما سرپرستی کنند؟

عمومی داشتم که او هم در فقر زندگی می‌کرد. وقتی زمین‌های خویش را فروختیم، کمی هم به او کمک کردیم.

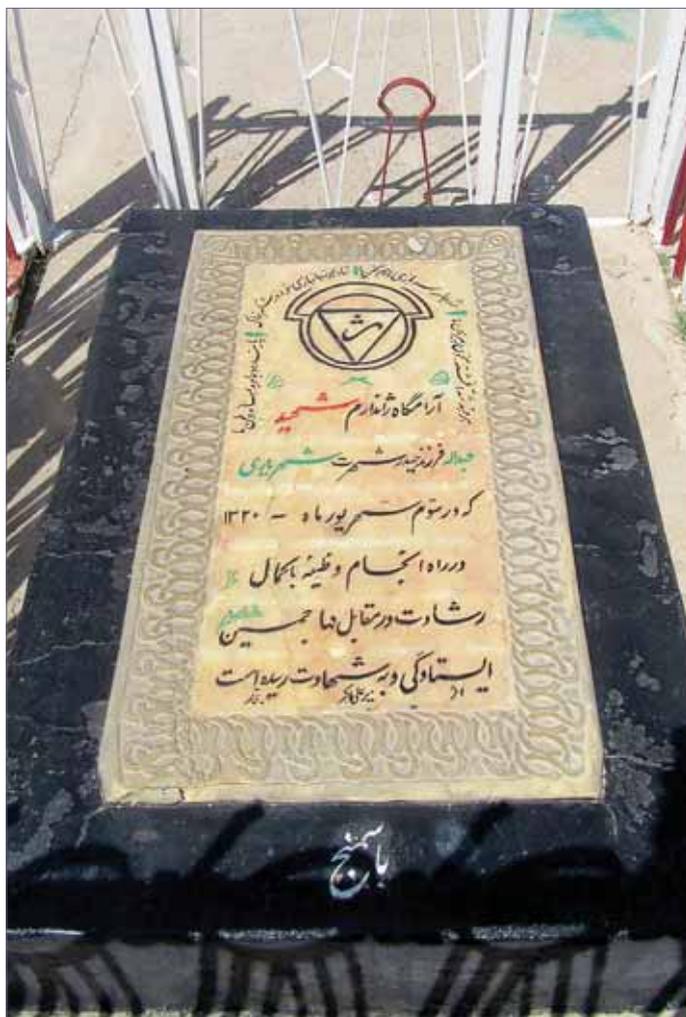
چه وقت خبر شهادت پدرتان را شنیدید؟ از زبان آشنایان شنیدیم که پدرم شهید شده است. من هشت ساله بودم و خیلی اطلاع ندارم، چون شرایط آن زمان با زمان فعلی خیلی فرق می‌کرد. نقل کرده‌اند که وقتی روابط ایران و شوروی خوب شد، قبر پدرم پیدا شد و برای او سنگ قبر گذاشتند. از روستای ما دو ژاندارم دیگر هم شهید شدند که تابحال قبرشان پیدا نشده است. آن موقع عمویم به ژاندارم‌ری مراجعت کرد و خواست به این خانواده شهید رسیدگی کنند. ولی تلاش‌های او بی‌ثمر بود. ژاندارم‌ری یک بار ما را به بانک سپه معرفی کرد. وقتی به بانک رجوع کردیم مسئولان بانک گفتند این همه سال کجا بودید. به هر حال ما هم بکلی صرف‌نظر کردیم.

اصلاً هیچ کمکی از سوی دولت پهلوی به شما نشد؟

خیر هیچ کمکی نشد. یک بار هم کد خدای روستا برای ما نامه به ژاندارم‌ری نوشت، ولی هیچ اقدامی صورت نگرفت.

پدرتان قبل از شهادت چند فرزند داشت؟

پدرم هنگام شهادت سه فرزند، دو پسر و یک دختر داشت. یک پسر ده ساله و یک دختر نه ساله که بزرگتر از من بودند.



نوحه خوانی و گریه می‌کرد. بعد از شهادت پدر، رفتار مادران چگونه بود؟ مادرم بعد از شهادت پدرم گوشه‌ای می‌نشست و مخفیانه گریه می‌کرد. درباره مقاومت پدر در کنار رود ارس شعر می‌گفت و نوحه سرایی می‌کرد. گریه مخفیانه او به این دلیل بود تا آسیب روحی به فرزندانش وارد نشود.

هرچند مدت یکبار بر سر مزار پدرتان به جلفا می‌روید و فاتحه می‌خوانید؟

من به همراه فرزندانم، دامادها، نوه‌هایم و سایر بستگان همیشه قبر پدرم را زیارت می‌کنیم و برای شادی روحش فاتحه می‌خوانیم. میان حاضران غذای نذری توزیع می‌کنیم. تعداد زیادی از اهالی روستای باسمنج هم برای شرکت در مراسم گرامی داشت یاد شهید عبد الله شهرای به صورت دسته‌جمعی به جلفا می‌روند. با چشم خود دیده‌ام که تعدادی از افراد حاجتمند روستا برای شهادی جلفا نذر می‌کنند و حاجت‌شان بر آورده می‌شود. از وقتی که در اختیار شاهد یاران قرار دادید سپاسگذارم. روح پدر و مادران و همه شهادی میهن شاد و یادشان گرامی باد. ■

پدر و مادرم تا چه اندازه با هم صمیمی بودند و همدیگر را دوست داشتند.

یکبار دیگر پدرم خواب دیده بود که در گل ولای کنار رود آبی افتاده و توان بیرون آمدن از آن را ندارد. از رهگذران تقاضای کمک می‌کرد و کسی حاضر به کمک او نبود. تا این که جوانی از راه رسید و به او گفت که تو باید همین جا جان بکنی. گمان کنم تعبیر خواب پدرم شهادت او در کنار رود ارس بوده باشد. چون پدرم آدم حسینی بود و همواره در مجالس عزاداری حضرت اباعبدالله الحسین (ع) شرکت می‌کرد. در ایام محرم برای امام حسین و حضرت علی اکبر

پدرم تعریف می‌کرد که فرشته‌ای شبی به خواب او آمد و به پدر و مادرم گفت که می‌خواهد جان یکی‌شان را بگیرد. پس یکی از شما داوطلب فداکاری شود. پدرم به آن فرشته گفت جان مرا بگیر و مادرم هم گفت خیر جان مرا بگیر. پدرم افزوده است که وقتی فرشته به نتیجه نرسید و رفت و من از خواب بیدار شدم، پس از گذشت چند روز مأموران دولتی آمدند و مرا به سربازی بردند. این داستان نشان می‌دهد که

راشناسایی کنند.

در دوران جمهوری اسلامی از بنیاد شهید یا ارتش کسی به سراغ‌تان آمده است که حالی از شما پرسد؟

خیر کسی به سراغ‌مان نیامده است. در حال حاضر ما هم از کسی توقع نداریم و احتیاجی هم به کمک نداریم. پارسال برای شرکت در همایشی که از سوی منطقه آزاد تجاری ارس که در جلفا در کنار مزار سه شهید برگزار شد دعوت شدیم. فرمودید موقع شهادت پدرتان هشت ساله بودید. بفرمایید که از مرحله کودکی از پدرتان چه خاطراتی به یادتان مانده است؟

به یاد دارم که پدرم تعریف می‌کرد که فرشته‌ای شبی به خواب او آمد و به پدر و مادرم گفت که می‌خواهد جان یکی‌شان را بگیرد. پس یکی از شما داوطلب فداکاری شود. پدرم به آن فرشته گفت جان مرا بگیر و مادرم هم گفت خیر جان مرا بگیر. پدرم افزوده است که وقتی فرشته به نتیجه نرسید و رفت و من از خواب بیدار شدم، پس از گذشت چند روز مأموران دولتی آمدند و مرا به سربازی بردند. این داستان نشان می‌دهد که



خصوصیات اخلاقی و رفتاری شهید مصیب محمدی
در گفت و گو با جانباز حسین محمدی نوه شهید

شهید محمدی با خدا عهد بست که از ناموس میهن دفاع کند

شهید مصیب محمدی، آن گونه نوه‌اش برای شاهد یاران روایت کرد، جوانی رشید، قد کشیده و هیكلی چهار شانه داشت. مردی سلحشور و خوش فکر و نوع دوست و به مستمندان زادگاه خود کمک می‌کرد. اخلاق پسندیده، شجاعت و کرم کم نظیر این مرد بزرگ موجب شده بود اهالی روستا با دیده احترام به او بنگرند. وقتی نغمه تهاجم قریب الوقوع قوای شوروی به میهن در روستاهای اطراف پاسگاه مرزی جلفا بر سر زبان‌ها افتاد، گویا مصیب در انتظار چنین روزی بود تا نام او در دفاع از تمامیت ارضی و استقلال کشور، به بلندای تاریخ سرزمین ایران جاودانه بماند. در روز سوم شهریور حماسه‌ای از خود به یادگار گذاشت، که برای فرماندهان و افسران دشمن ستایش برانگیز بود. تا جایی که پس از عروج آسمانی، پیکر او را با احترام خاص نظامی در کنار سنگر مقاومتش به خاک سپردند. شاهد باران پس از پیگیری‌های فراوان موفق شد، خانواده شهید محمدی و تنها پسر بازمانده او را در تبریز پیدا کند، اما به دلیل کهولت سن ایشان، این گفت و گو با جانباز دفاع مقدس آقای حسین محمدی نوه شهید انجام شد که از نظر تان می‌گذرد.

درآمد



قرار داد. او هم از روشن نبودن سرنوشت شهید محمدی سوء استفاده کرد.

شوهر عمه مادر بزرگ تان این کار را می‌کرد؟
بله شوهر عمه‌اش، آدم ظالمی بود. اگر از بزرگسالان روستای زادگاهش بپرسید، شاید سرگذشت خانواده بینوای پدر بزرگم را قشنگ‌تر از من تعریف کنند و بگویند که آن نامرد چه کارها که نکرد. وقتی پدرم بزرگ شد و ازدواج کرد، کار رسیدگی به مادرش را به عهده گرفت. فکر کنم حدود سال ۱۳۳۹ پدرم را به خدمت سربازی بردند. او هم به قدری ساده بود که اعتراض نکرد که آقایان من فرزند ژاندارم مفقود شده مصیب محمدی هستم. من تک فرزند و سرپرست مادرم هستم. در آن فاصله زمانی من بزرگ شدم و آنچه را که تعریف می‌کنم، خاطرات شخصی خودم است.

گویا پنج سال پیش اطلاع پیدا کردید که شهید مصیب محمدی در رویارویی با متجاوزین شوروی به شهادت رسیده است...

در آن مرحله مادر بزرگم همیشه احساس می‌کرد گم شده‌ای دارد و باید آن را جستجو و پیدا کند. مادر بزرگ گاهی نذر و نیازی می‌کرد. گاهی نزد فالگیر و دعا نویس می‌رفت. فالگیر به او می‌گفت که همسرت زنده است. از دعا نویس می‌پرسید، او هم می‌گفت مصیب زنده است. زمانی که شوروی فروپاشید برخی از بستگان و آشنایان شایعه پراکنی کردند و به پدرم گفتند که شاید پیر مردی در آن سوی مرز از سرنوشت مصیب خبر داشته باشد.

که عمه‌ام بود، دو سال سن داشت و در سن ۱۶ سالگی هنگام زایمان از دنیا رفت. سال‌های طولانی از شهادت پدر بزرگم گذشت و هیچ کدام از افراد خانواده اطلاع پیدا نکردند. مادر بزرگم نامه نوشت و به شوهر عمه‌اش که سرپرست اینها بود تحویل داد تا سرنوشت همسرش را پیگیری کند. به او پول داد تا به ادارات دولتی ایرانی و روسی رجوع کند و جویای سرنوشت همسرش مصیب محمدی شود و ببیند که زنده است یا اسیر شده. اگر هم روس‌ها او را کشته‌اند به ما اطلاع دهند. متأسفانه شوهر عمه مادر بزرگم کلاهبردار از آب در آمد. نامه را در جیب خود پنهان کرد و هر چند مدت یکبار به خانواده پدر بزرگم رجوع می‌کرد و به بهانه پیگیری سرنوشت شهید محمدی مرتب از آن‌ها اخاذی می‌کرد. کار به جایی رسید که زندگی آن‌ها را تاراج کرد. مادر بزرگم آدم ساده‌ای بود. از ترس این‌که نکند شوهر عمه‌اش بچه‌ها را از دستش بگیرد، پول و طلاهای خود را در اختیار او

پدر بزرگم موقع اعزام به خدمت، دو فرزند پسر و دختر داشت. فرزند اول که پدرم است، چهار ساله بود و هنوز در قید حیات است. اما دخترش که عمه‌ام بود، دو سال سن داشت و در سن ۱۶ سالگی هنگام زایمان از دنیا رفت

جناب‌عالی نوه شهید مصیب محمدی هستید و قطعاً از پدرتان و بستگان تان درباره خصوصیات پدر بزرگ تان مطالبی شنیده‌اید. در آغاز بحث کمی در این باره صحبت کنید...

خانواده پدر بزرگم در روستای اسکلو از بخش حسن آباد زندگی می‌کرد. این روستا از توابع شهرستان کلیبر، نزدیک رود ارس در مرز جمهوری آذربایجان قرار دارد. روستای کوچک، محروم و دور افتاده‌ای است که با روستاهای اطراف زیاد ارتباط نداشت. الان هم زیاد ارتباط ندارد. ولی محرومیت روستا در آن زمان و اوایل بود. زمانی که پدر بزرگم شهید مصیب محمدی به خدمت سربازی رفت، پدرم آقای محمد محمدی چهار سال سن داشت. چون در آن زمان کفالت خانواده و سرپرستی مادرش را به عهده داشت، می‌بایستی از خدمت سربازی معاف می‌شد. چون مرحوم مصیب محمدی آدم با سواد بود و از مسائل سربازی آگاهی داشت، می‌دانست که به خاطر کفالت مادرش باید معاف بشود. در همان حال افراد کلاهبرداری هم بودند که هر چند مدت یکبار به خانه ایشان می‌آمدند و اخاذی می‌کردند، که تو را به خدمت سربازی نمی‌بریم. روزی که به اداره نظام وظیفه برای پیگیری پرونده معافیت از سربازی مراجعه کرده بود، او را به سربازی بردند. پدر بزرگم موقع اعزام به خدمت، دو فرزند پسر و دختر داشت. فرزند اول که پدرم است، چهار ساله بود و هنوز در قید حیات است. اما دخترش



محمدی را اعلام کردند، ناگهان به فکر رسید که نکنند این شهید محمدی پدر بزرگم باشد. به هر حال بعد از گذشت دو روز از برگزاری همایش منطقه آزاد ارس و بررسی جزوه‌ای که چاپ و توزیع کرده بودند، من و پدرم بلند شدیم رفتیم جلفا. در آن جزوه عکس و مشخصات شهیدان مصیب محمدی، سید محمد راثی هاشمی و عبد الله شهریاری و مزارشان چاپ شده بود. سرانجام تا نام «ملک محمدی» را ملاحظه کردیم به یکدیگر گفتیم که گمشده‌مان پیدا شده است. چون پدر بزرگم با سواد و در پرونده‌اش نام سرجوخه قید شده بود، فهمیدیم که این مشخصات دقیق پدر بزرگمان است.

چرا نام ملک محمدی روی سنگ قبر حک شده بود؟

به این دلیل که در روز واقعه کسی نتوانست به خانواده پدر بزرگ دسترسی پیدا کند و نیز کارت شناسایی او هم هنگام شهادت از بین رفته بود. گویا در جریان درگیری با قوای شوروی جنازه‌اش متلاشی شده بود. به هر حال سنگ قبر را با نام ملک محمدی حک کردند. بعد از مدت کوتاهی از طریق ارتش، ژاندارمری، بنیاد شهید و منطقه آزاد ارس نامه نگاری کردیم، سرانجام منطقه پنج مرزبانی پس از مکاتبه با اداره کل ثبت احوال تهران پذیرفت که نام شهید ملک محمدی به نام مصیب محمدی اصلاح گردد.

فرمودید پدرتان هنگام شهادت پدرشان، چهار ساله بودند. پدر یا بستگان‌تان از خصوصیات اخلاقی شهید محمدی مطلبی را برای شما بازگو نکرده‌اند؟

قبلا هم گفتم که همه کاره خانواده شهید محمدی، شوهر عمه مادر بزرگم بود، که به دارایی و ثروت این خانواده محترم خیانت کرد. اصلا همیشه با او

شهید محمدی آدم مؤمن، پولدار و دست و دل‌باز بود. پدرم تعریف کرده که پدر شهیدش یک جلد قرآن بزرگ با جلد چرمی در خانه داشت. وقتی به سن چهار سالگی رسیدم و نمی‌توانستم با زبان عربی قرآن بخوانم، پدر دستم را می‌گرفت و روی حروف قرآن مرور می‌کرد، تا آیه‌های کلام الله مجید را حفظ کنم

قهر بودیم.

دو فرزند شهید را چه کسی بزرگ کرد؟

مادر بزرگم دو فرزندش را بزرگ کرد. زندگی‌شان جور شده بود که در زیر زمین خانه روستایی‌شان زندگی می‌کردند. شوهر عمه مادر بزرگم از پدرم مثل نوکر کار می‌کشید. ناگفته نماند که شهید محمدی آدم مؤمن، پولدار و دست و دل‌باز بود. پدرم تعریف کرده که پدر شهیدش یک جلد قرآن بزرگ با جلد چرمی در خانه داشت. اهل مطالعه بود و کتاب‌های زیادی در خانه داشت، که بعد از شهادت همه را غارت کردند. به من گفت: وقتی به سن چهار سالگی رسیدم و نمی‌توانستم با زبان عربی قرآن بخوانم، پدرم دستم را می‌گرفت و روی حروف قرآن مرور می‌کرد، تا آیه‌های کلام الله مجید را حفظ کنم.

در آن زمان که مردم روستایی با لباس محلی ظاهر می‌شدند، پدر بزرگم سه دست کت شلوار داشت. هر موقع به بازار شهر می‌رفت، از یکی از آشنایان مقادیر زیادی پارچه خریداری می‌کرد. آدم خیر و نوع دوست بود. اگر جوانان پسر و دختر روستایی قصد ازدواج داشتند، به مادر بزرگم توصیه می‌کرد، پارچه در اختیارشان قرار دهد. شهید محمدی در عین حال به جوانان در آستانه ازدواج یک سکه طلا می‌داد و به آنان می‌گفت که با آن سکه تجهیزیه تهیه کنید. این خاطرات را از زبان آشنایان و هم‌شهریان نقل می‌کنم. مرد روستایی بزرگسالی برای من نقل کرده که در سن نوجوانی کارگری می‌کرده است. در سال‌های قدیم به کارگر، نوکر می‌گفتند. او نقل کرده که پدر بزرگم انسان نمونه بود. همیشه دل روستاییان را شاد می‌کرد. اگر کسی به پول احتیاج داشت، به او کمک می‌کرد. ولی متأسفانه هیچی دیگه....

پدر بزرگ‌تان این ثروت را از چه طریقی به دست آورده بود؟

پدر، پدر بزرگم میرزا محمد نام داشت و ارباب و زمیندار بزرگ نبود. ولی املاک و زمین‌های کشاورزی زیادی داشت. ثروت و دارایی زیادی داشت و به همین دلیل اهالی منطقه لقب «پولو محمد» به او داده بودند. آدم خوشفکر و با سواد بود و در زمین‌های خود عسل تولید می‌کرد. در آن سال‌ها افراد با سواد در منطقه تعدادشان انگشت شمار بود. نقل کرده‌اند که کارش رو حساب و کتاب بود، مرحومه مادر بزرگم نقل کرده که نمایندگان شرکت‌های دولتی به خانه بزرگ پدری شهید مصیب محمدی می‌آمدند و از او عسل خریداری می‌کردند. ولی متأسفانه بعد از شهادت پدر بزرگم املاک و دارایی خانواده تحت تصرف شوهر عمه‌ام قرار گرفت و به تاراج رفت.

چون با همدیگر دوست بودند. بعد پدرم دو بار و هر بار به مدت یک هفته به نخجوان و جمهوری آذربایجان رفت و جستجو کرد و بدون نتیجه برگشت. یک بار من در سال ۱۳۸۹ از مرز ارس به نخجوان رفتم و جستجو کردم. اسم پدر بزرگم را به مسئولان محلی نخجوان دادم و آن‌ها قول دادند که از طریق رادیو فراخوانی کنند. چند بار از طریق رادیو اعلام کردند، ولی هیچ خبری نشد. قبل از این که سرنوشت پدر بزرگ‌تان را در آن سوی مرز پیگیری کنید، هویت سه شهید خاک شده در کنار پل جلفا مشخص شده بود، روی سنگ یکی از آن قبرها هم نام شهید ملک محمدی قید شده است. نرفتید ببینید آن شهید محمدی که در کنار رود ارس آرمیده است شاید پدر بزرگ‌تان بوده باشد؟

اصلا وقتی از پل جلفا به نخجوان رفتم، درباره اسامی شهدای خفته در کنار پل دقت نکردم، چون همه امیدمان را به زنده بودن پدر بزرگم بسته بودیم. از سوی دیگر درباره نام سه شهید آرمیده در کنار پل جلفا اطلاع رسانی نشده بود. ولی حدود پنج سال پیش وقتی مسئولان منطقه آزاد ارس همایشی برای بزرگداشت سه شهید ژاندارمری برگزار کردند و این مراسم از تلویزیون پخش شد، در آن وقت بود که ما خبردار شدیم. برادر بزرگم جانباز ۵۰ درصدی دفاع مقدس در آن مراسم حضور داشت. او به خانواده چنین گفت: وقتی اسامی شهدا به خصوص نام شهید

صحبت‌های شیرین شما ما را کنجکاو می‌کند، بیشتر با پدر بزرگ شهیدتان آشنا بشویم. اندام و قیافه ظاهری شهید محمدی چگونه بود؟

آن‌گونه که مادر بزرگم و آشنایان بزرگسال تعریف کرده‌اند، شهید محمدی قدی بلند و قیافه‌ای درشت داشت. گویا از نظر ظاهری خیلی با یکدیگر شباهت داریم. در صورت او کمی فرو رفتگی وجود داشت. چهره خشن داشت، ولی در عین حال خوش اخلاق و مهربان بود. از آدم‌های مستمند و مستضعف جامعه دستگیری می‌کرد.

میان افراد پولدار و فقیر تفاوت قایل نبود. در قاطعیت و برخورد با آدم‌های نا اهل و ناباب کم نظیر بود. به طور مثال چون اعتماد به نفس داشت، به آدم‌های نا باب و زورگو خیلی رک و پوست کنده می‌گفت برو گم شو!! هر کی هستی برای خودت باش. در روستای محل زندگی هر کمکی در هر کار خیری که از دستش ساخته بود دریغ نمی‌کرد. به همسرش هم آزادی عمل داده بود که هر مستمندی هر چه خواست تقدیم کند. چون در آن زمان روستائیان خیلی فقیر بودند، به همسرش می‌گفت به آن زوج جوان یک قطعه فرش بدهد.

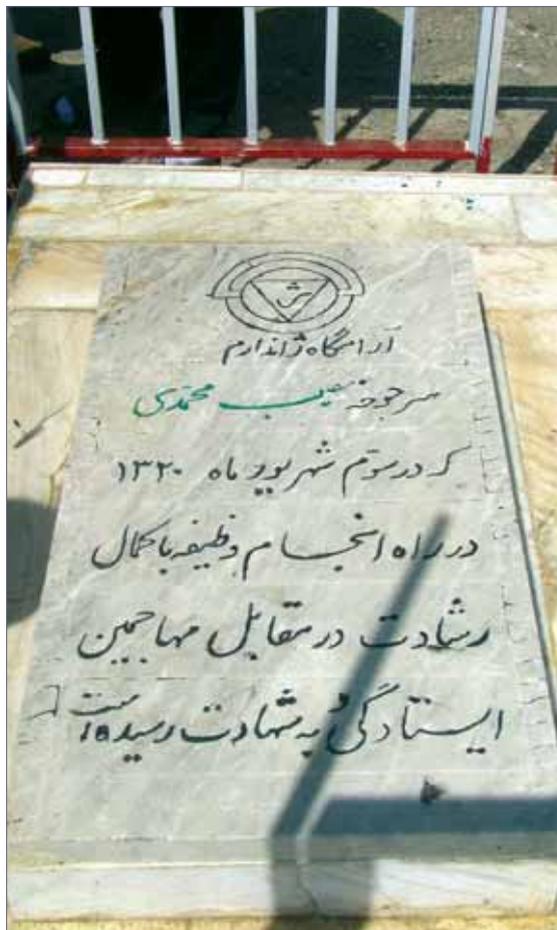
بعد از ورود قوای شوروی به آذربایجان و نیامدن شهید مصیب محمدی به خانه خانواده ایشان چه واکنشی نشان دادند؟

گویا سربازی که از مرز فرار کرده و به روستای بغل دستی مان بازگشته بود، گفت که سه ژاندارم مستقر در پاسگاه جلفا کشته شده‌اند. چون قوای شوروی با توپ پاسگاه را منهدم کردند. وقتی نظامیان روس وارد خاک ایران شدند، من مخفی شدم. ولی مطمئن باشید که آن سه ژاندارم از قبل از سوم شهریور از تصمیم ارتش سرخ برای یورش به خاک کشورمان آگاهی داشتند و غافلگیر نشدند. چون از چند روز قبل از تهران تلگراف به دستشان رسیده که همگی مرخص هستید. فرمانده پاسگاه نیروی زیادی در اختیار داشت که همگی آن‌جا را ترک کردند. ولی این سه نفر با اختیار خودشان ماندند و در برابر دشمن مقاومت کردند. چند سال پیش از شخصی که درباره شهدای جلفا تحقیق می‌کرد شنیدم که پدر بزرگم با یک سرگرد آذربایجانی آن طرف مرز دوست شده بود. سرگرد مزبور قبل از حمله آمد و نصیحت کرد که ارتش سرخ در آستانه حمله به ایران است و شما فرار کنید. بیچاره اگر این‌جا بمانید صد در صد کشته می‌شوید. ولی پدر بزرگم قبول نکرد. گویا از دو هم‌مرزم شهیدش خواسته بود که بروند. اما آن‌ها وقتی از تصمیم شهید سرخو محمدی آگاه شدند، تصمیم گرفتند او را تنها نگذارند.

آن‌گونه که مادر بزرگم و آشنایان تعریف کرده‌اند، شهید محمدی قدی بلند و قیافه‌ای درشت داشت. خوش اخلاق و مهربان بود و از آدم‌های مستمند و مستضعف جامعه دستگیری می‌کرد. میان افراد پولدار و فقیر تفاوت قایل نبود. در قاطعیت و برخورد با آدم‌های نا اهل و ناباب کم نظیر بود

مقاومت در برابر متجاوزین شوروی چه بوده است؟

اولاً، ایشان به عنوان سرباز وظیفه به خدمت رفته بود. آخرین بار که به مرخصی آمد، لباس و ما یحتاج ضروری خود را برداشت و رفت و دیگر برنگشت. دوم این‌که شهید محمدی اهل مطالعه و تحقیق بود. دفاع از میهن را وظیفه مقدس ملی و دینی می‌دانست. خدمت سربازی او هم آن طور که مادر بزرگم نقل کرده حدود ۱۹ ماه تا زمان شهادتش طول کشید. شاید چنین فکر می‌کرد که اگر من اینجا شهید بشوم، همسر و فرزندانم، برای ادامه زندگی به اندازه کافی پول و ثروت دارند. از این نظر خیالش راحت بود و نمی‌دانست که بعد از شهادت همه چیز تاراج می‌شود.



خانم ملک مادر شهید محمدی، بعد از شهادت فرزندش مصیب چند سال زنده ماند؟

گمان کنم سه یا چهار سال زنده بود. چون بعد از فراق از دست رفتن پسرش آرامش نداشت. کار و زندگی‌اش فقط گریه زاری شده بود. پدرم نقل کرده که کنار درب ورودی خانه‌شان سکو برای نشستن وجود داشت. مادر بزرگش ملک خانم همیشه به او می‌گفت: محمد دستم را بگیر و مرا روی سکو بگذار، تا چشم به راه مصیب باشم. پدرم به او می‌گفت که شما نابینا هستید چگونه می‌خواهید چشم به راه باشید. ملک خانم در جواب به او می‌گفت با اشک‌هایم او را می‌بینم. با این وصف خانواده شهید محمدی شرایط سختی را گذراندند. وقتی که داستان زندگی این خانواده را تعریف می‌کنم، دچار افسردگی و ناراحتی اعصاب می‌شوم. شهید مصیب به همسرش که مادر بزرگم باشد، گفته بود که من محمد (پدرم) را به شهر می‌فرستم تا درس بخواند و دکتر بشود. نمی‌گذارم در روستا بماند.

وقتی فالگیر یا دعا نویس به مادر بزرگتان می‌گفتند که همسرشان مصیب زنده است، ایشان تا چه اندازه امیدوار می‌شدند که روزی بر می‌گردند؟

معمولاً برخی از خانواده‌های روستایی آدم‌های ساده و خرافاتی هستند. وقتی فالگیر می‌گفت زنده است، خانواده‌مان هم باورش شده بود که مصیب زنده است.

از نظر اعتقادی، ما هم بر این باوریم که شهید زنده است. شاید دعا نویس‌ها هم بر این اساس می‌گفتند که پدر بزرگتان زنده است.

البته خانواده ما به اظهار نظرهای فالگیر و دعا نویس اکتفا نکردند. آن‌ها تلاش‌های لازم را برای جستجوی فرزندشان انجام دادند. همان‌گونه که اشاره کردم، پدرم دو بار به آذربایجان رفت. حتی با برخی از قاچاقچیان منطقه هم که به شوروی رفت و آمد داشتند، صحبت کردم و کمک خواستم. ولی چون سند و مدرک کافی در اختیار نداشت، این تلاش‌ها بدون نتیجه بود. از طرف دیگر چون در آن زمان شایع شده بود که شوروی اسیران جنگی را به سیبری می‌برد، ما هم فکر کردیم که شهید مصیب محمدی را اسیر کرده و به سیبری برده‌اند. گاهی هم اینگونه فکر می‌کردیم که مدت اسارتش تمام شده و آن‌جا ازدواج کرده و ماندگار شده است.

اشاره کردید که زندگی پدر بزرگتان از نظر رفاه و درآمد مالی خیلی خوب بوده است. بفرمایید که انگیزه ایشان برای حفظ سنگرشان در پاسگاه ژاندارمی جلفا و

از جزئیات تصمیم سه شهید برای ماندن در پاسگاه و دفاع از میهن مطلبی ننشیده‌اید؟ چه شد که با همدیگر اتفاق نظر پیدا کردند و هم‌دست شدند که در جلفا بمانند و مقاومت کنند؟

از افراد کهنسالانی که در آن زمان در صحنه حضور داشتند شنیدم که با آغاز حمله نظامیان شوروی، مردم بی‌دفاع مناطق مرزی به وحشت افتاده بودند. بالاخره دشمن حمله کرده و با کسی هم تعارف ندارد. خب در آن شرایط این سه ژاندارم یک نوع قوت قلب و دلگرمی برای مردم منطقه شده بودند. مردم انتظار داشتند نیروی کمکی از مرند بیاید. نقل کرده‌اند وقتی حمله قوای شوروی از زمین و هوا آغاز گشت، چه غوغایی به پا شد. چون تا آن لحظه کسی صدای غرش هواپیماهای

البته هر شهید راه استقلال و عزت وطن قهرمان ملی است. به خصوص شهدای هشت سال دفاع مقدس. من شخصا در عملیات کربلای پنج شرکت کردم و زخمی شدم، الان افسوس می‌خورم که چرا شهید نشدم. زمانی که شوروی به آذربایجان حمله کرد، عملیات مقاومت مردمی به تدریج شروع شد، در همان حال عده‌ای از مرفهین جامعه از کشور فرار کردند. در دوران انقلاب و دفاع مقدس هم همین‌طور بود. ولی قهرمانان ملی ایستادند و از استقلال و تمامیت ارضی ایران عزیز دفاع کردند. این قهرمانان شریف و فداکار اعم از دانش آموز و کارگر داوطلبانه به جبهه رفتند و از شرف و حیثیت کشور پاسداری کردند. دشمن، روس باشد یا شرق یا غرب باشد، صدام یا داعش باشد برای ما فرقی ندارد. قهرمان غیور ملی زن و فرزند را رها می‌کند

هستیم. اعتقاد داریم که حضرت عباس (ع) امام معصوم نبود، ولی به قدری غیرت داشت که هرگاه نام مقدس ایشان به میان می‌آید، خون شیعیان را به جوش و خروش می‌آورد. این پیشینه تاریخی در روح و ذات‌مان وجود دارد. با این وصف آن سه ژاندارم شهید پل جلفا تافته جدا بافته از سایر مردم غیور ایران نبودند. از روز اول حمله ارتش سرخ می‌توانستند فرار کنند و به آغوش خانه و زن و فرزند برگردند و زندگی عادی‌شان را ادامه دهند. ولی به خویشتن اجازه چنین کاری را ندادند. گفتند این پل جلفا دروازه کشورمان است... دژ ناموس و شرف ما است.

مقایسه خیلی جالبی است...

سه نفری نشستند و با خود و خدا عهد بستند و سوگند یاد کردند که از ناموس میهن‌شان دفاع کنند. گفتند به خود اجازه نمی‌دهیم که در خانه بزرگ‌مان را باز بگذاریم و به خانه کوچک‌مان برگردیم. این نوع بی‌غیرتی است. همگی زندگی را دوست داریم. ولی این جنگ سرنوشت ساز است و در جنگ حلوا پخش نمی‌کنند. در زبان آذری یک ضرب‌المثل داریم که تعبیر آن به زبان فارسی چنین: «نمی‌گذارم بروی، مگر از روی نعش من رد بشوی». آن سه شهید بزرگوار به این ارزش عمل کردند. یعنی می‌میریم ولی زیر بار زور نمی‌رویم. در جنگ هشت ساله با رژیم بعث عراق با چشم خود دیدیم که داوطلب بسیجی وقتی اسلحه به دست می‌گرفت و به جبهه می‌رفت، انگار دارد به حجله عروسی می‌رود.

الآن این روحیه در جوان‌های آذری هنوز هم وجود دارد؟

احساس می‌کنم این روحیه کمی سست شده است. ولی چون پیشینه مذهبی در ذات‌مان وجود دارد، هر وقت احساس نیاز باشد، جوانان می‌شتابند. به طور مثال در بحث مدافعان حرم جوانان غیور زیادی داوطلبانه به سوریه و عراق رفتند و با گروه تروریستی داعش جنگیدند. این ذات درونی‌مان ژنتیکی است. در خانه دو فرزند دختر دارم. چون در تلویزیون اخبار داعش را زیاد شنیده بودند، روزی به من گفتند بابا اگر داعش بیاید ما خودکشی می‌کنیم. به آن‌ها گفتم مگر کردهای ضد انقلاب در کردستان همچون عوامل کومله و حزب دمکرات گلومان را می‌بوسیدند؟ آن‌ها هم مانند داعش سر بچه‌ها را از بدن‌شان جدا می‌کردند. گوش‌های‌شان را می‌بریدند. نترسید و به قیافه‌مان نگاه نکنید. ما با این بدن ناقص اسلحه بر می‌داریم و داعش را تا خانه‌شان تعقیب می‌کنیم. اگر روزی احساس نیاز بشود، ملاحظه خواهید کرد که همان جوان برای دفاع از ناموس و وطن چه قیامتی بر پا می‌کنند. مثل کوه آتشفشان فوران می‌کنند. ■



■ مقبره سه شهید جنگ جهانی در داخل نرده در کنار پل فلزی جلفا - نخبوان

و در برابر توپ و تانک دشمن سینه سپر می‌کند. می‌خواهم این ذهنیت را برسانم که شهدای جنگ جهانی دوم با شهیدانی چون باکری و حسین فهمیده هیچ تفاوتی ندارند. هر وقت جنگ بشود، هزاران تن از این قهرمانان ملی یهویی سبز می‌شوند. چون ما شیعیان عاشق حضرت ابو الفضل العباس (ع)

در زبان آذری یک ضرب‌المثل داریم که تعبیر آن به زبان فارسی چنین: «نمی‌گذارم بروی، مگر از روی نعش من رد بشوی». آن سه شهید بزرگوار نشستند عهد بستند و به این ارزش عمل کردند. یعنی می‌میریم ولی زیر بار زور نمی‌رویم

جنگی را ننشیده بود. فرمانده نظامی ستون ارتش شوروی پس از به شهادت رسیدن سه ژاندارم یاد شده از اهالی منطقه خواست در امر خاکسپاری پیکرهای آنان طبق شریعت اسلامی کمک نمایند. گویا سنگ‌هایی هم که در سال‌های اول شهادت روی قبرشان کار گذاشته شد، در دوران اشغال آذربایجان بوده است. چون روایت شده که هویت شهدا با حروف روسی و فارسی روی سنگ‌ها حک شده بود که سنگ‌ها به مرور زمان توسط اهالی خیر منطقه تعویض شدند.

حال که مزار سه شهید جنگ جهانی دوم مشخص شده است، بازماندگان شهید مصیب محمدی انتظار دارند قبور این شهدا که قهرمان ملی می‌باشند، همین‌طور که هست بمانند، یا بازسازی شود.

نگاهی به دلاوری حماسه سازان خطه عزیز آذربایجان
در گفت و گو با استاد ولی داعی شجاعی پژوهشگر امور شهدای جنگ جهانی دوم

دشمن برای اشغال کشورم باید از روی جنازه‌ام عبور کند

توانست بیش از ۲۴ ساعت مقاومت کند. ارتش زود هنگام از هم پاشید و شیرازه مملکت به هم ریخت و متجاوزان کشورمان را نصف کردند. نصفش را شوروی‌ها و نصف دیگرش را انگلیس‌ها تصاحب کردند. گمان کنم در این باره مطلب زیاد نوشته شده و اجازه دهید درباره شهیدان عزیزمان صحبت کنیم. اجازه دهید این موضوع را هم بازگو کنیم که علت بی تفاوتی مردم نسبت به حمله متفقین و فروپاشی ارتش چه بوده است. آیا این بی‌اعتنایی به علت نارضایتی مردم از سیاست‌های سرکوبگرانه رضا شاه بوده است.

مردم در زمان حاکمیت رضا شاه تنها چیزی که واقعا به آن دلبستگی داشتند و از آنان گرفته شده بود. دین و ایمان آن‌ها را سرکوب کرده بودند. من و سایر مردم می‌دیدیم که تلاش می‌کنند اعتقاداتمان را از ما بگیرند. با این وصف مردم چه طور و با چه انگیزه‌ای حمایت کنند؟ اصلا نمی‌توانستند حمایت کنند. از سوی دیگر ارتشی که به کشور ما حمله کرد، مافوق قدرت ارتش ما بود. از سوی دیگر برای مردم امکان نداشت با چوب و چماق اتحاد جماهیر شوروی را از شمال کشور یا قوای انگلیسی را از جنوب کشور برانند. علت دیگر این بود که مردم اصلا روحیه نداشتند که با رژیم خود کامه و کودتاچی که حکومت قانونی قاجار را از آن‌ها گرفته بود کنار بیایند. من دولت قاجار را تأیید نمی‌کنم.

زینبی بودن و کار زینبی کردن توفیقی است که نصیب افراد معدودی از جامعه می‌شود. چرا که ابلاغ رسالت شهیدان و زنده نگه داشتن آرمان مقدس‌شان وظیفه سنگینی است که تنها با عشق و فداکاری امکان پذیر می‌شود. استاد ولی داعی شجاعی یکی از همین افراد زینبی می‌باشد که داوطلبانه برای شناسایی شهدای وطن دوست و گمنام خطه عزیز آذربایجان و گرمی داشت یاد و خاطره آنان و نیز دلگرم کردن بستگان‌شان به راهی که پدران‌شان در یک مرحله سرنوشت‌ساز از تاریخ کشورمان پیمودند، همت گمارده است. او برای تحقق این هدف بجز از خداوند متعال، اجر و پاداشی از کسی توقع ندارد و تصمیم قاطع گرفته که تا زنده است، این راه را ادامه دهد. شاهد یاران ضمن قدرشناسی از زحمات این خدمتگذار شهید، برای تهیه این ویژه‌نامه به ملاقات او به شهرستان مرزی جلفا رفت، تا نتیجه این گفت و گو را در اختیار علاقه‌مندان قرار دهد که با هم می‌خوانیم:

درآمد



زنجیر زنی می‌پرداختم. در یکی از آن شب‌ها ناگهان افراد پلیس به تکیه ریختند و تا جایی که زور داشتند مردم را کتک زدند. به این دلیل که خاندان پهلوی نمی‌خواست این مسائل در جامعه توسعه پیدا کند. می‌خواست فرهنگ غربی را تحمیل کند. به نام توسعه کارهایی می‌کردند تا ریشه اسلام را واقعا از جامعه بزداوند.

برخی از مسائل جنگ جهانی دوم را هنوز به یاد دارم. در آستانه جنگ در رادیو بوق و کرنا کردند که ارتش قدرتمند رضا خانی چنین و چنان می‌کند و از کشور در برابر هرگونه تجاوز بیگانه به دفاع بر می‌خیزد. رسانه‌های رژیم ادعا می‌کردند ارتشی به وجود آورده‌ایم که در خاورمیانه بی‌نظیر است. حتی در مقابل اتحاد جماهیر شوروی رجز خوانی کردند. ولی وقتی حمله متفقین آغاز شد، متأسفانه ارتش

در آغاز بحث علاقه‌مندیم به طور خلاصه فضای سیاسی و اجتماعی آذربایجان را قبل از جنگ جهانی دوم شرح دهید و بفرمایید که چرا برخی از اقشار مردم کشور در آن برهه به نوعی در برابر تحولات روز بی‌تفاوت بودند؟

پرسشی را مطرح کردید که شاید اساتید عزیزی در دانشگاه‌های تهران و تبریز بهتر بتوانند درباره اوضاع دوره ستم شاهی پهلوی سخن بگویند. به هر حال ناگزیرم آنچه در ذهن دارم بازگو کنم. متأسفانه در آن روزها با کشف حجاب رضا خانی می‌خواستند فرهنگ و تمدن هزار و چهار صد ساله اسلامی ایران را خراب کنند. چون از طرف انگلستان و غرب مأموریت اسلام ستیزی داشتند. رضا خان می‌خواست مدرنیسم غربی را در کشور پیاده کند و برای تحقق این امر به یکسری کارهای اجرایی دست زد. البته منکر کارهای مثبت او نیستم. چون هر دولتی یک نوع کارهای مثبت و منفی دارد. منتها اصل مأموریت خاندان پهلوی دین زدایی و اسلام زدایی در این کشور بود. اینجا لازم می‌دانم به یک خاطره کوچک درباره اقدامات خاندان پهلوی اشاره کنم. در دوران کودکی در شهر تبریز زندگی می‌کردم. به یاد دارم که در شب‌های عاشورا برای شرکت در مراسم عزاداری سرور شهیدان (ع) به تکیه محل می‌رفتم و همگام با مردم به سینه زنی و



مردم در زمان حاکمیت رضا شاه تنها چیزی که واقعا به آن دلبستگی داشتند و از آنان گرفته شده بود. دین و ایمان آن‌ها را سرکوب کرده بودند. من و سایر مردم می‌دیدیم که تلاش می‌کنند اعتقاداتمان را از ما بگیرند



مورد تجاوز قرار دهد. بنابر این وظیفه داریم از این پل دفاع کنیم. اگر رضا خان گفته که پل را رها کنید و برگردید، پس تعهد نظامی مان چی می شود.

رضا شاه و پسرش در مراحل سلطنت‌شان بر ضد مراجع بزرگ تقلید شایعه پراکنی کردند، تا آن‌ها را از چشم مردم بیندازند. ادعای کردند که فلان آیت الله میان مردم و رژیم تفرقه می‌اندازد. خاندان پهلوی برای تداوم حکومت‌شان اینجوری میان مردم و مراجع دینی مورد علاقه‌شان تفرقه می‌انداختند

دقیقا دستور عقب نشینی به نظامیان توسط رضا خان در چه روزی صادر شد؟

یکی از دوستان که رئیس سازمان اسناد تاریخی در تهران است نقل کرده از اولین روز حمله قوای شوروی به ایران به مرزبانان دستور داده شده بود که مقاومت نکنند. در پاسگاه یک تلگرافخانه هم وجود داشت که پس از آغاز حمله ناپدید شد. با وجودی که شهر خالی شده بود، چند سرباز در شهر مانده بودند و آمدند به این سه شهید خبر دادند که آقایان رضا خان گفته هر کسی مقاومت کند او را تنبیه می‌کنیم. با این حساب این دلاوران به خاطر وطن‌شان، ناموس‌شان و ایمان‌شان مقاومت کردند و سرانجام به شهادت رسیدند.

در ادامه پیگیری برای روشن شدن قضیه چگونگی شهادت این سه ژاندارم حدود ۲۵ سال پیش به باکو رفتم. این سفر زمان گریباچف و موقعی بود که شوروی در آستانه فروپاشی قرار داشت. در آن فاصله عبور و مرور از مرزهای دو کشور به مدت چند روز

با وجودی که از مرکز تلگراف زده بودند که آقایان مقاومت نکنید و هر کسی مقاومت کند تنبیه می‌شود، این سه شهید مردانه مقاومت کردند و به شهادت رسیدند. چرا؟ چون انگیزه میهن دوستی داشتند. شهید اول مصیب محمدی چون چند کلاس سواد داشت، به او درجه سرجوخه داده بودند.

در برخی از منابع آنگونه که روی سنگ قبرش هم نوشته شده ملک محمدی می‌باشد....

دو سال پیش رفتم با خانواده و فرزندان این شهید ملاقات کردم و با همکاری یک گروه مستند ساز درباره زندگی او فیلمی تهیه شد. از شهید محمدی یک پسر در قید حیات است و یک دختر هم داشت که مدتی پیش مرحوم شده است. با خواهرش هم در قید حیات بود مصاحبه به عمل آوردیم. خوشبختانه فیلم را هنوز در اختیار دارم. آن‌ها گفتند چون هویت خانواده شهید در زمان شهادت مشخص نبود، نام فامیلی مادر بزرگش را که ملک بود، بر او نهادند. یکی از همشهری‌های شهید که در این منطقه زندگی می‌کرد، گفته بود که مصیب محمدی هنگام شهادت اسناد و مدارکی به همراه نداشت و کسی نتوانسته بود هویت حقیقی او را مشخص کند. به همین دلیل نام شهید را به اشتباه ملک محمدی نوشتند که اصلاح گردید.

قبل از این که تلگراف عقب نشینی به دست این سه رزمنده برسد، آن‌ها نشستند و با یکدیگر مشورت کردند که در قبال تجاوز قریب الوقوع قوای شوروی چه باید کرد. اگر نیروی کمکی نیاید چه اقدامی می‌شود کرد؟ سه نفری نشستند و شورا تشکیل دادند. سپس دست روی دست هم گذاشتند و تصمیم گرفتند، مقاومت کنند. گفتند این پل فلزی را به دست ما سپرده‌اند تا از آن محافظت کنیم و اجازه ندهیم دشمن به وسیله آن خاک پاک میهن را

ولی به هر حال نهضت مشروطه نهادهای قانونی آن را به رسمیت شناخته بود. به هر حال مهمترین عامل نارضایتی مردم از رژیم پهلوی، مبارزه با اعتقادات دینی و باورهای ایمانی مردم بود. حال تلاش برای کشف حجاب بانوان جای خود دارد. از طرف دیگر مردم با چه اسلحه‌ای از کشورشان دفاع کنند؟ سلاحی در دست‌شان نبود.

دو کشور انگلستان و شوروی که در روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ به کشورمان حمله کردند و می‌خواستند امتیازهایی از دولت ایران بگیرند. بهانه‌شان این بود که کارشناسان آلمانی در ایران حضور دارند. اتحاد جماهیر شوروی به خاطر غارت نفت شمال و انگلیسی‌ها برای غارت نفت جنوب، کشورمان را اشغال کردند. برای آن‌ها مطرح نبود که رضا خان یا پسرش بر سر قدرت باشند، یا شخص دیگری باشد. فقط به دنبال منافع‌شان بودند. امروزه شرایط جهان هم همین طور است. هر کجا تجاوزگری باشد، مردم مقاومت می‌کنند. امروزه شرایط ایران با گذشته کلی فرق کرده است. امروزه مردم ایران با حکومت‌شان سازگارند و با آن همکاری می‌کنند. چون در دین داری و کشورداری نظرشان با هم یکسان است. ولی در زمان رضا خان چنین چیزی وجود نداشت. او و پسرش کوشیدند با زور شکنجه و سرکوب، دین و ایمان را از مردم بگیرند. اولین کاری که رضا شاه قبل از جنگ جهانی دوم انجام داد، با روابط ارباب و رعیت مبارزه کرد. همه ارباب‌ها و خان‌ها را سرکوب کرد، تا به قول خودش یک نظام مرکزگرا به وجود بیاورد. نمی‌خواست که مردم در مناطق خودشان استقلال فکری و استقلال اقتصادی داشته باشند. من نمی‌گویم ارباب‌ها خیلی خوب بودند. ولی گاهی بعضی کارهای مثبت هم انجام دادند. به طور مثال رضا شاه و پسرش در مراحل سلطنت‌شان بر ضد مراجع بزرگ تقلید شایعه پراکنی کردند، تا آن‌ها را از چشم مردم بیندازند. ادعای کردند که فلان آیت‌الله میان مردم و رژیم تفرقه می‌اندازد. خاندان پهلوی برای تداوم حکومت‌شان اینجوری میان مردم و مراجع دینی مورد علاقه‌شان تفرقه می‌انداختند. خدا را شکر که رژیم پهلوی مضمحل شد و از بین رفت.

بسیار خوب. اجازه فرمایید بپردازیم به زندگی سه شهید جلفا. حال که به ارتش دستور داده شده بود اسلحه‌شان را زمین بگذارند، انگیزه این سه جوان غیور برای ایستادگی در برابر متجاوزان تا مرز شهادت چه بود؟

انگیزه اصلی این سه جوان فداکار، دفاع از کشورشان و ناموس‌شان بود. در پیگیری‌های دامنه داری که در این خصوص انجام دادم مشخص شد که در روز حمله قوای شوروی به این منطقه تعداد هشت ژاندارم شهید شده‌اند. اگر پیگیری‌ها را ادامه دهم امکان دارد شهدای بیشتری را شناسایی کنم. حال

آهن جلفا قرار دارد، مکان شهادتش در سنگرش بوده است؟

درست است. در همان جا که به شهادت رسید به خاک سپرده شد. مرحوم میرزا علی رحیم اوف به نقل از سرگرد نوروز اوف به من گفت: اولین نفری که شهید شد آقای شهریار بود که بالای برجک پاسگاه سنگر گرفته بود. دومین نفر آقای هاشمی راثی به شهادت رسید که بر بام پاسگاه مستقر بود. سر جوخه محمدی آخر از همه به شهادت رسید. پاسگاه و برج آن با حملات توپخانه‌ای منهدم شد. ولی شوروی‌ها نخواستند آسیبی به پل برسانند. چون اگر به پل آسیب وارد می‌شد، نمی‌توانستند از روی آن به این طرف عبور کنند. وقتی این سه بزرگوار به شهادت رسیدند، فرمانده ارتش سرخ کنار پیکر شهید محمدی ایستاد و برای او ادای احترام کرد.

نوروز اوف سرگرد مرزبانی بخش جلفای شوروی در بازگویی خاطراتش به مرحوم میرزا علی گفته است: من از فاصله ۲۰ متری شاهد صحنه بودم و دلم می‌خواست بینم که محمدی زنده یا زخمی شده است. چون مدت‌ها با یکدیگر دوست شده بودیم و از دو طرف رودخانه ارس با هم صحبت می‌کردیم. وقتی روی پل رفته دیدم محمدی هنوز زنده است. به او گفتم: مگر به شما نگفتم تفنگت را زمین بگذار و برو؟ مگر نگفتم ارتش شوروی به هر قیمتی که شده عبور خواهد کرد. محمدی چشمانش را باز کرد و گفت: فلانی مگر نگفتم که اینها باید از روی جنازه من عبور کنند. وقتی محمدی چشمانش را بست از او پرسیدم: چرا چشمانت را بستی؟ او گفت: نمی‌خواهم بینم و نمی‌توانم تحمل کنم چشمانم باز باشد و دشمن بخواد به خاک کشورم تجاوز کند. چند دقیقه نگذشت که مصیب محمدی جان تسلیم جان آفرین کرد. آنگاه دستور دادم پرچم ایران را از پاسگاه احضار کردند و پیکر محمدی را در آن پیچیدم. بعد فرمانده قشون شوروی به پیکر او ادای احترام کرد و راهش را در عمق خاک ایران ادامه داد. گویا در همان حال تعدادی چوپان در منطقه مشغول چرای گوسفندان‌شان بودند و از هویت سه ژاندارم مزبور اظهار بی‌اطلاعی کردند، ولی دست به دست هم دادیم و پیکر سه ژاندارم ایرانی را همان جا دفن کردیم.

من برای این سه شهید سوگنامه‌ای به عنوان «نام آوران منطقه» نوشته‌ام که بخشی از آن را برای شاهد یاران می‌خوانم: بخش اول: «آن شب هم مثل سایر شب‌های گرم و بلند تابستانی. پشه‌های بزرگ و سمج باتلاق‌ها و نيزارهای کناره‌های رود ارس همیشه خروشان، طبق عادت همیشگی‌شان وزوز کتان نیش‌های زهرآگین‌شان را حتی از روی جوراب و لباس‌های نازک به تن شکارشان که ده‌ها هزار برابر بزرگتر از خودشان بودند، فرو می‌کردند. بدین صورت قربانیان خود را به عکس العمل سریع

قبل از این که تلگراف عقب نشینی به دست این سه رزمنده برسد، آن‌ها نشستند و با یکدیگر مشورت کردند که ما چه کار کنیم و چه کار نکنیم؟ اگر نیروی کمکی نیاید چه می‌شود کرد؟ سه نفری نشستند و شورا تشکیل دادند. سپس دست به دست هم دادند و تصمیم گرفتند، مقاومت کنند

در آغاز حمله قوای شوروی یک دستگاه تانک پیشاپیش ستون روی پل حرکت می‌کرد. آن‌ها چند پل شناور هم روی رود ارس ایجاد کرده بودند تا خودروهایی سبک‌شان را به این سمت انتقال دهند. چون از استحکام پل فلزی خبر داشتند، تانک‌ها و زره پوش‌ها را از روی آن عبور دادند. این سه شهید به فرماندهی سر جوخه مصیب محمدی، در سه موقعیت جداگانه سنگر گرفتند. محمدی درست در یک متری کنار پل فلزی سنگر گرفته بود. شهید شهریار روی برجک پاسگاه و شهید هاشمی راثی روی بام پاسگاه سنگر گرفته بودند، که فاصله آن‌ها تا پل حدود ۲۰ متر بود. آن دو رزمنده باید به دستور فرمانده‌شان که شهید سر جوخه مصیب محمدی بود، شلیک می‌کردند و هر سه تک تیرانداز ماهر بودند. در آغاز معرکه اولین تیری که از طرف جبهه ایران رها شد، درست مغز راننده تانک را نشانه گرفت و تانک وسط پل ایستاد. این اقدام دستکم یک ساعت در حرکت ستون نیروهای ارتش سرخ اختلال به وجود آورد. هر یک از نظامیان شوروی که برای هدایت تانک می‌آمد به وسیله این شهید هدف گلوله قرار می‌گرفت. به این دلیل قوای شوروی چند ساعت از حرکت بازماندند.

مزار شهید محمدی که در فاصله دو متری ریل راه

آزاد بود. در آن سفر به طور اتفاقی به خانه شخصی به نام میرزا علی رحیم اوف اهل جلفای نخب جوان رفتم. او سال‌ها پیش فوت کرده است. میرزا علی راننده اولین قطاری بود که از پل فلزی جلفا عبور کرد و نظامیان شوروی، روزنامه‌نگاران و دیگران را به تبریز منتقل کرد. میرزا علی یک شخص مؤمن، معتقد و راستگو بود. هرگاه به خانه‌اش می‌رفتم او را بر سر سجاده نماز می‌دیدم. هرگاه از تجاوز ارتش سرخ به ایران بحث می‌کردیم با چشمانی اشکبار خاطرات آن روزها را برای من تعریف می‌کرد.

در مورد این سه شهید چه خاطراتی را بازگو می‌کرد؟

میرزا علی رحیم اوف به من گفت: نوروز اوف سرگرد ارتش شوروی در زمان حمله به ایران مرزبان منطقه مرزی جلفا بود و یک دوست صمیمی داشت که من بودم. سرگرد مزبور برای میرزا علی تعریف کرده که چند ساعت قبل از آغاز عبور ارتش شوروی از پل فلزی جلفا به سمت خاک ایران، من سه بار تا نقطه صفر مرزی روی پل رفتم و شهید سر جوخه مصیب محمدی را خواندم. او آمد و پس از احوال‌پرسی و روبوسی به او گفتم: شما اطلاع دارید که ارتش سرخ برای حمله به ایران آماده شده و از شما سه نفر چه کاری ساخته است؟ تهران هم از این تصمیم اطلاع دارد. چون شما سه نفر نمی‌توانید مقاومت کنید، شایسته است که اسلحه خود را بردارید و با لباس شخصی از اینجا دور شوید. شما در برابر این ارتش تا دندان مسلح که با انواع هواپیما و سلاح زرهی مجهز است می‌خواهید چه کنید؟ میرزا علی اوف افزوده است که شهید محمدی تقاضای سرگرد نوروز اوف را به شدت رد کرد و به او چنین گفت: من وقتی به قوای شوروی اجازه عبور می‌دهم که دیگر زنده نیستم و باید از روی جنازه‌ام رد بشوند.



اولین نفری که شهید شد آقای شهرداری بود که بالای برجک پاسگاه سننر گرفته بود. دومین نفر آقای هاشمی رانی به شهادت رسید که بر بام پاسگاه مستقر بود. سر جوخه محمدی آخر از همه به شهادت رسید. پاسگاه و برج آن با حملات توپخانه‌ای منهدم شد

در روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ در پاسگاه مرزی قره بلاغ در فاصله ۲۵ کیلومتری جلفا به وسیله قوای شوروی به شهادت رسیده است. درباره این شهید هم تحقیق کرده‌اید؟

در واقع هنوز نتوانستم خانواده شهید میرزا عبد العلی را پیدا کنم. برخی از افراد می‌گویند ایشان اهل مغان بوده است. چند بار به منطقه مغان رفتم و با فرماندار و یکی از اعضای شورای شهر مغان درباره بستگان شهید نعمتی گفتم و گو کردم. آن دو قول دادند که خانواده شهید را جستجو کنند و شماره تماسی از آنان به ما بدهند. یکی از بزرگسالان آن منطقه به من گفت: برای پیگیری سرنوشت شهید نعمتی، یکی از همسرته‌های او را پیدا کردم که داستان شهادت او را چنین شرح داده است: «همزمان با آغاز حمله شوروی از طریق بیسیم به ما اطلاع دادند که مقاومت نکنیم. به ما گفتند این دستور رضا شاه است و اجازه دهید روس‌ها رد بشوند. وقتی این دستور رسید ژاندارم‌ها احساس کردند که وظیفه از دوششان برداشته شده و سلاح‌های خود را زمین گذاشتند و رفتند. ولی میرزا عبد العلی نعمتی ایستاد و مقاومت کرد. بعد از ما خواهش کرد حال که شما می‌خواهید بروید، لا اقل فشنگ و مهمات‌تان را بگذارید و بروید. من خیلی تعجب کردم و به او گفتم آقا برای چه می‌مانی؟ برای کشتن یا کشته شدن؟ این نشان از فداکاری، ایمان واقعی، وطن دوستی شهید نعمتی دارد. هرگاه نماز و نیایشش تمام می‌شد، می‌رفت نگرهانی می‌داد. اطلاع داشتم کمتر به مرخصی می‌رفت، یا هرگز به مرخصی نرفت. به هر حال فشنگ‌های خود را تحویل ایشان دادیم و هر کدام از ما به زداگاهش بازگشت».

افزون بر شهید نعمتی، در نزدیکی روستای قره بلاغ آرامگاه یک امامزاده وجود دارد، که پیکر سه شهید دیگر جنگ جهانی دوم در آن دفن شده است. این سه شهید از دست نیروهای شوروی فرار کرده و به امام زاده پناه برده بودند. چون آنجا هم یک پاسگاه ژاندارمری بود که در جریان یورش ارتش سرخ ویران شد. چنانچه از روستای قره بلاغ دیدن کنید، ملاحظه خواهید کرد که در چند صد متری آنجا پاسگاهی وجود دارد که قبر شهید نعمتی در کنار آن قرار دارد. البته آنجا شهید نشده بود. جلوی

یعنی با دستور ایشان مراسم عزاداری حضرت اباعبدالله الحسین (ع) را آغاز می‌کردند. در ضمن حرف شهید محمدی در بین مردم واقعا حجت بود. شهید دوم، عبد الله شهرداری از اهالی روستای باسمنج در نزدیکی تبریز بود. مدت‌ها پیش که در مدارس شاهد تبریز تدریس می‌کردم کار تحقیق درباره شهدای جلفا را آغاز کردم. روزی به باسمنج رفتم و بستگان شهید شهرداری را جستجو کردم. دیدم آقای محمد علی شهرداری، فرزند شهید که مردی مسن و قد کوتاهی دارد، یک مغازه کوچک خواربار فروشی دارد. به محض این‌که وارد مغازه شدم دیدم عکس نیم تنه پدرش را که کلاه سربازی بر سر دارد، روی دیوار مغازه آویخته است. آنجا مطمئن شدم که آدرس را درست آمده‌ام. کمی با ایشان گپ زدم و اطلاع پیدا کردم که این خانواده پس از گذشت چند سال از شهادت و مکان دفن پدرشان آگاه شده‌اند.

شهید سوم این گروه سه نفره آقای سید محمد فرزند میر جعفر رانی هاشمی از اهالی تبریز بوده است. پسر و دختر ایشان تا دو سال پیش زنده بودند، که به همراه یک گروه مستند ساز برای تهیه فیلم مستند از زندگی و مجاهدت پدر شهیدشان با آنان مصاحبه کردم.

منطقه آزاد تجاری ارس در شهر جلفا دو سال پشت سر هم برای این سه شهید گرانقدر در سالگرد شهادت‌شان در روز سوم شهریور در حضور شخصیت‌های کشوری و لشکری منطقه مراسم یادواره و بزرگداشت برگزار می‌کند. همچنین شخصیت‌های گوناگون با حضور بر سر مزارشان به فاتحه خوانی و نیایش می‌پردازند.

گویا افزون بر سه شهید یاد شده، شهید گمنامی به نام ژاندارم میرزا عبد العلی نعمتی وجود دارد که

وا می‌داشتند».

بخش دوم: «هنوز عمر سیاره درخشان ناهید کاملاً به سر نرسیده بود که غرش طیاره‌های شکاری و بمب افکن‌های روسی با عبور از مرز، آرامش و سکوت شب را شکستند. تمام جانداران از کوچک و بزرگ با شنیدن طنین صداهای نا آشنا و گوش کر کن به وحشت افتادند و هراسان و سردرگم هر یک با عجله به گوشه و سوراخی خزیدند. هنوز صدای غرش هواپیماها از دور دست شنیده می‌شد که از مرز گذشته و به کوه‌ها رسیده بودند، که یک باره از آن سوی مرز آتش شلیک مسلسل‌ها و تفنگ‌ها مثل رگبار بهاری آغاز شد. بلافاصله از این سوی مرز نیز جواب آتش به دشمن داده شد. صغیر گلوله‌ها گوش هر شنونده‌ای را کر می‌کرد. گلوله‌های سوزان سرخ به هر سو در حال پرواز بودند و با برخورد به موانعی سخت کمانه می‌کردند و با تغییر مسیر زوزه‌کنان به نقطه نامعلومی رهسپار می‌شدند و در گرگ و میش صبح‌گاهان از نظرها ناپدید می‌گردیدند. اما تبادل آتش، دقایقی بیش طول نکشید. زیرا صدای شلیک از سوی ساحل جنوبی رفته رفته ضعیف شد و سرانجام قطع گردید».

در پیگیری‌هایی که انجام داده‌اید برای شما مشخص شد که این سه شهید از کدام شهرهای آذربایجان بودند؟

شهید مصیب محمدی از اهالی یکی از روستاهای توابع شهرستان کلیبر بود. ایشان آدم با سواد، مؤمن، معتقد و شجاعت او در منطقه محل سکونت زبانزد عام و خاص بود. نقل کرده‌اند که وقتی ماه‌های محرم و صفر فرا می‌رسید مردم آنجا با تکبیر ایشان مراسم مذهبی سوگواری عاشورا را شروع می‌کردند. می‌دانید که هر کدام از مناطق آذربایجان آداب و رسوم خاصی برای استقبال از دهه عاشورا دارند.



سه خلبان روسی در کنار هواپیمای جنگی

بازسازی کند؟

از مزار سه شهید کنار پل جلفا بازدید به عمل آوردید و ملاحظه کردید که عملیات نوسازی قبور آنان را منطقه آزاد تجاری ارس به عهده گرفته است. در خصوص تلاش برای نوسازی با آقای عرب باغی یکی از مسئولان شهرستان جلفا صحبت کردم و ایشان قول همکاری دادند.

منطقه آزاد تجاری ارس دو سال پشت سر هم برای این سه شهید گرانقدر در سالگرد شهادتشان در روز سوم شهریور در حضور شخصیت‌های کشوری و لشکری منطقه مراسم بزرگداشت برگزار می‌کند که شخصیت‌های گوناگون با حضور بر مزارشان به فاتحه خوانی می‌پردازند

به خانواده و بازماندگان شهدای یاد شده هم رسیدگی نشده است؟

بستگان این عزیزان که گاهی با آن‌ها دیدار می‌کنم، از جمله آقایان شهریار و محمدی می‌گویند ما از دولت کمک و مستمری مالی نمی‌خواهیم. افتخار می‌کنیم که فرزند شهید هستیم. آرزو داریم که فقط شهادت پدرانمان برسمت شناخته شود. به نشانه قدردانی کارت افتخاری بدهند که آقا ما تأیید می‌کنیم پدرتان در راه دفاع از میهن شهید شده است. آقای محمدی پسر شهید مصیب محمدی می‌گوید حال که نمایندگان رسانه‌ها و مستند سازها از تبریز و تهران به سراغمان می‌آیند، لا اقل نهادهای جمهوری اسلامی حقوق معنوی ما را برسمت بشناسند.

در این منطقه به تازگی شهید دیگری را شناسایی کردم که «علی شهید» نامیده می‌شود. پاسگاهی هم که مزار شهید درون آن قرار دارد، «پاسگاه علی شهید» معرفی شده است. این آخرین شهیدی است که تاکنون توانستم شناسایی کنم. هنوز به خانواده و بازماندگان ایشان دسترسی پیدا نکرده‌ام. گویا اهل سلماس بوده که در زمان حمله شوروی‌ها در این منطقه خدمت می‌کرده است.

علی شهید چه وظیفه‌ای داشت؟ ژاندارم و سرباز ارتش بود؟ مأمور مرزبانی بود؟

در آن زمان تشکیلاتی به نام «سازمان امنیه» وجود داشت که آقای علی شهید پرسنل آن بود. هیچ نام و نشانی هم روی سنگ قبر او وجود ندارد. اگر کسی خواسته باشد مزار علی شهید را زیارت کند، به او اجازه می‌دهند به همراه یک سرباز وارد پاسگاه شود و فقط فاتحه بخواند و برگردد. مسئولان پاسگاه و هنگ مرزبانی هیچ اطلاعی از سرگذشت علی شهید ندارند. خوشبختانه حدود ۲۰ روز پیش

ارتش سرخ در این جاده با میرزا عبد العلی نعمتی درگیر شد و پس از به شهادت رساندن او مسیرش را به سمت خوی ادامه داد. دوست جانبازی به نام ابراهیم زاده دارم که خاطراتی از حوادث آذربایجان را به یاد دارد. او نقل کرده که در دوران جوانی در این مناطق چوپانی می‌کرده و با چشم خود دیده که شخصی در روزهای پنجشنبه در طول سال با خودروی جیب بر مزار این شهید می‌آمده است. گاهی خانواده‌اش را به همراه خود می‌آورده و چادر می‌زده و تا روز جمعه آن‌جا می‌مانده است. یکبار فضولی کردم و به ملاقات ایشان رفتم و پرسیدم شما چه نسبتی به شهید دارید. گفت هیچ نسبتی ندارم. گفتم چون هر هفته می‌آید اینجا و پاسختان قانع کننده نیست. گفت این شهید که یک تنه به خاطر حفظ ناموس کشورش در برابر یک ارتش مقاومت کرده احساس وظیفه می‌کنم که برای مقاومت او ارزش قایل باشم.

بعد معلوم شد که آن آقا یک پزشک به نام دکتر حجازی بود و هرگاه به قره بلاغ می‌رفت مقداری مصالح ساختمانی به آنجا می‌برد، تا به مرور زمان یک بارگاه آبرومندانه برای شهید میرزا عبد العلی نعمتی ساخت. این یکی از کارهای ارزنده آقای حجازی بود. دومین تلاش او این بود که بر سر مزار شهید می‌نشست و از چوپان‌هایی که از آن‌جا گذر می‌کردند، پذیرایی می‌کرد و اهداف مقدس و مقاومت شهید نعمتی را برای آنان شرح می‌داد. به آن‌ها توصیه می‌کرد هرگاه به این مکان گذر کردند، حتماً بایستند و ادای احترام کنند و فاتحه بخوانند.

روزی که می‌خواستیم به جلفا پیام شنیدم مزارش متروکه و نیمه مخروبه شده است. ارتش، بنیاد شهید یا افراد خیر، کسی پیدا نشده آن‌جا را

پاسگاه سنگ بزرگی دیده می‌شود که درون آن یک سنسگر طبیعی وجود دارد. یعنی اگر کسی خواسته باشد جنگجوی داخل سنسگر را هدف قرار دهد، باید سنگ را دور بزند و از پشت تیراندازی کند. به همین دلیل شهید میرزا عبد العلی درون آن سنگ سنسگر گرفته بود و از سمت مقابل با متجاوزین شوروی می‌جنگید.

همرسته شهید میرزا عبد العلی نعمتی اضافه کرد: «در لحظه‌ای که اسلحه‌مان را زمین گذاشتیم و می‌خواستیم عقب نشینی کنیم، یک نفر اسب سوار از سمت جلفا به سرعت به پاسگاه قره بلاغ آمد و گفت که از ستاد ارتش در تهران تلگراف آمده که به هیچ عنوان مقاومت نکنید. در آن لحظه من خنده میرزا عبد العلی را فقط آن‌جا دیدم. پرسیدم واقعا رضا شاه گفته مقاومت نکنید؟ پس چه کسی از ناموس مان دفاع کند؟ غیرت‌مان چپ شده است؟ بعد به اسب سوار گفتم: شما فقط آمدی جزئیات تلگراف را به بگوئی؟ کاش به جای این کار یک قبضه خمپاره انداز از جلفا برای من می‌آوردی. به هر حال میرزا عبد العلی در سنسگرش ماند و ساعت‌ها یک تنه مقاومت کرد. وقتی مهماتش تمام شد، به سرعت به داخل پاسگاه رفت و فشنگ‌های رفقایش را برداشت و به سنسگرش بازگشت. و مقاومت را از سرگرفت و لحظاتی بعد به درجه شهادت نایل آمد.

مگر مسیر اصلی قوای شوروی به سمت تبریز جلفا - مرند نبود؟ برای چه به قره بلاغ رفته بودند؟

گویا وقتی نیروهای شوروی وارد جلفا شدند، به دو ستون تقسیم شدند. یک ستون به طرف مرند - تبریز مسیرش را ادامه داد و ستون دوم از راه جاده قدیمی نیکلای به سمت خوی و بازارگان حرکت کرد.



■ قوای انگلیسی متفقین در حال پیشروی در خاک ایران



علت این سیاست‌ها بود که آذربایجان نزدیک بود از دست برود. خب وقتی قوای شوروی از ایران عقب نشینی کردند و فرقه دمکرات منحل شد، ارتش شاهنشاهی آمد ۲۵۰۰ تن از مردم آذربایجان را در تبریز قتل عام کرد. گناهکار و غیر گناهکار را قتل عام کرد. شاید از میان مقتولان یک نفر روزنامه دمکرات‌ها دستش بود. در برخی موارد افرادی با یکدیگر خصومت داشتند و گزارش می‌داند که فلانی وابسته به روس‌ها بود. بعد او را می‌گرفتند و می‌کشتند.

به همین سادگی این تعداد آذری را قتل عام کردند؟
 رژیم پهلوی برنامه داشت که این کشور را آمریکایی کند. چون بعد از پایان جنگ جهانی دوم و شکست ارتش آلمان، نفوذ انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها در ایران گسترش یافت. همانگونه متفقین موفق شدند با شکست هیتلر برلین را به دو قسمت تجزیه کنند، در صدد بودند، کشورمان را از وسط تقسیم کنند، ولی با پایداری مردم و روحانیت این توطئه ناکام ماند.

گویا جنابعالی در گسترش فعالیت‌های فرهنگی منطقه نقش بسزایی دارید. امکان دارد کمی از این فعالیت‌ها را برای خوانندگان شاهد یاران شرح دهید؟

در همین مکان در کنار رود ارس که اکنون در حال گت و گو هستیم، تا ده سال پیش روستایی به نام دهستان شجاع بوده که اکنون در حوزه منطقه آزاد ارس قرار گرفته است. من در این منطقه به دنیا آمدم و دو ساله بودم که پدرم به علت نبود فرصت شغلی به تبریز کوچ کرد. بعد از تأسیس گمرک جلفا دوباره به همراه خانواده به زادگاهم بازگشتم و به تحصیل و تدریس ادامه دادم. ضمن تدریس در مدارس شاهد در برخی از شهرهای آذربایجان به تحقیق هم درباره شهرداری که در این منطقه در رویارویی با متجاوزین روس علاقه مند هستم. در زمینه فعالیت‌های فرهنگی در سال ۱۳۸۵ با همکاری مهندس احمدی معاون شهردار تبریز و رفیق و همکار یک کتاب دو جلدی تحت عنوان «جلفا از دیرباز تاکنون» در ۱۴۰۰ صفحه نوشته و منتشر کردیم. چند عنوان کتاب هم به نام‌های «جنگ چالدران» و «حماسه چوروقلو» تألیف و ترجمه کرده‌ام. حکیم سید ابو القاسم نباتی، عارف و شاعر نامی آذربایجان در زمان حیات خود دو کتاب شعر به زبان‌های ترکی و فارسی نوشته که من برای معرفی ایشان، این دو جلد کتاب را تلخیص و منتشر کردم. چندی پیش با همکاری منطقه آزاد ارس مزار ایشان را در روستای اوشتبیین که از روستاهای باستانی آذربایجان است بازسازی کردیم. آقای مهندس احمدی که گرایش فرهنگی دارد، عکس، وصیتنامه و اسناد همه شهدای جلفا را در کتابی تحت عنوان «آنان که رفتند» گردآوری کرده و اکنون زیر چاپ است. ■

مردم آذربایجان هیچ وقت با ارتش سرخ همسو نشدند. هرگز اهداف و طرح‌های شوروی کمونیستی و فرقه مزدور دمکرات را نپذیرفتند. اخیراً کتابی که حاوی اسناد محرمانه سازمان «ک. گ. ب.» و در روسیه منتشر شده نشان می‌دهد که شوروی‌ها و فرقه دمکرات در آن برهه تصمیم گرفته بودند که استان آذربایجان را از ایران جدا کنند

جنایتکارانه را فراموش کنند.
بفرمایید که مقاومت مردمی در آذربایجان چگونه شروع شد؟
 مردم آذربایجان هرگز با ارتش سرخ شوروی همسو نشدند. به هیچ وجه اهداف و طرح‌های شوروی کمونیستی و فرقه مزدور دمکرات را نپذیرفتند. اخیراً به کتابی که حاوی اسناد محرمانه سازمان «ک. گ. ب.» بوده و در روسیه منتشر شده دسترسی پیدا کردم. اسناد نشان می‌دهد که شوروی‌ها و فرقه دمکرات در آن برهه تصمیم قطعی گرفته بودند که استان آذربایجان را از ایران جدا کنند و به آذربایجان خودشان وصل کنند. در همان حال در تبریز کسانی از همان فرقه دمکرات به رهبری میر جعفر پیشه‌وری بودند که می‌خواستند آذربایجان را به صورت خود مختار ولی وابسته به دولت مرکزی ایران اداره کنند. در زبان ترکی ضرب المثلی داریم که می‌گوید: «مرد گوا گوا نامرد بیارله». یعنی مرد را به قدری می‌تراشند تا سرانجام نامردش کنند. منظورم از این جمله این است که پیدایش فرقه دمکرات در آذربایجان به علت اشتباهات دولت پهلوی و سیاستمداران آن وقت بوده است. به

توانستم از طریق دوستان، تنها دختر بازمانده او را شناسایی و سرنخی از شهید پیدا کنم. در حال حاضر منتظر دوستان هستم تا مدارک شناسایی و کارت ملی دختر علی شهید را بیاورند تا با ایشان مصاحبه کنم و از سرگذشت پدرش آگاه شوم.
فرمودید که تاکنون هویت بستگان تعدادی از شهدای جنگ جهانی در منطقه را شناسایی کنید. به نظر شما بازهم شهیدانی وجود دارد که شناسایی نشده باشند.

همانگونه که در ادامه بحث اشاره کردم، تاکنون مزار هشت شهید شناسایی و با خانواده آن‌ها صحبت کردم. گمان کنم تعداد انگشت شمار دیگری شهید وجود داشته باشد که هنوز گمنام و ناشناخته هستند. در حقیقت این شهیدان در راه دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران به لقاء الله پیوستند و همه افراد ملت مدیون فداکاری‌شان هستند.

پس از ورود قوای شوروی به خاک ایران، مقاومت مردمی در سایر شهرهای آذربایجان به تدریج شروع شد و تعداد زیادی از هموطنان در نتیجه مقاومت یا بر اثر بمباران به شهادت رسیدند.

از تعداد این شهدا آماری وجود دارد؟
 متأسفانه آمار دقیقی وجود ندارد. ولی مطمئن باشید که مردم شهرهای آذربایجان به خصوص در تبریز، مرند و میانه خیلی شهید دادند. من کار جمع‌آوری آمار شهدا و شناسایی قبور آن‌ها را از مدت‌ها پیش آغاز کرده‌ام. قوای متفقین افزون بر بمباران شهرها، پل‌ها، پادگان‌ها و سایر مراکز نظامی جنایات فاجعه آمیزی مرتکب شدند. وارد خانه‌های مردم شدند. هر چه به دست‌شان می‌آمد به زور اسلحه غارت می‌کردند. حتی به ناموس مردم دست درازی کردند. در هر حال مردم کشورمان نمی‌توانند این اقدامات

از پل جلفا تا پل آجی چای، حماسه‌ای ماندگار



شهر مقاوم تبریز، مرکز استان آذربایجان در قرن گذشته تحولات بنیادین مهمی را پشت سر گذاشته است. نقش مهم انقلابیون و دلاور مردانی چون ستارخان، باقرخان و شیخ الاسلام در جنبش مشروطه خواهی تبریز بر کسی پوشیده نیست. تبریز به دلیل موقعیت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و جغرافیایی مهمی که در سطح منطقه دارد، همواره مورد تاخت و تاز روس‌ها و عثمانی‌ها قرار می‌گرفته است. در قرن گذشته قوای روس به منظور اعمال فشار به دولت مرکزی قاجار و از طرف دیگر بهره برداری از منافع اقتصادی در منطقه، چند بار استان آذربایجان را مورد حملات گسترده نظامی قرار دادند و تبریز و بسیاری از شهرهای آذربایجان را اشغال کردند. روس‌ها در آذر ماه سال ۱۲۹۰ برای چندمین بار تبریز را به اشغال در آوردند که بر اثر مقاومت سرسختانه مردم ناگزیر به عقب نشینی شدند. در این تجاوز وحشیانه تنها در تبریز حدود ۱۲۰۰ شهروند بیدفاع آذری قتل عام شدند.

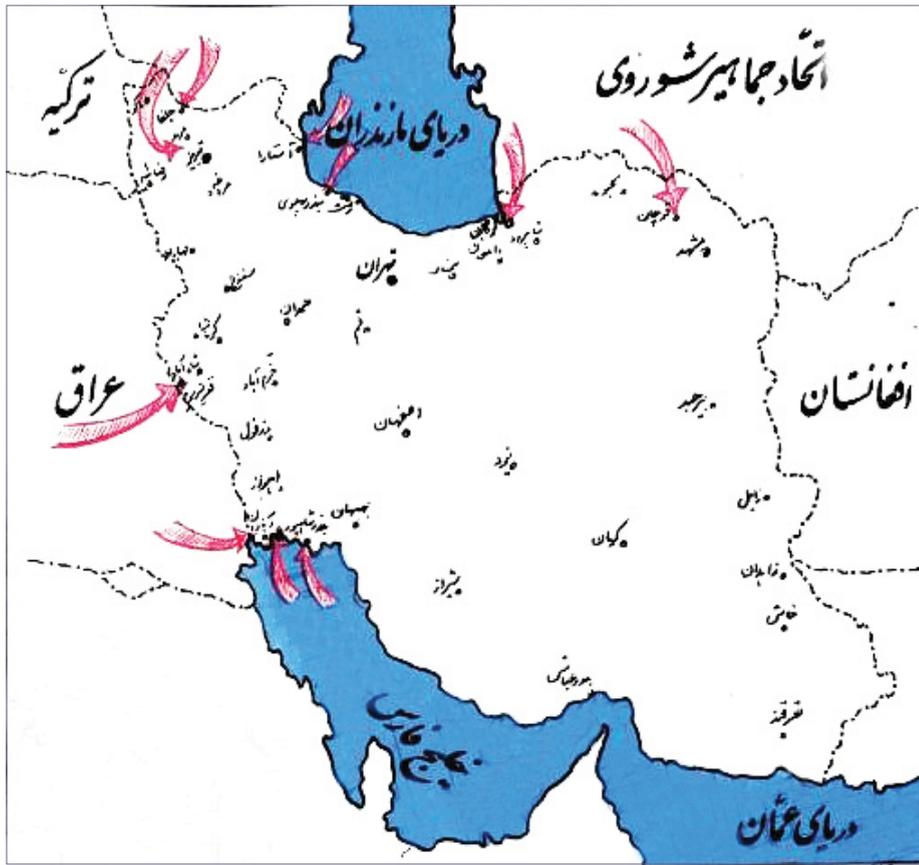
با فروپاشی امپراتوری روسیه در پی شکست در جنگ جهانی اول، قوای روس در روز نهم اسفند سال ۱۲۹۶ ناگزیر به عقب نشینی از آذربایجان شدند. در آن هنگام با بروز خلا قدرت ناشی از عقب نشینی روس‌ها، این بار عثمانی‌ها از این فرصت سوء استفاده کرده و در روز ۲۷ خرداد سال ۱۲۹۷ شهر تبریز را به اشغال خود درآوردند، که چند سال بعد بر اثر مقاومت سلحشورانه و سرسختانه مردم غیور و میهن دوست آذربایجان ناگزیر به ترک سرزمین شیرمردان این خطه عزیز از خاک کشورمان شدند.

در جریان جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط قوای متفقین، مقاومت‌های حماسی و خودجوش زیادی در بخش‌های مختلف آذربایجان از سوی جوانان از جان گذشته در مقابل قوای ارتش سرخ شوروی صورت گرفت که از احساسات دشمن ستیزی و مخالفت با حضور بیگانگان ناشی بوده است. در روز چهارم شهریور سال ۱۳۲۰ که قوای شوروی پس از عبور از پل آهنی جلفا بر رود خروشان ارس، به دروازه‌های تبریز نزدیک شده و در صدد ورود و اشغال این شهر بودند، پنج ژاندارم وفادار به میهن و مدافع مردم بی‌دفاع حاضر نشدند. اسلحه‌شان را زمین بگذارند و همچون دیگران نسبت به این تراژدی بزرگ بی‌تفاوت باشند.

در محله «قوم تپه» نزدیک میدان شهید ستارخان تبریز پنج سربازی آرمیده‌اند که مزارشان بیانگر بخشی از پایداری‌های حماسی و بی‌نظیر مردم غیور آذربایجان است. بر سنگ مزار این شهیدان گمنام چنین نوشته شده است: «در چهارم شهریور ماه سال ۱۳۲۰ شمسی، زمانی که هنگ سپه بان لشکر ۳ تبریز در مقابل سربازان مهاجم شوروی عقب نشینی نموده و لشکر مهاجم می‌خواست از پل «آجی چای» عبور کند، پنج سرباز دلاور و با غیرت آذربایجانی شجاعانه با گرفتن سنگ در کنار پل آجی چای، جلوی پیشروی ارتش شوروی را سد نموده تا با آخرین گلوله از شرف، ناموس و خاک کشورشان دفاع کرده و عاقبت بعد از دو روز مقاومت و پس از تمام شدن مهمات، به دست دشمن متجاوز به شهادت رسیدند. مردم تبریز بعد از سه روز توانستند پیکر این سربازان دلیر را از میدان جنگ به گورستان قوم تپه انتقال و در اینجا دفن نمایند. یادشان گرامی باد. شهرداری منطقه چهار تبریز.»



روزنامه‌های بعد از ظهر روز دوشنبه سوم شهریور سال ۱۳۲۰ نوشتند: تعدادی هواپیمای نظامی بیگانه امروز بر فراز آسمان تهران مقادیر زیادی اعلامیه فرو ریختند، که در آن‌ها چنین نوشته شده بود: «چون دولت ایران برخلاف اصول بی‌طرفی، تحت نفوذ ستون پنجم آلمان نازی قرار گرفت و منافع متفقین را به خطر انداخت و به تذکرات خیرخواهانه آنان توجه نکرد، نیروهای زمینی، هوایی و دریایی شوروی و بریتانیای کبیر در ساعت ۴/۳۰ بامداد امروز از مرزهای ایران گذشتند، تا دست عمل آلمان را از ایران کوتاه کنند.» صرفنظر از مضمون این اعلامیه‌ها، دست فروشان مطبوعات در خیابان‌های تهران به راه افتاده و فریاد می‌کشیدند: «خبرهای مهم و فوق العاده... بمباران شهرهای آذربایجان و خراسان... اشغال شهرهای مرزی... اسامی افسران و درجه‌داران شهید در برخورد با قوای متفقین... فرمان عقب نشینی و عدم مقاومت ارتش...». همزمان با انتشار این اخبار شیرازه مملکت از هم پاشید و کابینه رجبعلی منصور سقوط کرد. تیترهای آخر عناوین روزنامه‌ها نشان می‌دهد که برخی از فرماندهان یگان‌های میهن دوست ارتش در نخستین ساعات آغاز تهاجم دشمن مردانه مقاومت کرده و به رغم نابرابری ساز و برگ دفاعی‌شان، آمادگی پایداری را داشته‌اند. ولی گویا با حکم دربار سست عنصر ناگزیر سلاح‌شان را بر زمین گذاشتند.



مقاومت دلیرانه یگان‌های نیروهای زمینی و دریایی در رویارویی با قوای متفقین

شناسایی‌شان چند بار در آسمان ایران به پرواز در آمده و عملیات شناسایی انجام دادند. ناوهای جنگی‌شان هم در آب‌های خلیج فارس و دریای خزر به تمرین و مانورهای نظامی پی در پی دست زدند. با این وصف دشمن آنگونه که فرمانده قوای انگلیسی مستقر در خلیج فارس گفته، از ماه‌ها قبل خود را برای حمله سراسری به ایران آماده کرده بود. ستاد ارتش ایران نیز از این تحرکات آگاهی داشت و به برخی از لشکرهای مستقر در مناطق مرزی فرمان آماده باش صادر کرده بود. ولی وقتی که قوای بیگانه تهدیدات‌شان را عملی کردند، فرماندهان بی اراده به دستور فرمانده بزرگ‌شان تسلیم دشمن شدند.

از میان ۱۸ لشکر ارتش، تعداد ۱۱ لشکر مستقر در جنوب، شمال و غرب کشور در روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ مورد تعرض و حمله قوای متفقین قرار گرفتند. این لشکرها عبارتند: لشکر رضاییه (ارومیه) آذربایجان غربی، لشکر ۳ تبریز، آذربایجان شرقی، لشکر اردبیل، لشکر خوی، لشکر کردستان، لشکر کرمانشاه، لشکر خوزستان، لشکر

پرداخته شود.

به طور کل مجموعه ارتش موفق به ایفای نمایشی قابل قبول در برابر تجاوز کشورهای یاد شده نشده بود، ولی حضور نیروهای ملی، مردمی در برخی از یگان‌ها با ابتکار عمل ذاتی به موفقیت‌های درخشانی در نبرد با متجاوزین دست یافتند، که از هر نظر ستایش برانگیز است. اسناد و مدارک موجود حاکی است که قوای مهاجم از مدت‌ها قبل از آغاز حمله به کشورمان، در چند نوبت مانور و تمرین نظامی برگزار کردند. هواپیماهای

از میان ۱۸ لشکر ارتش، تعداد ۱۱ لشکر مستقر در جنوب، شمال و غرب کشور در روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ مورد تعرض و حمله قوای متفقین قرار گرفتند. همچنانکه در نخستین روز آغاز حمله متجاوزین، ناوچه‌های نیروی دریایی ارتش در خلیج فارس و دریای خزر در درگیری با دشمن از بین رفتند

ارتش ایران تا سال ۱۳۱۳ دارای پنج لشکر بود که بعد از سفر رضا شاه به ترکیه تصمیم گرفت توان رزمی لشکرها را افزایش دهد. بدین سان چندین تیپ جدید شکل گرفت که چند سال بعد به لشکر تبدیل شدند. نیمی از این تیپ‌ها در اواخر سال ۱۳۱۹ تشکیل شده بودند و استعداد نظامی آن‌ها کمتر از یک لشکر بود. بیشتر لشکرهای موجود هنوز به وسایل جنگی دفاعی لازم برای حفظ تمامیت ارضی کشور، مانند توپخانه و تیربار ضد هوایی نداشتند. ولی دو لشکر زرهی و یک تیپ مکانیزه مستقر در تهران مهمترین یگان‌های نظامی کشور را در آن زمان تشکیل می‌دادند و همه گونه سلاح‌های جنگی در آن‌ها وجود داشت. گویا هدف از تقویت آن دو لشکر فقط حفظ رژیم سلطنتی خاندان پهلوی بود. اصولاً این یگان‌ها فاقد مأموریت دفاع از کشور و درگیری با نیروهای دشمن خارجی بودند. در این گزارش سعی شده به بررسی عملکرد برخی از یگان‌های ارتش که با ارتش سرخ شوروی و ارتش سلطنتی انگلستان در روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ درگیر شدند،

و برگ و امکانات نظامی به سرعت متلاشی شد و دهها تن از سربازان آن شهید و زخمی و بقیه فرار کردند. بخشی از نظامیان شوروی، پس از تصرف اردبیل، به سوی استانهای گیلان و قزوین پیشروی کردند و به ستونی که استان آذربایجان را به تصرف درآورده بود، پیوستند.

از سوی دیگر چند ستون از نیروهای زمینی ارتش شوروی در روز چهارم شهریور از مرزهای بین‌المللی استانهای خراسان و گرگان به کشورمان یورش آوردند و همزمان بمب افکن‌های آن کشور با پرواز در قالب دسته‌های ۱۵ و ۲۰ فروندی، هنگ هوایی فرودگاه و مناطق وسیعی از شهر مشهد را به شدت بمباران کردند. در نتیجه این اقدام هفت خلبان و شمار زیادی از شهروندان خراسانی به شهادت رسیدند و تعداد شش فروند هواپیمای نیروی هوایی نیز منهدم گردید. کاری از دست دو هنگ پیاده و سواره لشکر خراسان که برای رویارویی با متجاوزین به مرز اعزام شده بودند، ساخته نبود، در روز ششم شهریور در حالی دستور ترک مقاومت به سرلشکر محمد محتشمی فرمانده لشکر ۹ خراسان رسید که تعداد زیاد از نیروهای پیاده لشکر به کوهستان‌های اطراف و به سمت کویر فرار کرده بودند. در شهر مشهد هرج و مرج و بی‌نظمی حکمفرما شده بود. به قول سپهبد فردوست، فرماندهان لشکر خراسان در فرار از برابر دشمن گوی سبقت را از بقیه نواحی ربوده

۱۵ نظامی شهید و دهها تن دیگر زخمی شدند. بمب افکن‌های شوروی در روز سوم شهریور شهرهای میانه، خوی، اردبیل و ارومیه را نیز هدف حملات ناجوانمردانه خود قرار دادند. هواپیماهای متجاوز پس از گذر از آسمان دریاچه ارومیه، پادگان و مناطق مسکونی شهر ارومیه را در چند نوبت به شدت بمباران کردند. منابع نظامی نقل کرده‌اند که در جریان این حملات صدها تن از شهروندان و سربازان پادگان ارومیه شهید و زخمی شدند، که بیمارستان مرکزی شهر گنجایش پذیرش این همه مجروح را نداشت. در پی این تهاجم وحشیانه اهالی شهر برای حفظ جان خود به تاکستان‌ها و باغ‌های اطراف پناه بردند.

ستون دوم قوای شوروی پس از عبور از شهر آستارا و کرانه دریای خزر روانه شهرهای اردبیل و بندر انزلی شدند. یگان‌های لشکر ۱۵ ارتش که در اردبیل، خوی و مشکین شهر مستقر بودند و از موقعیت جغرافیایی و ارتفاعات نسبتاً مناسبی برخوردار بودند، به علت ضعف و بی‌لیاقتی فرماندهی سرتیپ حبیب الله قادری، نتوانستند در برابر نظامیان شوروی مقاومت کنند. قادری که تصمیم گرفته بود از میدان نبرد بگریزد، به سربازان دستور داد اسلحه و مهمات جنگی خود را به رودخانه بلاغی‌چای بریزند و میدان را برای تاخت و تاز دشمن خالی کنند. در نتیجه این تصمیم خائنانه سرتیپ قادری، لشکر اردبیل با همه ساز

گرگان، لشکر گیلان، لشکر مشهد و لشکر تربت جام (تربت حیدریه). همچنانکه در نخستین روز آغاز حمله متجاوزان، ناوچه‌های نیروی دریایی ارتش در خلیج فارس و دریای خزر در درگیری با دشمن از بین رفتند.

چند ستون از نیروهای زمینی شوروی در روز چهارم شهریور از مرزهای استان‌های خراسان و گرگان به کشورمان یورش آورد و همزمان بمب افکن‌های آن کشور با پرواز با دسته‌های ۱۵ و ۲۰ فروندی هنگ هوایی، فرودگاه و مناطق وسیعی از شهر مشهد را به شدت بمباران کردند

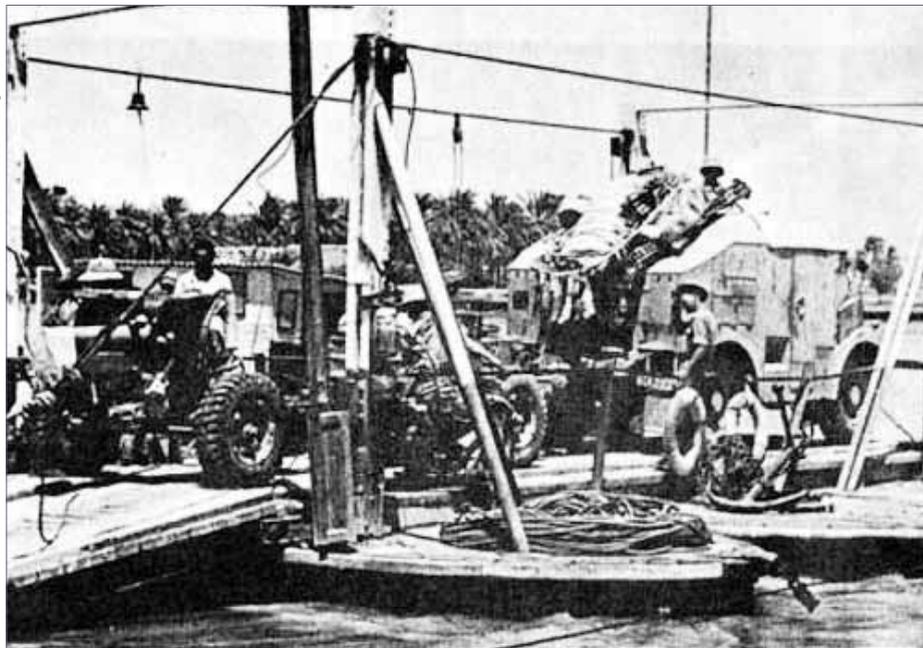
یورش قوای شوروی به ایران

وابسته نظامی سفارت شوروی در تهران چند هفته قبل از آغاز حمله قوای کشورش به مرزهای شمالی کشورمان با ارسال گزارش محرمانه‌ای به مسکو اعلام کرد در صورت وقوع جنگ، قوای شوروی با حدود ۳۷ هزار سرباز ایرانی آماده و مسلح رو به رو خواهند شد. شوروی‌ها پس از بررسی این گزارش، نیرویی با استعداد ۱۲۰ هزار سرباز، هزار دستگاه تانک و خودروی زرهی و چند صد جنگنده و بمب افکن در طول مرزهای شمالی ایران آماده کردند.

نظامیان شوروی مرکب از دو تیپ پیاده و مکانیزه با پشتیبانی هوایی در سه ستون از مرزهای شمال غربی و شمال شرقی وارد ایران شدند. ستون اول، جمعی ارتش ۴۷ به فرماندهی سرلشکر نوویکوف، بامداد سوم شهریور پل چوبی رود ارس را در نوردید و پاسگاه مرزی ژاندارمری را پس از مقاومت جانانه سه تن از پرسنل شجاع آن به تصرف درآورد و راه را برای ورود ستون‌های تانک و زرهپوش و کامیون‌های مملو از سرباز هموار کرد و وارد شهر جلفا شد. این لشکر پس از تصرف شهرهای تبریز، ارومیه، ماکو و خوی در ساحل دریاچه ارومیه اردو زد. اولین برخورد این ستون در نقطه صفر مرزی، با مرزبانان غیور پاسگاه جلفا روی داد که در نتیجه آن سه تن به نام‌های ژاندارم سرجوخه ملک محمدی و ژاندارم عبد الله شهریاری و ژاندارم سید محمد رائی هاشمی، به شهادت رسیدند. آرامگاه این مردان نامدار در کنار رود ارس زیارتگاه شهروندان منطقه و مسافران عازم نخجوان است. در همان روز هواپیماهای شوروی شهر تبریز را در دو نوبت به شدت بمباران کردند و مردم بی‌دفاع را آشفته و به وحشت انداختند. بار سوم در ساعت ۱۱ صبح در آسمان تبریز به پرواز درآمده و پادگان تبریز را هدف حمله هوایی قرار دادند که در نتیجه تعداد



■ سوم شهریور ۱۳۲۰ ورود قوای انگلیسی به پالایشگاه آبادان



و دریادار بایندر در رویارویی با تهاجم بیگانگان در آن مقطع سرنوشت ساز به شهادت رسید. بایندر برخلاف برخی از فرماندهان ارتش که پیش از ورود قوای اشغالگر جان و مال خود را برداشتند و فرار کردند، تا آخرین لحظه در برابر دشمن مقاومت کرد و به شهادت رسید. اکنون از شهید غلامعلی بایندر به عنوان افسر نمونه واقعی مجاهدت و از خود گذشتگی نامبرده می‌شود.

هفتگل نیز که یکی از مهمترین میادین تولید نفت و گاز ایران در نزدیکی شهرستان رامهرمز قرار دارد، روزگاری مرکز فعالیت‌های کمپانی نفتی ایران و انگلیس بود. انگلیسی‌ها چاه شماره ۲۰ حوزه نفتی هفتگل را «چاه طلائی» می‌نامیدند. چون با تولید روزانه ۲۰ هزار بشکه نفت از آن میدان نفتی، سوخت مورد نیاز خودروهای نظامی‌شان را تأمین می‌کردند. به همین دلیل تصرف و حفاظت از آن را در اولویت اهداف حمله خود قرار دادند و در نخستین روز حمله میادین نفتی هفتگل را به اشغال خود درآوردند. در ساعات اولیه همان روز تعدادی جیب و تانک انگلیسی به همراه ده‌ها سرباز هندی از سواحل جنوبی کشور به سوی رامهرمز به حرکت درآمدند. همزمان دو فروند هواپیمای نظامی انگلیسی برای فرود در فرودگاه هفتگل بر فراز این منطقه در حال پرواز بودند. پاسگاه ژاندارمری در منطقه «فلوت - ان» هفتگل که برای حل اختلافات اهالی و سرباز گیری ایجاد شده بود، وظیفه دیگری نداشت. در آن روز فرمانده پاسگاه، استوار عنایت الله گنجی از عشایر قشقایی و تازه داماد به مرخصی رفته بود و در منزل خود در نزدیکی پاسگاه استراحت می‌کرد. او از قبل دستور داده بود که در صورت ضرورت، نجف دهکردی تنها سرباز وظیفه مورد اعتمادش اخبار مهم را به او منتقل کند. وقتی

دریادار بایندر در رویارویی با تهاجم بیگانگان در آن مقطع سرنوشت ساز نمونه واقعی مجاهدت و از خود گذشتگی بود. برخلاف دیگر فرماندهان ارتش که پیش از ورود قوای اشغالگر جان و مال خود را برداشتند و فرار کردند، تا آخرین لحظه در برابر دشمن مقاومت کرد و به شهادت رسید

خواب پریدند و متوجه شدند که اسکله شرکت نفت غرق دود و آتش شده است. همان اسکله‌ای که کارگران شرکت نفت وقتی سوار بر دوچرخه از آن می‌گذشتند برای افسران و سربازان ناو پلنگ دست تکان می‌دادند و جمله «خسته نباشی دلاور» را تکرار می‌کردند. فرمانده ناو انگلیسی با اطمینان از انهدام ناو پلنگ، دستور توقف آتش داد. ناخدا سوم میلانین و سایر مجروحین این حمله ناجوانمردانه برای درمان به بیمارستان شرکت نفت انتقال داده شدند. او در مسیر راه به پرستاران گفت: حاضر است بمیرد اما به بیمارستان کمپانی نفت نرود. سرانجام در حالی که فرمانده رزم‌ناو انگلیسی با کمک سربازان هندی سرگرم برافراشتن پرچم انگلیس بر اسکله آبادان بود، میلانین برای همیشه چشم از دیدن ایران فرو بست.

در همان روز نیروی دریایی جوان ایران به فرماندهی سرتیپ شهید غلامعلی بایندر در بندر خرمشهر با ناوگان جنگی انگلیس به فرماندهی دریادار آریاتنوت درگیر جنگ شد و به مقابله با دشمن متجاوز پرداخت. بلافاصله بعد از شروع جنگی نابرابر، ناو ایرانی کرکس زیر آتش توپخانه قایق‌های توپدار نیروی دریایی انگلیس منهدم شد

بودند. قوای ارتش سرخ پس از تصرف شهرهای خراسان و گرگان تا سمنان که مرکز ارتباطی خطوط راه آهن سرتاسری کشور است، پیشروی کردند.

لشکر ۱۱ گیلان را تا شهریور ۱۳۲۰ سرتیپ غلامعلی قدر فرماندهی می‌کرد. او فارغ التحصیل مدرسه نظام مشیر الدوله و در دانشکده افسری همکلاسی سپهبد رزم آرا بود که هر دو از افسران وابسته به دربار رضا خانی بودند. سرتیپ قدر نه فقط هیچ نقشی در رویارویی با قوای شوروی در روز سوم شهریور ۱۳۲۰ بازی نکرد، بلکه به رؤسای ادارات و کسبه شهر دستور داد به کارهای عادی و روزمره‌شان ادامه دهند. در آن شرایط سرنوشت ساز فقط شهید ناوبر سروان یدالله بایندر فرمانده نیروی دریایی خزر مستقر در بندر انزلی همچون برادرش غلامعلی بایندر، در برابر یورش قوای شوروی ایستادگی کرد و به شهادت رسید.

یورش نیروهای انگلستان به ایران

غروب روز دوم شهریور سال ۱۳۲۰ رزم‌ناو انگلیسی مستقر در شمال خلیج فارس با کسب اجازه از مرزداران ایران، به بهانه سوختگیری و تهیه آذوقه و استراحت افسران و پرسنل خود، وارد ساحل آبادان شد و در یکی از اسکله‌های کمپانی نفت، در مقابل ناو پلنگ پهلو گرفت. ناخدا سوم میلانین، فرمانده ناو پلنگ با فرمانده رزم‌ناو انگلیسی دیدار کرد و به ایشان خیر مقدم گفت. آنگاه سوخت و آذوقه در اختیار رزم‌ناو انگلیسی قرار داده شد، تا رزم‌ناو صبح روز بعد به حوزه مأموریت خود در آب‌های آزاد خلیج فارس باز گردد. خورشید روز سوم شهریور هنوز طلوع نکرده بود که ناخدا میلانین با صدای انفجارهای مهیب توپ و خمپاره از بستر خود در عرشه ناو پلنگ سراسیمه برخاست. در آن لحظه افسران نمک شناس انگلیسی ناو پلنگ را به توپ بستند و سربازان هندی با آتش مسلسل میزبانان خود را هدف قرار دادند.

ناوبان یکم کهنمویی فرمانده توپخانه ناو پلنگ انتظار چنین حمله ناجوانمردانه را از میهمانانی که چند ساعت پیش از آنان به گرمی استقبال کرده بود نداشت. او بر اثر اصابت ترکش خمپاره دست راست خود را از دست داد و در حالی که با دست چپ قصد شلیک توپ را داشت، مورد اصابت گلوله سرباز هندی قرار گرفت و در جا به شهادت رسید. هم‌رزم دیگر او ناوبان ریاضی که مأمور قسمت عقب ناو پلنگ بود نیز ناجوانمردانه هدف خمپاره قرار گرفت و بدن او متلاشی شد. حجم آتش ناو انگلیسی بر ناو پلنگ به حدی بود که ساکنان آبادان با تصور وقوع زلزله‌ای مهیب از

به طور تأکید می‌توان گفت که تنها لشکر شش خوزستان، لشکر ۱۱ گیلان و سپاه غرب مرکب از لشکرهای کردستان و کرمانشاه در روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ کارنامه خوبی در رویاروی با تجاوز متفقین از خود به یادگار گذاشتند

به موازات آغاز تهاجم زمینی و هوایی نیروهای شوروی به استان‌های شمالی کشور، نیروهای زمینی و هوایی انگلستان هم حملات نظامی‌شان را به فرماندهی ژنرال آرچیبال دوپول از مرزهای جنوبی و غربی به ایران آغاز کردند. مهاجمان پیش‌بینی کرده بودند که هنگام ورود به خاک ایران با حدود ۳۰ هزار سرباز ایرانی رو به رو خواهند شد. لذا به گمان زیاد حدود ۲۰ هزار سرباز کار آزموده و مجهز به انواع سلاح‌های سنگین از قبیل تانک و خودروهای زرهی و انواع هواپیما تدارک دیدند. به این ترتیب برتری دشمن چه در جبهه‌های شمال و چه در جبهه‌های جنوب و غرب کشور فرصت بررسی و هرگونه ابتکار عمل را از فرماندهان ستادی ارتش ایران سلب کرد. لشکر شش خوزستان که یکی از لشکرهای قدرتمند ارتش و به ۱۸ فرزند هواپیمای جنگی و تعداد ۳۰ دستگاه تانک سبک و سنگین مجهز بود، در بامداد روز سوم شهریور توانست در برابر حملات هوایی و زمینی نیروهای انگلیسی دوام بیاورد. البته در نخستین روز عملیات جنگی، بندر شاهپور (بندر امام خمینی) به تصرف قوای انگلیسی درآمد، ولی یگان‌های ارتش و نیروهای مردمی در شهرهای اهواز، آبادان و خرمشهر مردانه جنگیدند، که در نبردهای آبادان حدود ۵۰ سرباز شهید و زخمی شدند و تعداد ۴۰۰ تن هم به اسارت قوای دشمن درآمدند. نیروهای لشکر شش، نقاط مختلف اهواز را سنگربندی کرده و در اطراف جنوبی شهر تانک و توپخانه مستقر کردند، ولی نیروی هوایی انگلستان با حملات هوایی، خطوط دفاعی را در هم شکست. ولی سربازان ارتش با دادن تلفات زیاد، شجاعانه از شهر اهواز دفاع کردند.

روز پنجم شهریور اهواز به طور کامل به اشغال دشمن درآمد و فرودگاه بر اثر بمباران‌های پی‌پی تعداد هفت هواپیمای خود را از دست داد. در روز ششم دستورات ستاد مشترک ارتش برای ترک مقاومت به دست سرلشکر شاه‌بختی فرمانده لشکر شش رسید که خشم او را برانگیخت و ناگزیر از ارتش کناره‌گیری کرد. سرلشکر شاه‌بختی در یادداشت استعفای خود تصریح کرده بود چنانچه جنگ را ادامه می‌دادیم قطعاً پیروز می‌شدیم.

حفاظت کامل از شهر و کمپانی نفت را به عهده می‌گیرند. پرسنل پاسگاه در پاسخ به او گفتند که تنها از مقام‌های مافوق دستور می‌گیرند و حال که فرمانده به شهادت رسیده باید منتظر تعیین تکلیف از فرماندهی ژاندرم‌ری مسجد سلیمان بمانند. آن‌ها تأکید کردند که به هیچ عنوان حاضر به خلع سلاح نیستند و ساختمان ژاندرم‌ری را به بیگانه تحویل نمی‌دهند. ژاندارم‌های غیور به روشنی می‌دانستند که در پیش روی آن‌ها دو راه بیشتر وجود ندارد. یا تسلیم دشمن شوند و به زندگی عادی ادامه دهند و یا از شرف سربازی و حیثیت وطن‌شان دفاع کنند و به درجه متعالی شهادت برسند. لذا با شلیک اولین گلوله یک سرباز هندی به سوی شیشه‌های پاسگاه، ژاندارم‌ها راه دوم را برگزیدند و تا آخرین گلوله از شرافت و سربلندی میهن دفاع کردند. در نتیجه این درگیری کوتاه دو تن از ژاندارم‌ها به نام‌های اسد مجیدی و باران جارودی زخمی شدند، که سرانجام درگیری پایان یافت. همچنین یکی آموزگار میهن دوست هفتگل نیز به نام آقای جناب در درگیری با سربازان هندی در مقابل مدرسه رودکی مجروح گردید.

بزرگسالان خوزستانی روایت کرده‌اند که غروب روز شهادت استوار گنجی و اشغال هفتگل، دلگیرترین غروب سوم شهریور گرم این شهر در آن سال بوده است. هم‌اکنون مزار این شهید گرانمایه به عنوان نمونه دیگری از قهرمانان ملی مدافع استقلال و تمامیت ارضی میهن در قبرستان هفتگل، سند افتخاری است برای کسانی که در آن شرایط سرنوشت‌ساز، همچون دولتمردان وقت به ناتوانی خود و قدرت دشمن نیندیشیدند و تا آخرین قطره خون مقاومت کردند.

هواپیماهای دشمن به فرودگاه هفتگل حمله کردند، دهکده‌ی سراسیمه خود را به منزل استوار گنجی رساند و این خبر را به او اعلام کرد. استوار گنجی بیدرنگ اسبش را زین کرد و به سمت فرودگاه تاخت. وقتی به فرودگاه رسید هواپیمای انگلیسی فرود آمده بودند و او رو در روی افسر انگلیسی و در برابر عمل واقع شده قرار گرفت. افسر اشغالگر به او گفت که سرزمین ایران به اشغال قوای متفقین در آمده و دولت نیز سقوط کرده است. سپس از او خواست که جانش را به خطر نیندازد و خلع سلاح شود و پاسگاه را تحویل نیروهای انگلیسی دهد. اما گنجی پاسخ دندان شکنی به او داد و گفت: من سرباز وطن هستم. مملکت ملک شاه نیست و من سرباز شاه نیستم. سرانجام میان آن دو درگیری لفظی بروز کرد که به درگیری فیزیکی کشیده شد و افسر انگلیسی کلت کشید و استوار گنجی را هدف آتش گلوله قرار داد که در دم به شهادت رسید. سرباز وظیفه نجف دهکردی نیز که گنجی را همراهی کرده بود، در جریان این درگیری از ناحیه پا مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به رغم انتقال به بیمارستان مسجد سلیمان و درمان تا پایان عمر با کمک عصا راه می‌رفت.

حمله غافلگیرانه نیروهای انگلیسی و کمبود نیروی نظامی خودی در هفتگل باعث شد کار اشغال این شهر مهم نفتی در فاصله نیمروز به پایان برسد. وقتی استوار گنجی به شهادت رسید، فرمانده قشون انگلیسی جلوی درب ژاندرم‌ری آمد و به معاون پاسگاه و ژاندارم‌های مستقر در آن گفت که از این پس به حضور پرسنل ژاندرم‌ری در هفتگل نیازی نیست و نظامیان انگلیس کار



خطوط راه‌آهن ایران برای انتقال تجهیزات به شوروی به تصرف قوای متفقین درآمد



هنگ یکم هوایی مستقر در پایگاه قلعه مرغی مأمور دفاع از آسمان پایتخت در برابر حمله احتمالی هواپیماهای دشمن بود. فرماندهی این هنگ را سرهنگ دوم محمد معینی و فرماندهی گردان یکم شکاری را سرگرد مصطفوی به عهده داشتند. این در حالی است که افسران و پرسنل سایر پادگان‌های مرکز به حالت آماده باش به سر می‌بردند و اجازه ترک پادگان‌شان را نداشتند. در روزهای سوم تا ششم شهریور به جز پرواز گشتی دو فروند از هواپیماهای هنگ مذکور در آسمان تهران در نوبت‌های تعیین شده اتفاق خاصی روی نداد.

ساعت ۱۳ روز ششم شهریور هنگامی که سرگرد مصطفوی افسران و افراد گردان را گرد هم آورده بود و برای آنان سخنرانی می‌کرد، ناگهان سروان یدالله امینی، رئیس شعبه اطلاعات هنگ با خودرو به محل سخنرانی نزدیک شد و پس از پیاده شدن به سوی سرگرد مصطفوی رفت. ایشان سخنرانی خویش را قطع کرد و منتظر اطلاع رسانی رئیس شعبه اطلاعات ماند. سروان امینی به سرگرد مصطفوی گفت: «جناب سرگرد! آمده‌ام به شما اطلاع دهم که حسب الامر، ترک مقاومت اعلام گردیده و از این پس از هرگونه تظاهرات خصمانه بایستی جلوگیری شود...» این خبر که بدون مقدمه اعلام شد، برای همه افسران و پرسنل پایگاه غیر مترقبه و ناراحت کننده بود. افراد حاضر که این دستور را شنیدند، بی اختیار مبهوت و سردرگم شدند.

اعلام این خبر نزدیک بود میان پرسنل پایگاه کشمکش و دو دسته‌گی به وجود بیاورد که سرگرد مصطفوی خطاب به رئیس شعبه اطلاعات هنگ گفت: «شاید فراموش کرده‌اید که ما مأمور دفاع

بمباران کردند و مردم بی‌دفاع را به خاک و خون کشیدند. انفجار ده‌ها تن بمب و آتش‌سوزی، موجب وحشت اهالی و فرارشان به روستاهای اطراف شد. در حقیقت آنچه ارتش ایران به خوبی تدارک دیده بود، تمرکز دو لشکر بزرگ و قدرتمند در تهران بود که شاید به وسیله آن‌ها بتوان اشغال تهران را به مدت چند روز به تاخیر بیندازد، ولی کاری از دست این دو لشکر هم ساخته نبود. به طور قطع می‌توان گفت آنچه در شهریور سال ۱۳۲۰ گریبانگیر کشورمان شد، نتیجه بی‌تدبیری و سوء مدیریت رضا شاه پهلوی و سایر دولتمردان ایران بود. ارتشی که با صرف هزینه‌های سنگین و تحمیل مشقت فراوان بر مردم ایران تجهیز شده بود، بدون کوچک‌ترین خدمتی به مردم، یک شبه متلاشی و سربازان آن آواره بیابان‌ها شده و کشور به راحتی در کام اشغالگران قرار گرفت.

آنچه در شهریور سال ۱۳۲۰ گریبانگیر کشورمان شد، نتیجه بی‌تدبیری و سوء مدیریت رضا شاه و سایر دولتمردان ایران بود. ارتشی که با صرف هزینه‌های سنگین و تحمیل مشقت فراوان بر مردم ایران تجهیز شده بود، یک شبه متلاشی و کشور به راحتی در کام اشغالگران قرار گرفت

داستان مقاومت ناکام در پایگاه هوایی قلعه مرغی

در روز سوم شهریور ۱۳۲۰ که قوای متفقین، کشورمان را از شمال و جنوب مورد تهاجم وسیع نظامی قرار دادند، سرتیپ احمد خسروانی فرماندهی نیروی هوایی را بر عهده داشت و

به طور تأکید می‌توان گفت که تنها لشکر شش خوزستان، لشکر ۱۱ گیلان و سپاه غرب مرکب از لشکرهای کردستان و کرمانشاه در روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ کارنامه خوبی در رویاروی با تجاوز متفقین از خود به یادگار گذاشتند. سپاه غرب از یگان‌های سواره نظام، توپخانه، دو گردان مهندسی، هنگ مختلط، هنگ آتشبار در کرمانشاه، سقز، صحنه، مهاباد، بانه و سردشت مستقر بودند. سرلشکر حسن مقدم مراغه‌ای از چند ماه قبل به اطلاعاتی از آنسوی مرز عراق دسترسی پیدا کرده بود و اطمینان داشت که حمله نیروهای انگلیسی به ایران به زودی آغاز می‌شود و این اطلاعات را به مرکز مخابره کرده بود.

در ساعت چهار بامداد سوم شهریور که حمله قوای انگلیسی از محور قصر شیرین و گیلانغرب شروع شد، سرلشکر حسن مقدم بی‌درنگ خود را به آنجا رساند و مقاومت یگان‌های آتشبار و پیاده نظام را فرماندهی کرد و این یگان‌ها به دشمن اجازه ندادند یک قدم پیشروی کنند. از لحظه شروع تجاوز تا شامگاه آن روز تعداد ۱۳۶ سرباز ایرانی شهید و زخمی شدند و متقابلاً به همین تعداد هم از نیروهای دشمن به هلاکت رسیدند. در نخستین روز از درگیری‌های نواحی غرب کشور یک افسر انگلیسی و ۲۴ سرباز هندی به هلاکت رسیدند. دلیران مردان ارتش ایران در جبهه غرب کشور نبردهای جدی و حماسی به نمایش گذاشتند. سرلشکر مقدم در روز چهارم شهریور به یگان‌ها دستور عقب نشینی از محور قصر شیرین - گیلانغرب تا گردنه چهار زبر در نزدیکی کرمانشاه را صادر کرد. منابع نظامی ارتش نقل کرده‌اند که مقدم می‌دانست که در مقابل نیروی مجهز دشمن توفیقی برای سربازان ایرانی وجود ندارد و به همین دلیل دستور عقب نشینی را صادر کرد.

در بامداد روز ششم شهریور دلیرمردان ارتش ایران تلفات سنگینی بر دشمن وارد کرده و تعدادی افسر و سرباز انگلیسی را به اسارت می‌گیرند. اما در شامگاه روز ششم شهریور تلگراف ترک مقاومت از سوی ستاد بزرگ ارتشتاران از تهران به دست سرلشکر مقدم رسید و فرماندهان سپاه غرب کشور طی تشریفات نظامی ذلت باری تسلیم ژنرال اسلیم فرمانده نیروهای مهاجم انگلیسی شدند و طبق نقل قول منابع گوناگون مقدم پس از تسلیم شدن سپاه غرب، خود نیز میدان را خالی گذاشت و ناپدید شد.

بر اساس توافق که بین فرماندهان ارتش‌های شوروی و انگلیس صورت گرفته بود، شامگاه ششم شهریور در قزوین با یکدیگر ملاقات و تصمیماتی برای پیشروی به سوی تهران و اشغال پایتخت اتخاذ کردند، بامداد روز بعد هواپیماهای شوروی شهرهای زنجان و همدان را به شدت



ستوان یکم خسروی: مأمور تدارک سوخت. ستوان دوم واثق: مأمور بازداشت سرتیپ احمد خسروانی و سرهنگ دو معینی. ستوان دوم وظیفه کیا، افسر بهداری: مأمور انتقال مجروحان.

استوار ابراهیم شوشتری: مأمور پرواز شناسایی آسمان پایتخت.

استوار محمد امیر حمزه: افسر نگهبان موقع عملیات.

همچنین قرار شد خودروی سرتیپ خسروانی برای حمل مجروحان اختصاص داده شود.

افسران و درجه داران که در دفتر سروان وثیق تجمع کرده بودند، پس از ابلاغ مأموریت‌ها، متفرق شدند و هر یک برای استراحت به آسایشگاه خود رفت.

بامداد هشتم شهریور، بعد از صرف صبحانه در باشگاه هنگ، شیپور جمع به صدا در آمد و افسران و پرسنل پایگاه به سرعت در محوطه هنگ جمع شده و در دو ستون منظم به انتظار ورود فرمانده هنگ ایستادند. اطلاع رسیده بود که سرهنگ دوم معینی فرمانده هنگ می‌خواهد برای افسران و پرسنل درباره تحولات جاری کشور سخنرانی کند. ستوان یکم سجادی به نشانه ورود فرمانده هنگ فرمان خبردار اعلام کرد. سرهنگ معینی بعد از فرمان آزاد اظهار داشت: «امروز با شما صحبت دارم و بهتر است همگی دور من حلقه بزنید و گوش کنید. وقتی بنابر مقتضیات، مأموریت داشتیم که مسلح شده و در مقابل هرگونه حمله احتمالی مقاومت نماییم، حال از طرف مقامات امر شده که مقاومت را ترک کرده و از استعمال اسلحه خودداری کنیم. بنابراین گوشزد می‌نمایم که ممکن است تا یک ساعت دیگر چتربازان ارتش شوروی وارد فرودگاه شده و نیروی موتوریزه آن‌ها وارد هنگ شوند. همان طور که خاطر نشان کردم هیچ کدام از شما حق استعمال اسلحه ندارید. کلید اسلحه‌خانه در اختیار سروان وثیق است و شما موظف هستید اسلحه خود را فوری تحویل ایشان دهید».

سروان وثیق که با لباس پرواز در جمع افسران ایستاده بود و به سخنان فرمانده هنگ گوش می‌داد، وقتی مأموریت جدید خود را شنید، با لبخندی دستورات سرهنگ معینی را تأیید کرد و با صدای بلند که نشانی از تصمیم راسخ داشت، گفت: «جناب سرهنگ! اطاعت می‌شود، الساعه اسلحه‌ها را تحویل می‌گیرم». از پایان سخنان سرهنگ معینی لحظاتی نگذشته بود که صدای طبل گروه پاسدارخانه به نشانه ورود سرتیپ خسروانی فرمانده وقت نیروی هوایی به پادگان به گوش رسید. خسروانی به همراه سرگرد افخمی پس از ورود به پایگاه قلعه مرغی با خودروی شخصی

از صحت آن اطمینان یافت، ناگزیر رو به افسران گردان کرد و گفت: «بچه‌ها، طبق دستور رسیده مأموریت ما خاتمه یافته است. خواهش می‌کنم خونسردی خود را حفظ کنید تا ببینم چه پیش می‌آید...».

در نیمه شبی که فردای پر ماجرای در هنگ یکم هوایی قلعه مرغی در پی داشت، همه پرسنل به جز عوامل نگهبانی، به خواب شیرین رفته بودند. ولی در بخشی از هنگ به نوعی فعالیت پنهانی جریان داشت. در آن شب تعدادی از افسران و درجه داران جوان در دفتر سروان احمد وثیق فرمانده گروه یکم از گردان یکم شکاری گردم آمده تا برای مقاومت در برابر دشمن تجاوزگر نقشه بکشند. هر یک از شرکت کنندگان جلسه اوضاع نابسامان جاری کشور را بازگو می‌کرد. سرانجام با جدی پنداشتن شایعات منتشر شده در سطح شهر نتایج غلطی گرفته شد. ستون پنجم دشمن شایع کرده بود که ستاد جنگ، تهران را تخلیه کرده و به اصفهان انتقال یافته و پایتخت را برای اشغال قوای بیگانه رها ساخته است. افسران جوانی که در دفتر سروان احمد وثیق جلسه تشکیل داده بودند، بر مبنای شایعات بی اساس تصمیم گرفتند دستور ترک مقاومت را نادیده بگیرند و با هرگونه تجاوز هوایی دشمن برخورد نمایند و نشانه‌های فداکاری و میهن دوستی ایرانی را به نمایش بگذارند. لذا پس از موافقت دستجمعی حاضران با این تصمیم، مسئولیت‌ها و مأموریت‌های «گروه مقاومت» به شرح زیر تعیین و ابلاغ گردید:

سروان احمد وثیق: فرمانده عملیات.

سروان نور بهشت: مأمور تدارک اسلحه و مهمات.

ستوان یکم سجادی: فرمانده داخلی پادگان هنگام

عملیات.

از پایتخت و حفاظت از جان و مال مردم بیگانه هستیم. در این صورت چگونه می‌توانیم به دستور شفاهی ترتیب اثر داده و از انجام چنین مأموریت با اهمیتی سرباز زنیم؟ بنابراین دستور شفاهی در این مورد قابل اجرا نیست و من به هیچ وجه نمی‌توانم به دستور شفاهی ترتیب اثر بدهم. به محض نزدیک شدن هواپیماهای بیگانه به آسمان پایتخت، من و خلبانان گردان طبق دستور العمل برای دفاع از شهروندان پرواز خواهیم کرد. چون ما برای پشتیبانی از مردم در چنین شرایطی آموزش دیده و آماده شده‌ایم. اگر مقامات کشور از ما می‌خواهند در برابر هواپیماهای بیگانه عکس العمل نشان ندهیم، باید کتبی دستور دهند و نه شفاهی...».

افسران و پرسنل پایگاه با ملاحظه واکنش فرمانده گردان، نسبت به او ابراز احساسات کرده و سروان امینی که وضع را چنین دید، به محل کارش مراجعت کرد. لحظاتی نگذشت که سر و کله سروان امینی دوباره پیدا شد و این بار ابلاغیه کتبی با امضای سرهنگ دو معینی، فرمانده هنگ مبنی بر لزوم ترک مقاومت تقدیم سرگرد مصطفوی کرد. ایشان دستور کتبی فرمانده هنگ را چند بار با شک و تردید بالا و پایین کرد و مطابقت امضای آن را مورد دقت قرار داد و چون

در بخشی از هنگ یکم هوایی قلعه مرغی به نوعی فعالیت پنهانی جریان داشت. در آن شب تعدادی از افسران و درجه داران جوان در دفتر سروان احمد وثیق فرمانده گروه یکم از گردان یکم شکاری گردم آمده تا برای مقاومت در برابر دشمن تجاوزگر نقشه بکشند

خود، بی‌درنگ به طرف سرهنگ معینی رفت و از او پرسید: سرهنگ! دستورات را ابلاغ کردی؟ سرهنگ پاسخ داد: بله قربان! او با شنیدن پاسخ مثبت فرمانده هنگ، خطاب به سایر افسران اظهار داشت: «بچه‌ها بروید و خونسرد و آرام باشید».

اکثریت افسران جوان و دلسوز کشور از شنیدن سخنان فرمانده وقت نیروی هوایی متأثر و ناراحت شدند. شاید افراد معدودی از خود بی‌تفاوتی نشان دادند. در آن لحظه وقتی سروان احمد وثیق زمینه روحی اکثریت افسران را برای انجام نقشه افسران مقاوم مساعد دید، با اشاره دست همه را به سمت محوطه گلکاری شده جلو دانشکده دیدبانی دعوت کرد. سرتیپ خسروانی که از دور ناظر صحنه بود، هرگز تصور نمی‌کرد که این حرکت، ماجرای غیرمنتظره در پی دارد. خوشبینانه گمان کرده بود که سخنانش مؤثر افتاده و افسران می‌روند تا خونسرد و آرام باشند. آنگاه سروان وثیق خطاب به افسران سردرگم گفت: «دوستان، آیا حاضرید برای میهن‌تان جانفشانی کنید؟ اگر شما غیرت دارید، نباید در چنین شرایط حساسی دست روی دست بگذارید و بی‌تفاوت باشید. مرد باید برای هر پیشامد ناگواری چاره اندیشی کند. گفته‌اند که چتربازان شوروی تا ساعتی دیگر وارد پایگاه می‌شوند و ناموس و وطن عزیزمان مورد تاخت و تاز اجنبی قرار می‌گیرد. دوستان، بیاید همگی اسلحه به دست گرفته و مقاومت کنیم. کلید اسلحه خانه هم نزد من است. آیا حاضر به مقاومت هستید؟».

افسران پایگاه که در جلسه نیمه شب پیش شرکت داشتند، با شنیدن سخنان سروان وثیق بلافاصله آمادگی خود را اعلام داشته و به تشویق و تحریک سایر پرسنل پرداختند. گویا همگی با پیشنهاد مقاومت مسلحانه در برابر تجاوز اجنبی به میهن نظر موافق نشان دادند و ایشان با توجه به موافقت

آنان بار دیگر خطاب به حاضران گفت: «دوستان، در نخستین گام باید سرتیپ خسروانی و سرهنگ معینی دستگیر شوند. فراموش نکنید که این اقدام باید بدون سر و صدا و با سرعت انجام گیرد. به آن‌ها بگویید که مقتضیات کشور با آزاد بودن شما سازگار نمی‌باشد. آن‌ها را پس از دستگیری چند ساعتی در اتاق فرماندهی زیر نظر بگیرید. سروان وثیق بلافاصله این پرسش را مطرح کرد که چه کسی برای این کار داوطلب می‌شود؟». استوار خلبان ابراهیم شوشتری بی‌درنگ آمادگی خود را اعلام کرد. سرانجام چهار درجه‌دار داوطلب تعیین شدند، تا به فرماندهی ستوان دوم واثق مأموریت دستگیری خسروانی و سرهنگ دو معینی را انجام دهند.

ستوان واثق پس از دریافت دستور سروان وثیق، سلاح کمربندی خود را به دست گرفت و به همراه چهار استوار داوطلب به سوی سرتیپ خسروانی رهسپار گردید. سرتیپ خسروانی که در محوطه هنگ با سرگرد افخمی مشغول صحبت بود. ناگهان صدای آمرانه ستوان واثق را شنید که سلاح به دست فریاد زد: «تیمسار، دست‌ها بالا!». در همان لحظه سرهنگ معینی موقع را مغتنم شمرد و از هنگ خارج شد. ولی سرگرد افخمی در حمایت از سرتیپ خسروانی خطاب به ستوان واثق فریاد زد: «احمق به تیمسار اهانت نکن!» واثق هم بی‌درنگ پاسخ داد: «خفه شو، تو خائن هستی». سرگرد افخمی وقتی وضع را چنین دید، دست به سلاح کمربندی برد، ولی پیش از تیراندازی، ستوان واثق با فشار روی ماشه کلت گلوله‌ای به سوی افخمی شلیک کرد که به دست راست او اصابت کرد. دست راست افخمی لرزید و کلت را با دست چپ گرفت و آماده شلیک شد. ولی واثق پیش دستی کرد و دو گلوله دیگر پی در پی شلیک کرد، که یکی به گردن افخمی خورد و دومی از کنار گونه او رد

شد. به این ترتیب سرگرد افخمی مجروح گردید و به زمین افتاد. بلافاصله دو نفر از گروه مقاومت او را روی دست گرفته داخل خودرو سرتیپ خسروانی گذاشته و به بیمارستان انتقال دادند. آنگاه سایر افراد گروه مقاومت، طبق مأموریت‌های تعیین شده خود را آماده گام‌های بعدی کردند.

سروان وثیق پس از روی دادهای شتابان داخل پایگاه، تصمیم گرفت پس از تبادل نظر با افسران هم‌دست، اعلامیه‌ای به عنوان «اعلامیه گروه مقاومت» که متن آن را از پیش تنظیم کرده بود. تکثیر و برای اطلاع اهالی پایتخت به وسیله هواپیما در سطح شهر پخش کند. ولی پس از تبادل نظر با افسران یاد شده، قرار شد پیش از اقدام به پخش اعلامیه، یک پرواز شناسایی در آسمان تهران انجام گیرد. در اجرای این تصمیم استوار شوشتری و استوار سوادکوهی با دو فروند هواپیما به پرواز در آمده و پس از بازگشت و فرود اطلاع دادند که در شهر خبری نیست، ولی چند زرهپوش را در حال حرکت به سوی پایگاه دیده‌اند.

سروان وثیق پس از روی دادهای شتابان داخل پایگاه، تصمیم گرفت پس از تبادل نظر با افسران هم‌دست، اعلامیه‌ای به عنوان «اعلامیه گروه مقاومت» که متن آن را از پیش تنظیم کرده بود. تکثیر و برای اطلاع اهالی پایتخت به وسیله هواپیما در سطح شهر پخش کند

چون سروان حمید ناصری و سروان یدالله امینی که صبح همان روز از پایگاه قلعه مرغی خارج شده و به وسیله خودرو کرایه خود را به ستاد جنگ در باشگاه افسران ارتش در خیابان سوم اسفند رسانده بودند، جریان مقاومت افسران پادگان قلعه مرغی را فاش کردند. فرمانده ستاد جنگ به محض آگاهی از این ماجرا، به وسیله تلفن با سرلشکر بوذرجمهری فرمانده لشکر یکم تماس گرفت و دستور سرکوبی عوامل مقاومت در پایگاه قلعه مرغی را صادر کرد. در ضمن به یگان پدافند هوایی هم دستور داده شد تا هواپیماهای خودی را که در آسمان پایتخت پرواز می‌کنند، هدف گیری کنند. بوذرجمهری با دریافت دستور ستاد جنگ، گروهان زرهپوش لشکر یکم را مأمور سرکوب افسران نیروی هوایی کرد. سروان انصاری فرمانده گروهان زرهپوش در اجرای این مأموریت، با چند زرهپوش راهی پایگاه قلعه مرغی شد. سرانجام دیری نپایید که ستون زرهپوش‌ها وارد پایگاه گشت و بر گروه افسران مقاوم کم تجربه که طرحی نسنجیده به مورد اجرا گذاشته بودند چیره شد و آنان را بازداشت کرد. ■



■ کامیون‌های حامل آذوقه و تجهیزات نظامی اشغالگران انگلیسی در حوالی تهران

راهن آهن میانه - زنجان بوده است. متأسفانه در این درگیری نیروهای ژاندارم به استثنای یک نفرشان شهید شدند. ژاندارمی که زنده مانده بود، به شدت مجروح شده و روانه روستای آچاچی شده بود. آنگاه اهالی روستا او را در آغوش گرفته و با وسایل ابتدایی تحت درمان قرار دادند. گویا نظامیان ارتش سرخ ژاندارم زخمی را تحت تعقیب قرار دادند، ولی نتوانستند به او دسترسی پیدا کنند. مردم روستای آچاچی ابراز علاقه می‌کنند، از علت مبادله آتش چند ساعته در منطقه آگاه شوند و ژاندارم مجروح آن‌چه را که اتفاق افتاده برای بزرگ سالان روستا شرح می‌دهد. آقای صادقی از اهالی آچاچی تنها کسی بوده که از جزئیات واقعه از زبان ژاندارم مجروح اطلاعات مستند داشته که متأسفانه ایشان هم چند سال پیش فوت کرده است. خوشبختانه مرحوم صادقی قبل از فوت درباره جزئیات درگیری بین نیروهای ژاندارم و قوای شوروی با برخی از مسئولان میانه مصاحبه کرده و مصاحبه ایشان را در اختیار دارم. ناگفته نماند که ژاندارم مجروح هم بعد از گذشت چند روز بر اثر شدت مجروحیت، به درجه رفیع شهادت نایل شد. گویا این شهید تنها چند روزی زنده مانده تا پیام مظلومیت مدافعان حریم سرزمین پاک و مقدس ایران را به گوش مردم برساند.

در اسناد تاریخی آمده است که رضا شاه روز سوم شهریور دستور آتش بس و ترک مقاومت صادر کرد. بفرمایید که این درگیری در چندمین روز شهریور اتفاق افتاد؟ آیا این شهدا مانند شهدای جلفا از دستورات رضا شاه سرپیچی کردند، یا غافلگیر شدند؟ در ارتباط با این واقعه که به شهادت ۱۸ ژاندارم منجر شد، دو روایت وجود دارد. همان‌طور که در مورد شهدای جلفا دو روایت وجود دارد. درباره ژاندارم‌های شهید جلفا من تحقیق کردم و به این نتیجه رسیدم که دستور ترک مقاومت به آن‌ها رسیده بود، ولی داوطلبانه در کنار پل فلزی به مدت نیم روز مقاومت کردند. در مورد شهدای میانه باز دو روایت وجود دارد. یک نقل قول وجود دارد که دستور العمل عقب نشینی هنوز

این سلحشوران در پی رو به رو شدن با اشغالگران، تصمیم جدی برای مقاومت و جنگ با متجاوزان گرفتند و قهرمانانه از میهن‌شان دفاع کردند. این روایت و خاطراتی که در مورد ستوان مجتهدی و همراهانش بازگو شده مستندتر به نظر می‌رسد. شکی نیست که درگیری این ۱۸ ژاندارم پس از برخورد با متجاوزان قطعی بود



رادمردان ژاندارمی با اراده خود به پیشواز شهادت رفتند

تشریح چگونگی شهادت ۱۸ ژاندارم در میانه در روایتی با اشغالگران در گفت و گو با میکائیل رسول زاده دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

آنگونه که مسئولان بنیاد شهید میانه اطلاع دادند، جنابعالی درباره شناسایی هویت و چگونگی شهادت تعدادی از عزیزان ژاندارم در روایتی با قوای شوروی در شهریور سال ۱۳۲۰ تحقیق می‌کنید. تا کنون در این کار داوطلبانه چه نتیجه‌ای گرفته‌اید؟

بحث شهادت ۱۸ تن از پرسنل غیور ژاندارم در منطقه قافلانکوه در نزدیکی شهرستان میانه به رویدادهای بعد از سوم شهریور سال ۱۳۲۰ ارتباط دارد. در واقع حدود ۱۸ ژاندارم به فرماندهی ستوان عطاء الله مجتهدی در صد پیوستن به یگان خودشان بودند، که توسط نیروهای مهاجم شوروی در حال حرکت به سمت تهران غافلگیر و برخورد کردند و با متجاوزان درگیر شدند. ظاهر امر این است که شهدای مزبور جمعی یگان زرهی بودند و گویا ستوان مجتهدی از فرماندهان وقت نیروی هوایی بوده است. درگیری در نزدیکی روستای آچاچی که گذرگاه ارتباطی جاده‌ای و ریلی تبریز به تهران را تشکیل می‌دهد، به وقوع پیوست. تا لحظاتی دیگر که از منطقه دیدن می‌کنید، ملاحظه خواهید کرد که صحنه درگیری بین جاده اسفالت و خط



درآمد

در فاصله یک کیلومتری جنوب روستای آچاچی، در دامنه ارتفاعات قافلانکوه در شرق شهرستان میانه و در کشتزارهای گندم منطقه تلی از خاک وجود دارد، که نشانی از افتخارات تاریخی دلاور مردان این مرز و بوم را در دل خود جای داده است. پژوهشگران میانه‌ای نقل کرده‌اند که نیروهای ارتش سرخ شوروی در شهریور سال ۱۳۲۰ هنگام پیشروی به سمت تهران با مقاومت جانانه تعدادی از نیروهای ژاندارم در میانه رو به رو شدند. در آن روزهای خون و آتش که حیثیت و ناموس کشور عزیز در گرو فداکاری و از جان گذشتگی مردان غیور قرار داشت، تعداد ۱۸ تن شیر مرد ایرانی در مقابل ماشین جنگی قوای متجاوز شوروی ایستادند و صحنه‌های حماسی کم نظیر از خود به یادگار گذاشتند. شاهد یاران ضمن دیدار از مزار شهدای گمنام سلحشوران ژاندارم در دامنه قافلانکوه به همراه میکائیل رسول زاده از شهروندان میانه گفت و گویی را با ایشان به عمل آورده که با هم می‌خوانیم:



با توجه به شناخت قبلی که از این مقبره داشتیم، در سال ۱۳۹۰ در صدد بازسازی و احیای آن برآمدیم که متأسفانه تاکنون موفق به این کار نشده‌ام. با وجودی که اسناد کامل و مشخصات شهدا وجود دارد و سئوان شهید عطاء الله مجتهدی یک چهره شناخته شده نیروی هوایی است

در روز پنجم شهریور ۱۳۲۰ با ۱۷ ژاندارم در حین دفاع از استقلال میهن در قافلانکوه شهید و در این مکان دفن گردیده است. ساختمان این قبر از وجوه هدایای ملت ایران انجام یافت. بتاريخ بیست و سیم (سوم) شهریور ۱۳۲۶. هر چند مقاومت مردم ایران در برابر قوای اشغالگر متفقین در شهریور ۱۳۲۰، در جریان جنگ جهانی دوم سازمان یافته نبوده است. ولی این مقاومت به مرور زمان و به رغم فروپاشی ارتش نوپای ایران، به اوج رسید و سرانجام سرزمین آذربایجان را از لوث وجود اشغالگران پاک کرد. با این وصف، دلاوری‌های ژاندارم‌های شهید قافلانکوه میانه که به طور خود جوش در مقابل دشمن ایستادگی کردند، می‌توان آن را صحنه افتخار آمیزی در قالب نبرد نابرابر توصیف کرد. آن‌ها در آن مرحله سرنوشت ساز در سایه سردرگمی دربار سلطنتی و درماندگی سپه سالار قدر قدرت، صحنه‌های پرشور حماسی از مقاومت شجاعانه و افتخار آمیز از خود به یادگار گذاشتند. بنابر این شایسته است مسئولان جمهوری اسلامی برای قدردانی از این عزیزان فداکار، به تجدید بنای مزارشان اقدام نمایند.

جناب‌عالی به هويت شهيد مجتهدی اشاره کردید. آیا از هويت و زادگاه ساير شهدای این واقعه سند و مدرک در اختیار دارید؟

شده بود، از بین رفتند، یا غارت شدند. لذا با این کار غیر مسئولانه ستون‌ها و سنگ قبرها شکسته شد و این ساختمان از بین رفت. در حقیقت تخریب این یادمان ملی و تاریخی که گنجی گران در دل خویش نهفته دارد، حکایت رشادت‌ها و از جان گذشتگی‌های فرزندان دلیر این ملت را برای مدتی به فراموشی سپرد. شهیدانی که از حریم مرزهای سرزمین مقدس ایران و ناموس میهن به دفاع برخاسته بودند.

در این چند سال گذشته هیچ مسئولی از ارگانی، نهادی، اشخاصی پیدا نشد، به این مکان ارزشمند رسیدگی کند؟

با توجه به شناخت قبلی که از این مقبره داشتیم، در سال ۱۳۹۰ در صدد بازسازی و احیای آن برآمدیم که متأسفانه تاکنون موفق به این کار نشده‌ام. با وجودی که اسناد کامل و مشخصات شهدا وجود دارد و سئوان شهید عطاء الله مجتهدی یک چهره شناخته شده نیروی هوایی است، ولی متأسفانه هیچ کسی تاکنون حاضر به همکاری نشده است. ببینید از سال ۱۳۲۶ بر سنگ مزار فرمانده دسته ژاندارمیری شهید مجتهدی عبارتی نورانی حک شده که هر کلمه‌اش غیرت مردان وطن دوست را نسل به نسل به جوش می‌آورد: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ... آرامگاه شادروان سئوان عطاء الله مجتهدی که در راه انجام وظیفه

به دست‌شان نرسیده بود. عده‌ای هم گفته‌اند که دستور ترک مقاومت به آن‌ها رسیده بود و در حال پیوستن به یگان خود بودند. همانگونه که ملاحظه خواهید کرد منطقه قافلانکوه یک گذرگاه استراتژیک است که استان آذربایجان را به زنجان و سپس به تهران وصل می‌کند. لذا این شهدا در مسیر حرکت قوای شوروی به سوی تهران، برخورد کردند، که میان‌شان جنگ و درگیری بروز کرد و سرانجام به شهادت آنان منجر گشت.

نکته دیگری که از اظهارات مرحوم صادقی و از شاهدان عینی واقعه برداشت کردم چنین است که این سلحشوران در پی رو به رو شدن با اشغالگران، تصمیم جدی برای مقاومت و جنگ با متجاوزان گرفتند و قهرمانانه از میهن‌شان دفاع کردند. این روایت و خاطراتی که در مورد سئوان مجتهدی و همراهانش بازگو شده مستندتر به نظر می‌رسد. شکی نیست که درگیری این ۱۸ ژاندارم پس از برخورد با متجاوزان قطعی بود. برداشت شخصی من این است ژاندارم‌های شهید که نتوانستند به یگان خود ملحق شوند، انگار داشتند به پیشواز شهادت می‌رفتند. با وجودی که حدود ۷۵ سال از این حادثه گذشته است، اما به هر حال اسناد زیادی در این باره وجود دارد و مصاحبه‌هایی با شاهدان عینی به ثبت رسیده است. در خصوص روز شهادت این عزیزان باید گفت که تاریخ مشخص و دقیق شهادت‌شان روز پنجشنبه، پنجم شهریور سال ۱۳۲۰ بوده است. چون قوای متجاوز شوروی روز سوم همان ماه از مرز جلفا وارد آذربایجان شدند و برای عبور از شهرهای میان راه همچون مرند و تبریز تا رسیدن به میانه به دو روز زمان نیاز داشتند.

هنگامی که به دامنه قافلانکوه رسیدیم، با تلی از خاک با یک کتیبه بزرگ سنگی مواجه شدم. گویا بر مزار این شهیدان عمارتی وجود داشته که اکنون به تلی از خاک تبدیل شده است. وقتی علت تخریب مقبره این عزیزان را از آقای رسول زاده جويا شدم، با اندوه و افسوس چنین جواب داد:

افراد خیرخواهی در سال ۱۳۲۶، حدود یکسال بعد از فروپاشی حکومت فرقه دمکرات در آذربایجان، برای این شهیدان گمنام مقبره‌ای نفیس و آبرومندانه ساختند. افراد بزرگسال منطقه وجود چنین مقبره‌ای را به یاد دارند. افرادی نیز که هم‌سن و سال من هستند، مقبره را دیده‌اند. ولی متأسفانه بنا به دلایل مختلف از جمله عدم مشخص بودن مالک زمین و نبود متولی مشخص، ساختمان مقبره به مرور زمان توسط کشاورزان منطقه تخریب و زمین آن شخم زده شد. کتیبه‌های نفیسی که روی قبور شهدا گذاشته



در واقع اسناد کامل این عزیزان در نیروی هوایی به نام شهدای نیروی هوایی نگهداری می‌شود. اسناد مربوط به شهید ستوان مجتهدی و عکس و درجه او که در واقع فرمانده گروه بوده مشخص است. ولی هویت بقیه سربازها متأسفانه مشمول مرور زمان شده و اطلاعات دقیقی در موردشان وجود ندارد. ولی تعدادشان و آن شهیدی که قبلاً مجروح و به روستای آچاچی پناه برده در خاطرات شفاهی اهالی آچاچی ضبط شده و موجود است. ناگفته نماند که از مجموع ۱۷ سنگ مزار سایر شهیدان فقط یک سنگ سالم به چشم دیده می‌شود و تکه‌های متلاشی شده سنگ‌های دیگر تا شعاع ده متری محل اصلی پراکنده شده‌اند.

نشان از موقعیت استراتژیک بودن منطقه دارد. پس از بازدید از مزار شهدای میانه، تعدادی از پل‌های منطقه را به شما نشان خواهیم داد. پل راه آهن میانه در طول جنگ‌های مختلف گذشته مورد تعرض دشمنان قرار گرفت. اصولاً یکی از پل‌های راه آهن میانه به نوعی ورسک دوم نامیده شده است. چون این پل که خط ریلی ایران به طرف شمال غرب و اروپا از آن می‌گذرد و روی رودخانه قزل اوزون قرار دارد، در دوران جنگ تحمیلی چند بار مورد تعرض هواپیماهای متجاوز عراقی قرار گرفت، ولی به برکت وجود پدافند قوی در ارتفاعات اطراف آسیبی به پل وارد نیامد. یکی از پل‌های سنگی روی رودخانه قزل اوزون که «پل دختر» نامیده می‌شود و سابقه تاریخی طولانی دارد، در سال ۱۳۲۴ توسط عوامل فرقه دمکرات با بمب و مواد منفجره تخریب شد، که آثار این جنایت بر روزگار سیاه حکومت دست نشانندگان شوروی گواهی می‌دهد. این پل در فاصله ده کیلومتری جنوب میانه قرار دارد. شاید یکی از دلایل اشغال ایران توسط متفقین، استفاده از خطوط راه آهن و جاده‌های ایران برای رساندن نیرو و تجهیزات از عراق و خلیج فارس به شوروی بوده است. چون واگن‌های برجای مانده از دوران جنگ در ایستگاه راه آهن میانه این مقوله را تأیید می‌کند. اشغالگران در آن زمان خط آهن تبریز - اهواز و جاده‌های ارتباطی میانه را «پرشین کریدور»

نامیده بودند.

اولین لحظات اشغال شهر میانه توسط اشغالگران ارتش سرخ چگونه گذشت؟

در حقیقت هنوز خاطره روزهای شوم و تلخ تجاوزگری و اشغال در اذهان برخی از کهنسالان ایران زمین وجود دارد. هنوز زنده هستند کسانی که صحنه‌های دلخراش بمباران شهر میانه و کشتار مردم بی‌دفاع را به یاد دارند. افزون بر شهادت ۱۸ ژاندارم دلاور، ده‌ها تن از افراد غیر نظامی نیز در اولین ساعت جنگ و تجاوز به شهادت رسیدند. یکی از شاهدان عینی نقل کرده که در جریان بمباران‌های روز سوم شهریور ۱۳۲۰ حدود ۴۰ میانه‌ای غیر نظامی کشته شدند. مردم شهر از ترس‌شان به روستاهای اطراف پناه بردند و شاید در آن روز کمتر از یکصد شهروند در میانه مانده بودند.

واکنش و قیام مردم و روحانیت میانه در برابر اشغالگران شوروی و حکومت فرقه دمکرات از چه تاریخی آغاز شد؟

البته با آغاز یورش قوای ارتش سرخ به ایران ما شاهد اتفاقات خونین زیادی بودیم. مبارزات مردم میانه به رهبری روحانیت بر ضد اشغالگران و علیه حکومت فرقه دمکرات انکار ناپذیر است. ولی با ورود نیروهای دولتی در آذر ماه سال ۱۳۲۵ به میانه در پرتو قیام همگانی مردم آذربایجان عوامل شوروی فرار کردند و اوضاع منطقه تا چند سال آرام گشت.

آخرین سخن شما درباره شهدای جنگ جهانی دوم؟

من معتقدم که مردم و مسئولان کشور به عنوان وارثان همه شهدای سرزمین ایران وظیفه دارند که شهیدان پنجم شهریور ۱۳۲۰ کل کشور را با شهیدان هشت سال دفاع مقدس یکسان بدانند و برای گرامیداشت یاد و خاطره و مزارشان اقدام شایسته به عمل آورند. شکی نیست که خون شهدای قافلانکوه که با خون شهیدان کردستان و نخلستان‌های سوزان اروند پیوست هیچ تفاوتی ندارد. ■

افزون بر شهادت ۱۸ ژاندارم دلاور، ده‌ها تن از افراد غیر نظامی نیز در اولین ساعت جنگ و تجاوز به شهادت رسیدند. یکی از شاهدان عینی نقل کرده که در جریان بمباران‌های روز سوم شهریور ۱۳۲۰ حدود ۴۰ میانه‌ای غیر نظامی کشته شدند

فضای ژئوپولیتیکی منطقه میانه در مدت پنج سالی که استان آذربایجان در اشغال شوروی و حکومت فرقه دمکرات قرار داشت، چگونه بود؟

منطقه میانه یکی از مناطق سوق الجیشی و ارتباطی میان آذربایجان و جنوب استان است. در طول تاریخ گذشته و در دوران معاصر یکی از راه‌های اصلی ورود به آذربایجان میانه بوده است. راه‌های ارتباطی از قبیل جاده و خط راه آهن و پل‌های سوق الجیشی که در این منطقه ساخته شده



مقره تخریب شده ۱۸ شهید ژاندارمی در دامنه قافلانکوه در جنوب میانه

شوروی از مبارزات عشایر دشت ارسباران کینه به دل داشت



درآمد

روز سوم شهریور ۱۳۲۰ برای منطقه ارسباران، روزی حماسی و فراموش ناشدنی است. قوای شوروی پس از گذشت از پل خدا آفرین، از مسیر شهر کلبر، خود را به شهرستان اهر رسانده و از آنجا در سایر نقاط پراکنده شدند. هواپیماهای دشمن، شهروندان در حال خواب این مناطق را بمباران کردند، که فقط در یک مورد تعداد ۹۰ تن از اهالی اهر به شهادت رسیدند. گویا متجاوزان از سوابق مبارزاتی مردم دشت ارسباران با قوای روسیه تزاری و پس از آن با ارتش سرخ شوروی کینه به دل داشتند. آیت الله حاج سید کاظم طباطبائی کوه کمری اهری معروف به مجتهد اهری، با بسیج عشایر منطقه در مقابل اهداف شوم شوروی مردانه ایستاد. در همان شرایط عبد الله خان محمد خانلو، رئیس ایل محمد خانلوی، رضا قلی خان محمد خانی و فرزندش شهید عالیشان محمد خانی، شهیدان طالب و عبد الله قره باغی، موسی خان معروف به «همای»، علی عباس خمارلو علیه قوای ارتش سرخ در منطقه ارسباران قیام کردند و با شبه نظامیان فرقه دمکرات در منطقه ارسباران درگیر جنگ شدند و به درجه شهادت نایل آمدند. شهیدان یاد شده که از سالها پیش در نوار مرزی رود ارس با روسها می جنگید در مدت پنج ساله اشغال آذربایجان با سوارکاران مسلح خود، روزگار کمونیستها را سیاه کردند و در جنگهای متعددی آنان را به زانو در آوردند. ولی در سال ۱۳۲۴ که فرقه دمکرات به رهبری میر جعفر پیشه‌وری بر اوضاع مسلط شد، قوای شوروی عرصه را بر مبارزان ارسباران تنگ کردند و پس از دستگیری‌شان به تبریز انتقال داده و به طرز فجیعی به شهادت رساندند. بهزاد محمد خانی نوه شهید عالیشان محمد خانی در گفت و گو با شاهد یاران، روی دادهای آن مرحله از تاریخ آذربایجان را شرح داده که با هم می خوانیم:

رضا قلی خان محمد خانی به همراه فرزندش شهید عالیشان محمد خانی به همراه هم‌زمان شهیدش طالب و عبد الله قره باغی، موسی خان معروف به «همای»، علی عباس خمارلو، عبد الله خان محمد خانلو، علیه قوای ارتش سرخ در منطقه ارسباران قیام کردند و به شهادت رسیدند

عوامل کمونیست شوروی در آذربایجان به آگاهی می‌رسانم: به دلیل قرار داشتن منطقه ارسباران در نقطه صفر مرزی، همیشه آماج حملات قوای روسیه و بعد از آن ارتش سرخ شوروی بوده است. همین موقعیت از امتیاز مثبتی برای پرورش راد مردانی مؤمن، معتقد و میهن پرست علیه استبداد داخلی و قوای خارجی برخوردار بوده است. به جرأت می‌توانم بگویم که ارسباران به لطف موقعیت مرزی همواره در مبارزه با بیگانگان پیشتاز بوده، که شاید سایر نقاط ایران از این موارد کمتر شاهد بوده است. البته در تمام نقاط ایران چنین موقعیت‌هایی وجود داشت، ولی با مقداری فراز و نشیب. به دلیل این که اجداد رضا قلی خان محمد خانی، در دوران جنگ‌های اول و دوم ایران و روس، یعنی در زمان فتحعلی شاه قاجار در ستاد فرماندهی عباس میرزا حضور داشتند، در خانواده‌ای تربیت یافتند و بزرگ شدند که روحیه میهن پرستی، مبارزه با استبداد و بیگانه ستیزی در خلق و خوی آنها جاری بود. به خاطر همین خصلت آنها بعد از سوم شهریور سال ۱۳۲۰ که تحولاتی در سرتاسر ایران و به خصوص در آذربایجان صورت گرفت و همسایه شمالی‌مان اتحاد جماهیر شوروی این استان را به تصرف خود درآورد، خانواده محمد خانی متوجه تحولات مشکوکی شدند و احساس کردند که فرقه دمکرات برای جداسازی بخشی از ایران برنامه‌ریزی‌هایی را

تدارک دیده است. یک روز بعد از تهاجم قوای شوروی به کشور در روز سوم شهریور ۱۳۲۰، حزب توده ایران با حمایت شوروی، به طور رسمی اعلام موجودیت کرد. مهمترین نکته این است که حزب توده در استان آذربایجان با روحیه و تفکر خاصی از طرف اتحاد جماهیر شوروی پشتیبانی می‌شده است. ولی در سال ۱۳۲۴ با خروج سایر قوای متفقین از ایران، ارتش سرخ ایران را ترک نکرد و کار تدارک، تدوین و برنامه‌ریزی برای تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان را شروع کرد. این فرقه عملاً در روز ۱۲ شهریور سال ۱۳۲۴ شکل گرفت. با این وصف تشکیل حکومت فرقه دمکرات در تبریز مقارن بود، با انتخابات چهاردهمین دوره مجلس شورای ملی که اعتبارنامه سید جعفر پیشه‌وری به عنوان

به طور خلاصه بفرمایید که پدر بزرگ‌تان چه نقشی در مبارزه با قوای اشغالگر شوروی و عوامل آنها فرقه دمکرات داشت و چگونه به شهادت رسید؟

ضمن تشکر از مجله شاهد یاران برای معرفی شهدای جنگ جهانی دوم و شهدای مبارزه با

حضور داشتند، اما ایشان به تنهایی این کار را انجام داد. البته در این جنگ نابرابر نیروهای عشایر مردمی زیادی به شهادت رسیدند. ولی دشمن غافل بود که رضا قلی خان از پشت، سربازان او را یکی پس از دیگری درو می‌کند. ولی در آن شرایط سرنوشت ساز و با توجه به تبلیغات و جوسازی‌های دامنه داری که فرقه دمکرات درباره ورود نیروهای تازه نفس ارتش سرخ به راه انداخت، تعداد زیادی از نیروهای عشایر سست شده و از ادامه درگیری با قوای شوروی منصرف شدند و میدان را خالی کردند. فرماندهان جنگجویان عشایر مردمی نیز که تنها شده بودند، برای این‌که شناسایی نشوند، با پای پیاده از پشت کوه پوشیده از برف خود را به رودخانه جانانلو رسانده و در سرمای طاقت فرسای زمستان به مسیرشان در آب رودخانه ادامه دادند. چون منطقه به طور کامل در محاصره قوای ارتش سرخ در آمده بود. هر طور شده شب را در یک آسیاب به صبح رساندند و بعد از اذان صبح برای رد گم کنی تصمیم گرفتند، مسیرشان را از داخل رودخانه به غار کوچکی در دامنه کوه گارالای در منطقه تحت تصرف حیدر کانلو پناه بگیرند. حال با توجه به محاصره بودن کامل منطقه، عوامل جاسوس فرقه دمکرات محل اختفای آنان را شناسایی و در حضور نیروهای ارتش سرخ دستگیر شدند.

منظورتان پدر بزرگتان و یاران‌شان است؟

همین طور است. دلیل دستگیری آن‌ها هم تمام شدن مهمات‌شان بوده است. در جنگ ذمبلان هم اسب‌های‌شان را از دست داده بودند. افزون بر آن در آن سرمای یخبندان و در آن مسیر طولانی هم پاهایشان در سرما از بین رفته بوده و در چنین شرایطی دستگیر شدند.

همه این درگیری‌ها بعد از سوم شهریور سال ۱۳۲۰ اتفاق افتاد.

این طور نیست؟

از زمان آمدن اولین سرباز ارتش سرخ به آذربایجان در سال ۱۳۲۰ تا شکل‌گیری حکومت فرقه دمکرات در سال ۱۳۲۴ روی داد. در حقیقت فرقه کمونیستی دمکرات و قبل از آن حزب توده، اوضاع اجتماعی مردم و تحولات سیاسی منطقه ارسباران و سایر مناطق آذربایجان را رصد می‌کردند. از ضعف برخی از افراد منطقه و کسانی که تمایلات چپگرایانه داشتند، سوء استفاده و عضوگیری کردند. از غفلت حکومت مرکزی هم خوب بهره

و کاری، تلفات سنگینی بر آنان وارد آوردند. رضا قلی خان محمد خانی در آن شرایط به منظور فریب دشمن پالتوی خود را روی شاخه درخت مشرف به دره آویخت تا دشمن خیال کند، یک فرد رزمنده در آن‌جا سنگر گرفته است. رضا قلی خان با این اقدام فریبکارانه، نیروهای دشمن را دور زد و نفرات‌شان را زیر رگبار قرار داد. سربازان ارتش سرخ هم به گمان این‌که پشت پالتو تعدادی مبارز ایستاده‌اند، پالتو را نشانه گرفتند. در حالی‌که رضا قلی خان محمد خانی از پشت، نیروهای ارتش سرخ و نیروهای فرقه دمکرات را زیر رگبار گلوله قرار می‌داد. و تلفات سنگینی بر آنان وارد می‌آورد.

گاهی مناطق مرزی آماج حملات نظامی و تجاوزگری قوای همسایه قرار می‌گرفته و منطقه ارسباران هم که در نقطه صفر مرزی واقع شده در دو قرن گذشته از این امر مستثنا نبوده است. این موقعیت همیشه عامل مثبت برای مرزنشینان بود تا از روحیه و استعداد قوی برای دفاع از میهن و از وجودشان برخوردار باشند

شهید رضا قلی خان محمد خانی تک نفره می‌جنگید، یا نیروهای رزمجوی دیگری هم به همراه او بودند؟

نیروهای مبارز عشایری زیادی در صحنه کارزار

نمایند منتخبات مردم تبریز در آن رد شد. دلیل رد اعتبارنامه او داشتن تمایلات کمونیستی و وابستگی به شوروی بوده است. ناگفته نماند که پیشه‌وری یکی از اعضای برجسته کمیته ۵۳ نفره کادر رهبری حزب توده ایران بود. رضا قلی خان محمد خانی به همراه فرزندش شهید عالی‌شان محمد خانی و همراه هم‌زمان شهیدش طالب و عبدالله قره باغی، موسی خان معروف به «همای»، علی عباس خانلو، عبدالله خان محمد خانلو، علیه قوای ارتش سرخ در منطقه ارسباران قیام کردند و با شبه نظامیان فرقه دمکرات در منطقه ارسباران درگیر جنگ شدند. از جمله جنگ در مناطق آینالو، وایکان، شیخ حسین لو و ذمبلان.

افراد یاد شده از سران عشایر و شخصیت‌های منطقه بودند یا افراد عادی بودند؟

آری، از سران عشایر بودند. در آن جنگ‌ها حیدر کانلو فرمانده شبه نظامیان فرقه دمکرات از ادامه جنگ با مبارزان یاد شده احساس ناتوانی کرد و باز ماند و از ارتش سرخ درخواست نیروهای تازه نفس کرد. آنگاه شوروی‌ها به کاپیتان قاضی اوف فرمانده ارتش سرخ در گنجه دستور داد لشکری از طریق پل خدا آفرین عازم ایران کند و به کمک حیدر کانلو بشتابد. در منطقه ذمبلان درست رو به روی پل خدا آفرین در ارسباران دوباره جنگ سختی بین مبارزان و نیروهای تازه نفس ارتش سرخ شروع شد. چون منطقه کوهستانی و پوشیده از برف بود، نیروهای مبارز عشایر در پرتو حفظ اصل غافلگیری از استفاده از اسب خودداری کردند و با پای پیاده به جنگ با ارتش سرخ و فرقه دمکرات رفتند و با اجرای ضربات سخت



شهید طالب قریبانی که در نبرد با عوامل فرقه کمونیستی دمکرات شهید شد



شهید عالی‌شان محمدخانی که در تاریخ ۱۳۲۷/۱/۸ در روزگردی با عوامل شوروی به شهادت رسید

بررداری کردند. به بحث ارباب و رعیتی، زبان محلی و قومیت‌گرایی دامن زدند. افراد ناراضی را شناسایی و به استخدام خود درآوردند. ولی مهمترین این روی‌داده‌ها در سال ۱۳۲۴ اتفاق افتاده است. به هر حال این پنج انقلابی: رضا قلی خان محمد خانی، عبد الله خان محمد خان لو، طالب و عبد الله قره باغی و موسی خان معروف به همای، در دامنه کوه گارالای دستگیر و دست و پا بسته به تبریز انتقال داده شدند و به وسیله عوامل شوروی تیرباران شدند.

این طور که اشاره کردید، گویا شهدای یاد شده با اصول جنگ چریکی و پارتیزانی آشنا بودند. بفرمایید که این تاکتیک‌ها را چگونه آموخته بودند؟ آیا عشایر ارسباران در دوره‌های گذشته در چنین جنگ‌هایی شرکت داشته‌اند؟

گاهی مناطق مرزی آماج حملات نظامی و تجاوزگری کشورهای قوی همسایه قرار می‌گرفته و منطقه ارسباران هم که در نقطه صفر مرزی واقع شده در دو قرن گذشته از این امر مستثنا نبوده است. این موقعیت مرزی همیشه عامل مثبتی برای مرز نشینان می‌باشد. مرز نشینان باید از روحیه و استعداد قوی برای دفاع از میهن و دفاع از وجود خودشان برخوردار باشند. به همین دلیل اجداد رضا قلی خان محمد خانی و عالیشان محمد خانی در زمان جنگ اول و دوم ایران و روس در زمان فتحعلی شاه و عباس میرزا علیه قوای روسی جنگیدند. در جنگ هرات در آن سوی خراسان هم رفتند جنگیدند و در آن جنگ شهید شدند.

به چه دلیل در هرات جنگیدند؟ در این زمینه کمی توضیح دهید؟

در زمان سلطنت محمد شاه و بعد از جنگ اول و دوم ایران و روس، روس‌ها به فتنه‌انگیزی در

ایالت هرات افغانستان دامن زدند. گویا اجداد رضا قلی خان محمد خانی و عالیشان محمد خانی به آنجا رفتند و با روس‌ها جنگیدند.

از آن پنج انقلابی مذکور که به وسیله فرقه دمکرات در تبریز تیرباران شدند، مزاری یا اثری در تبریز نمانده است؟

متأسفانه خیر... قبل از پیروزی انقلاب اسلامی خیلی جستجو کردیم. کسانی هم که شاهد صحنه بودند، فوت کردند. تا این لحظه محل دفن شهدای مزبور رضا قلی خان محمد خانی، طالب و عبد الله قره باغی، میر محمد خان احمدی، میر حسن خان احمدی و موسی خان معروف به همای ناشناخته مانده است. اخیراً مقبره‌ای در تبریز شناسایی شده که به احتمال ۹۹ درصد محل دفن شهدای یاد شده باشد.

بعد از سقوط حکومت فرقه دمکرات در آذربایجان، دولت مرکزی با بستگان این قهرمانان و سلحشوران ملی که با نیروی متجاوز جنگیدند، چه برخوردی داشت؟

در بحث مبارزه با غائله فرقه دمکرات و مبارزات خود جوش مردمی که علیه عوامل فرقه صورت گرفت واقعیت امر این است که دولت مرکزی هیچ

این شهدا قبل از تشکیل حکومت فرقه دمکرات، جنگ با شوروی‌ها را آغاز کردند. سه نفر از این شهدا به نام‌های رضا قلی خان، عبدالله خان محمد خانی و میر صمد خان احمدی در اردیبهشت ۱۳۲۴ در صفحه اول قرآن عهدنامه‌ای را یادداشت و زیر آن امضاء کردند که تا آخرین قطره خون‌شان از میهن دفاع می‌کنند

نقشی نداشت و نمی‌دانست در مناطق آذربایجان چه می‌گذرد. در اسناد تاریخی ذکر شده که احمد قوام در آن زمان به مسکو رفت و با استالین مذاکره کرد و قول امتیاز نفت شمال را به او داد تا از کمک به فرقه دمکرات دست بردارد. ولی واقعیت امر این است که از اسفند سال ۱۳۲۴ به بعد این مردم آذربایجان بودند که به طور مستقیم و خودجوش علیه فرقه دمکرات وارد جنگ شدند. متأسفانه دولت مرکزی از خانواده‌های شهیدانی که به وسیله قوای شوروی و عوامل فرقه دمکرات به شهادت رسیدند، قدردانی به عمل نیاورد.

بعد از سقوط فرقه دمکرات در روز ۲۱ آذر ۱۳۲۵ و بازگشت قوای دولتی به آذربایجان، دولت محمد رضا شاه هیچ قدردانی و حمایتی از عشایر غیور ارسباران که با متجاوزان شوروی و فرقه دمکرات مبارزه کردند، به عمل نیاورد؟ گویا از یک سری افراد خاص و سرشناس منطقه حمایت به عمل آمد. خدا را سپاسگذارم که حمایت‌های دولت منحوس پهلوی نصیب ما نشد. پدرم در آن موقع که پدرش به شهادت رسید شش ماهه بود. یعنی پدرم متولد اول خرداد ۱۳۲۴ است و پدر ایشان در ۲۶ آذر ۱۳۲۴ به شهادت رسید. پدر بزرگ پدرم هم در روز هفتم اسفند ۱۳۲۴ به دست عوامل فرقه منحوس شهید شد. یعنی از خانواده‌مان هم پدر بزرگ بنده و هم پدر بزرگ ایشان به شهادت رسیدند. فقط تنها شهادت این دو بزرگوار نبود. اموال و دارایی‌شان هم توسط حکومت فرقه دمکرات مصادره شد. جالب اینجاست که اموال آنان به تبریز برای صرف آن‌ها در آذربایجان منتقل نشد. بلکه همه این دارایی‌ها از طریق همین پل خدا آفرین به شوروی انتقال داده شد.

برخی از افراد ادعا کردند که یک سری از مالکین بزرگ آذربایجان به خاطر مصادره اموال و املاک‌شان علیه فرقه دمکرات اعلام جنگ کردند. این ادعا هرگز واقعیت ندارد. واقعیت این است که یک سری از مالکین به منظور جلوگیری از مصادره املاک‌شان، در کنار فرقه دمکرات ایستادند. آن‌ها نه تنها املاک‌شان مصادره نشد، تازه به یک سری غنایم جنگی هم دسترسی پیدا کردند. بنابر این مبارزات این شهدا و قهرمانان ارسباران برای حفظ تملک املاک‌شان نبوده است. مگر پدران‌شان در هرات ملکی داشتند که برای حفظ آن بروند با روس‌ها بجنگند؟ آنان در پرتو حس میهن پرستی و داشتن روحیه ستیزه جویی با بیگانگان و متجاوزین به میهن جانبازی کردند.

اصولاً این شهدا قبل از تشکیل حکومت فرقه دمکرات، جنگ با شوروی‌ها را آغاز کرده بودند. سه نفر از این شهدا به نام‌های رضا قلی خان محمد خانی، عبدالله خان محمد خانی و میر صمد خان



آرامگاه شهید حسینی طری (صد آفرین) در کنار سیم خاردار مرزی با جمهوری آذربایجان



احمدی در اردیبهشت ۱۳۲۴ در صفحه اول قرآن نفیسی عهدنامه‌ای را یادداشت و زیر آن امضاء کردند که ما تا آخرین قطره خون مان از میهن مان دفاع می‌کنیم و در این راه از هیچ کوتاهی عدول نمی‌کنیم. در پاسخ به پرسش‌تان درباره حمایت دولت مرکزی از بستگان و خانواده شهدای مزبور باز تأکید می‌کنم که ما هیچ حمایت خاصی از دولت پهلوی ندیدیم. چرا سرپرستان برخی از خانواده‌های شهدای منطقه به مال و منالی رسیدند. کسانی بودند که از محل شهادت همین شهدا به پایگاه اجتماعی و مقام و منصب، حتی نمایندگی مجلس شواری ملی هم دست یافتند. من معتقدم که افراد دیگری میراث خوار شهدای جنگ جهانی دوم در آذربایجان شدند.

با توجه به قدرت عشایر ارسباران در مبارزه طولانی با روسیه و شوروی، این مبارزه تا چه اندازه برای رژیم محمد رضا شاه که در سال‌های اول سلطنتش گرفتار جدایی خواهان آذربایجان شده بود، ارزش داشت؟

در واقع دفاعی که این شهدا از وطن‌شان کردند با توجه به سابقه‌ای که رضا شاه در سرکوب عشایر کل کشور بالاخص در منطقه ارسباران داشت، این قهرمانان ملی فارغ از تعلقات خاطر به حکومت مرکزی با روحیه و عشق خاص از وطن‌شان دفاع کردند. من خیلی راحت می‌گویم که اینها با فروش املاک شخصی و زمین‌های کشاورزی‌شان، هزینه‌های لازم برای جنگ با متجاوزین خارجی را تأمین کردند. به طور مثال گاهی این مبارزان به طور غیر مستقیم از دولت روسیه تجهیزات نظامی می‌خریدند. این خیلی حرف است که شما بروید به وسیله دلالتان از دشمن خویش تجهیزات نظامی خریداری کنید. طبیعتاً آن چیزی را که می‌خواهید، چند برابر قیمت به دست‌تان می‌رسد. معمولاً وقتی هم که دلالتان از اهداف و نیت خریدار آگاه می‌شدند که این

مقدم جبهه و در پشت جبهه جانانه درخشیده است. روحیه وطن پرستی و حس بیگانه ستیزی تا الان هم در منطقه ارسباران وجود دارد.

به نظر شما در روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ که ارتش سرخ به ایران حمله کرد، علت فروپاشی و عدم مقاومت ارتش در مقابل تجاوز بیگانه چه بوده است؟

دلایل عمده این فروپاشی عبارتند از نبود فرماندهی واحد و منسجم در ارتش، خیانت فرماندهان نور چشمی و ضعف دولت مرکزی رضا خان. این عوامل باعث شد قوای ارتش در غائله سوم شهریور ۱۳۲۰ عملاً واکنش خاصی از طرف خود نشان ندهند. معدود نظامیانی هم که در منطقه جلفا مقاومت کردند، با روحیه و حس وطن پرستی این کار را کردند و نه با خواست فرماندهان‌شان.

تجهیزات در چه مواردی قرار است مصرف شود، قطعاً گران فروشی هم می‌کردند. شکی نیست که دلالت‌ها شیطنت و خیانت بزرگی هم می‌کردند. به طور مثال فشنگ‌هایی که به مبارزان فروخته بودند، مرمی و چاشنی در آن وجود داشت ولی در فشنگ باروت نمی‌ریختند. این سبب می‌شد که مرمی‌ها داخل لوله تفنگ‌ها گیر کند. از این قبیل موارد زیاد اتفاق افتاده است.

درست است، چنین مواردی در جریان دفاع مقدس هم دیده شده است...

حقیقت امر این است که در خانواده ما، هم پدر بزرگ بنده و هم پدر ایشان در راه استقلال ایران زحمات زیادی کشیدند و خون زیادی دادند. افزون بر این فداکاری‌ها، زندگانی و روزگارمان به خاطر دفاع از ایران عزیزمان پایمال شده است. اکنون خوشحالم که در آستانه هفتادمین سالگرد شهادت آن شهدای بزرگ بنیاد شهید برای ارج نهادن و پاسداشت مبارزات آنان چنین اقدامی کرده است.

در واقع دفاعی که این شهدا از وطن‌شان کردند با توجه به سابقه‌ای که رضا شاه در سرکوب عشایر کل کشور بالاخص در منطقه ارسباران داشت، این قهرمانان ملی فارغ از تعلقات خاطر به حکومت مرکزی با روحیه و عشق خاص از وطن‌شان دفاع کردند

امیدواریم بتوانیم معرف فداکاری‌های آنان باشیم. بفرمایید که میزان مشارکت جوانان عشایر ارسباران در دفاع مقدس چه اندازه بوده است؟

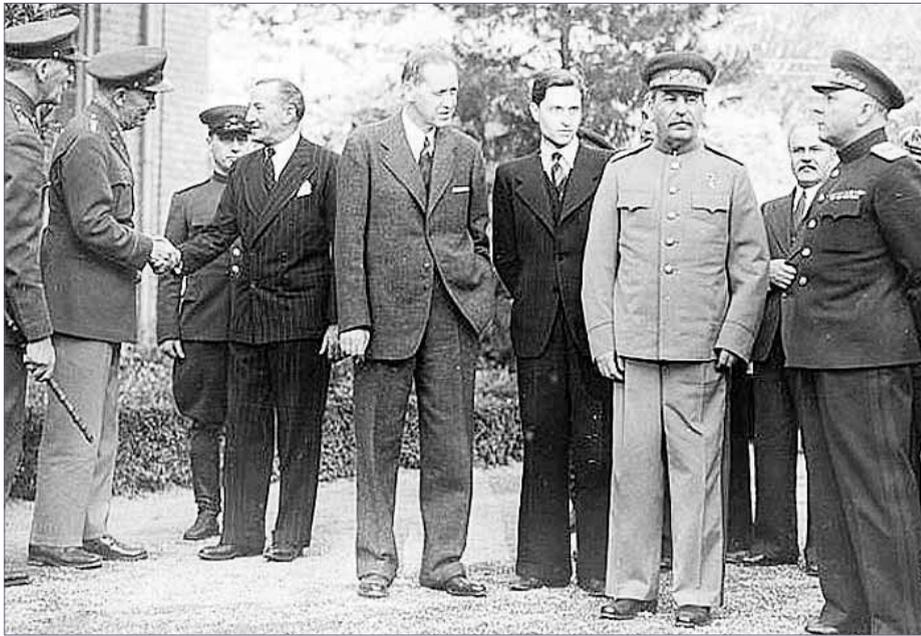
منطقه ارسباران در دوران دفاع مقدس شهدای زیادی تقدیم راه استقلال و حفظ کیان اسلامی ایران کرده است. انصافاً در خطوط



میرجعفر پیشه‌روی رییس حکومت فرقه دمکرات در یکی از جلسات

دلایل اصلی شکست فرقه دمکرات در آذربایجان چه بوده است؟

دلیل اول مقاومت مردم آذربایجان علیه فرقه دمکرات بود، که سرانجام به طرد نهایی سران و هواداران فرقه منجر گردید. دلیل دوم این است که روحانیون و شخصیت‌های مذهبی علیه فرقه



نشر کتاب «نهضت ارسباران میهن پرستان» یکی از آرزوهای من بود. از زمانی که خود را شناختم و صحبت‌هایی درباره مبارزات نیاکان خویش و شهادت آنان، در خانواده مطرح می‌شد و مصیبت‌هایی که در زمان فرقه دمکرات بر آنان وارد آمد، برای من آرزو شده بود که مبارزات‌شان را به صورت مستند، تدوین و منتشر کنم

از فرقه دمکرات را نشان می‌دهد. لذا تاریخ نگاری بستگی دارد که ما از کدام زاویه به واقعه نگاه کنیم. نگاهی که شوروی در آن برهه به آذربایجان داشت یا ادیبانی که وارد بازار چاپ و نشر شد، در حال حاضر در کتابفروشی‌های آذربایجان یافت می‌شود؟

یکی از دغدغه‌های ما این است که به هر حال طرفداران فرقه دمکرات متأسفانه در خیلی از جاها نفوذ کردند. این ادبیات در قالب رمان یا داستان در بازار نشر یا فضای مجازی در اختیار افکار عمومی قرار می‌گیرد. به طور مثال کتابی را در بازار می‌بینید که یک جمله درباره یک واقعه مشخص یا کسانی که به کشور خیانت و ترک وطن کردند و به اتحاد جماهیر شوروی پناهنده شدند، در کتاب‌شان درباره دیدگاه خائن منعکس شده است. متأسفانه در فضای مجازی از سوی وزارت ارشاد و نهادهای دیگر کنترل خاصی صورت نمی‌گیرد. بعد از این که می‌بیند چند ماه از یک قضیه گذشت، آن موقع به اشتباه خود پی می‌برند و عکس العمل نشان می‌دهند که «نوشدارو بعد از مرگ سهراب» سودی ندارد. ■

رسیده است. باوجودی که ساکن تهران بودم، در سال ۱۳۸۲ برای تکمیل این کار راهی آذربایجان شدم و نسبت به جمع آوری اسناد و تاریخ شفاهی نهضت ارسباران با همکاری برادر عزیزم دکتر رحیم نیکبخت (عضو هیئت علمی دانشگاه تبریز) اقدام کردم. می‌دانید که از این رویدادهای تاریخی حدود ۷۵ سال گذشته است و افراد بسیاری که شاهد آن تحولات تلخ بودند، از دنیا رفته‌اند. اکنون افسوس می‌خورم که چرا این کار را ۳۰ سال پیش انجام ندادم.

در سفر جاری به تبریز احساس کردم یک نوع جنب و جوش میان برخی از بستگان شهدا و جوانان علاقه‌مند به ثبت تاریخ شفاهی مبارزات انقلابیون و شهدای آن دوره وجود دارد. بفرمایید که اسناد و منابع بازنگری آن مرحله سرنوشت ساز از تاریخ آذربایجان تا چه اندازه دقیق و معتبر است؟

البته اسناد موجود معتبر است و بهره برداری از آن بستگی به نگاه پژوهشگر دارد که با چه هدف و با چه نوع برداشتی می‌خواهد، تاریخ نگاری کند. خب برخی از اسناد موجود از نگاه حزب توده و نگاه اتحاد جماهیر شوروی نسبت به روی دادهای آن دوره است. اگر پژوهشگر بخواهد با این نگاه تاریخ نگاری کند، به بیراهه خواهد رفت. اما اگر با نگاه منصفانه و حس وطن پرستی بخواهد تاریخ نگاری کند، نتیجه کار فرق خواهد کرد. به هر حال برخی از اسناد توسط سازمان اطلاعات اتحاد جماهیر شوروی رونمایی شده است. مانند فرامین صریح و لازم الاجرای استالین برای تشکیل فرقه کمونیستی دمکرات آذربایجان می‌باشد. این اسناد عملاً حمایت‌های مادی، معنوی، نظامی و همه جانبه ارتش سرخ و دولت اتحاد جماهیر شوروی

جبهه گرفتند. دلیل سوم ارتحال حضرت آیت الله العظمی سید ابو الحسن اصفهانی در نجف اشرف بود، که جرعه آتش خشم و انزجار مردم از فرقه دمکرات را روشن کرد. دلیل چهارم دیدار احمد قوام نخست وزیر وقت با استالین بود، که گویا رهبر شوروی را برای توقف حمایت از فرقه دمکرات در آذربایجان فریب داد.

روحانیت آذربایجان در آن برهه در بسیج عشایر و بسیج مردم برای ایستادگی در مقابل دشمن متجاوز چه نقشی داشت؟

واقعیت امر این است که ما در آذربایجان شخصیت‌های روحانی زیادی داشتیم که گاهی مردم را بر ضد رژیم پهلوی، گاهی بر ضد دشمن خارجی بسیج می‌کردند و نقش ارزنده‌ای در مبارزات مردم ایفا کردند. در منطقه ارسباران شهید حضرت آیت الله مجتهدی اهری از علما و فقهای آن دوره به صورت آشکار و پنهان از گروه‌های مبارز پشتیبانی می‌کرده و به آنان روحیه می‌داده است. در تبریز هم آیت الله عبد الله مجتهدی هم بر حسب آگاهی که از اهداف تجزیه طلبانه و مرام کمونیستی فرقه دمکرات داشت، با زبان و قلم به صورت پنهان و آشکار از مبارزات بر حق مردم دفاع می‌کرده است. حقیقت امر این است که در هر حال روحانیت همیشه پویا در طول تاریخ در صحنه حضور داشت و از آب و خاک و حیثیت و وطن دفاع می‌کرد.

تا جایی که در پژوهش‌های خود به نتیجه رسیدید، خواستم بیشتر درباره مبارزات شهید مجتهد کمره‌ای اهری صحبت کنید...

ایشان با توجه به نفوذی که در مجموعه مبارزان ارسباران و نیز با توجه به شناختی که از مرام و نیت ارتش سرخ و فرقه دمکرات داشتند، حمایت‌های معنوی زیادی از مبارزان منطقه به عمل آوردند. آنان را تشویق می‌کردند که مبارزه علیه فرقه دمکرات و قوای ارتش سرخ را شدت ببخشند و سرانجام به دست همان دشمنان به شهادت رسیدند.

انگیزه شما برای نگارش و انتشار کتاب نهضت ارسباران چه بوده است؟

نشر کتاب «نهضت ارسباران میهن پرستان» یکی از آرزوهای بزرگ من بود. از زمانی که خود را شناختم و صحبت‌هایی که درباره مبارزات پدران و نیاکان خویش و شهادت آنان، در خانواده مطرح می‌شد و مصیبت‌هایی که در زمان فرقه دمکرات بر آنان وارد آمد، که به مصادره دارایی و اموال‌شان منجر گردید، برای من آرزو شده بود که بتوانم مبارزات‌شان را به صورت مستند، تدوین و منتشر کنم. این کتاب حاوی اسناد، عکس، مکاتبات و تاریخ شفاهی آن دوره است، که توسط مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران در تهران به چاپ



شیخ محمد حسن رفیعیان نخستین شهید راه استقلال و آزادی در شهرستان مرنند

درآمد

اتحاد جماهیر شوروی پس از لشکرکشی به آذربایجان در سال ۲۳۲۰ و به منظور تداوم اشغال این سرزمین دشمن سستیز به فعالیت‌های گسترده فرهنگی روی آورد و برای تحقق این هدف، انجمن‌های دوستی شوروی و ایران را در شهرهای آذربایجان از جمله شهرستان مرنند، تأسیس کرد. یکی از شخصیت‌های برجسته مرنندی که در مقابل این راهکار ایستادگی کرد، شهید حجت الاسلام و المسلمین شیخ حسن رفیعیان بود که با ایراد خطابه در مساجد و مراکز آموزشی راه نفوذ فرهنگ کمونیستی و بیگانه را در بخشی از این سرزمین بست. اما دیری نپایید که ایشان و تعدادی از بزرگان شهر از جمله سرهنگ مصطفی خان هوجقانی و برادرش الله وردی خان و دیگر وطن‌دوستان و استقلال خواهان مرنندی به وسیله عوامل تروریست و خود فروخته شوروی به شهادت رسیدند. از شهید رفیعیان فرزندی به نام دکتر اسماعیل رفیعیان به یادگار ماند که در نیم قرن گذشته عضو هیئت علمی دانشگاه تبریز، عضو لغتنامه دهخدا و یک دوره نماینده مجلس شورای اسلامی بود. ایشان در سال ۱۳۸۸ دار فانی را وداع گفته است.

توسط عوامل استبداد تهدید شد. چندین بار در صدد هجوم به خانه و کاشانه‌اش برآمدند که به دلیل زهد، تقوا و ورع خاص او که زبانزد خاص و عام بود و قداست شخصیت همچنین محبوبیت اجتماعی‌اش از تصمیم خود منصرف و به محاصره خانه و تهدید اکتفا کردند. شهید شیخ محمد حسن رفیعیان در چنین کانون خانوادگی از همان آغاز با مسایل سیاسی و اجتماعی آشنا شد. تحت تعلیمات پدری قرار گرفت که جز خدمت به علم و فرهنگ، حمایت از ضعفا و دردمندان، مهربانی با مردم و تاسی به شیوه مولا علی (ع) و ایجاد فضای محبت آمیز انسانی هدف دیگری نداشت.

تحصیلات ابتدایی خود را در مکتب خانه که در آن تاریخ تنها نظام آموزشی محسوب می‌شد، به پایان برد. برای ادامه تحصیل به تبریز عزیمت کرد و سال‌های متمادی از محضر علمای طراز اول تبریز دروس حوزوی را آموخت. در آن سال‌ها مجتهدین جامع الشرایط متعددی در تبریز اقامت داشتند که حوزه درسی پر رونق داشتند و همین امر موجب جلب علاقه‌مندان به تحصیلات عالی‌تر به شهر تبریز شده بود. پس از اتمام سطح و مراحل اولیه خارج فقه به مرنند بازگشت. وعظ و خطابه او جاذبه داشت و موجب شد تا تحصیل کردگان علوم جدید نیز به پای منبر او بنشینند. رفیعیان سعی داشت دین را عاری از خرافات و با توجه به مقتضیات زمان تبلیغ نماید و در تلاش معاش به بازوان خود تکیه

رشادت در تاریخ معاصر است. در خلق تمامی این دل‌آوری‌های همه اقوام ایرانی نقش داشته‌اند و ملت ایران با خلق این حماسه‌های بی‌نظیر و جاویدان مرزهای جدیدی از مقاومت و شجاعت و از خود گذشتگی و مبارزه با بیگانگان متجاوز خلق کردند. درود بر این قهرمانان نامدار و جاویدان، درود بر این سرزمین که چنین مردان پاک سرشت و پاک نهادی را به جهان عرضه نمود.

یکی از شهدای گرانقدر و ارزشمند که اولین شهید راه استقلال و آزادی در شهرستان مرنند در سال ۱۳۲۴ محسوب می‌شود، شهید شیخ محمد حسن رفیعیان می‌باشد. او در سال ۱۲۷۴ در خانواده روحانی متعهد و مبارز آخوند ملا رفیع که از روحانیون طراز اول شهرستان مرنند بود، چشم به جهان گشود، آخوند ملا رفیع از روحانیون طرفدار مشروطیت بود به همین علت مشارالیه بارها

یکی از شهدای ارزشمند که اولین شهید راه استقلال و آزادی در شهرستان مرنند در سال ۱۳۲۴ محسوب می‌شود، شهید شیخ محمد حسن رفیعیان می‌باشد. او در سال ۱۲۷۴ در خانواده روحانی متعهد و مبارز آخوند ملا رفیع که از روحانیون طراز اول شهرستان مرنند بود، چشم به جهان گشود

هر که را مهر وطن در دل نباشد کافر است
معنی حب الوطن فرموده پیغمبر است
مردن از هر چیز در عالم بتر باشد
ولی بنده‌ی بیگانگان بودن ز مردن بدتر است

ملک الشعراء بهار

استقلال و تمامیت ارضی ایران عزیز، برای هر ایرانی اعم از ترک، فارس، کرد، لر، عرب، بلوچ و ترکمن، مهمترین اولویت است، آنگاه که ما در میهن مورد تعرض دشمنان قرار گرفته تمامی ایرانیان متحد و متفق از هر نژاد و قوم، به پا خاسته و با متعرضان به ایران عزیز به مبارزه‌ای شگوهمند که مشحون از فداکاری و شجاعت بوده است دست زده‌اند و جلوه‌هایی از مقاومت و حماسه خلق کرده‌اند که در تاریخ ملل کمتر رخ داده است. رشادت‌ها و دل‌آوری‌های دشت چالدران، مقاومت جانانه ایرانیان و در رأس آن ترکان صفوی علیه ترکان متجاوز عثمانی، مقاومت بی‌نظیر مجاهدین دوران مشروطیت و مقابله با متجاوزان روس، به راستی که چند تن چون برادر امیر ارشد یافت می‌شود که از ۱۲ فرزند پسرش ۱۱ تن در جنگ‌های ایران و روس به شهادت رسیدند و باز دست از مبارزه و مقاومت برنداشتند و آماده بود تا فرزند دوازدهم نیز در این راه مقدس به شهادت برسد. تا ایران عزیز تجزیه نگردد، دل‌آوری‌های دلبران تنگستان و بالاخره حماسه هشت سال دفاع مقدس که خود سرفصل جدیدی از حماسه و مقاومت و



آذربایجان مبارزات ملی و مذهبی علیه آنان نیز آغاز گردید. شهید حجت الاسلام شیخ محمد حسن رفیعیان، از جمله کسانی بود که به طور علنی به مخالفت با کمونیست‌ها و عوامل آن‌ها پرداخت. از آن‌جا که اشغالگران با قتل و جنایت سعی داشتند موقعیت و سلطه عوامل وابسته به خود را مستحکم نمایند، حجت الاسلام رفیعیان و تعدادی از رجال ایراندوست را در شهر مرند به دست تروریست‌های مردان ایراندوستی که در این دوره تاریخ در مرند به شهادت رسیدند، عبارتند:

- ۱- سید عبدالله محیط رئیس دادگاه مرند.
 - ۲- شاهزاده ابو الخیر میرزا، رئیس پست و تلگراف مرند.
 - ۳- حبیب الله هوجقانی و پسران جوان و برادر و عموزاده‌اش. افتخار شهادت حبیب الله این بود که به دفاع از ناموس یک زن ایرانی در مقابل افسر بیگانه روسی برخاست و سیلی محکمی به گوش افسر بیگانه نواخت.
 - ۴- کربلایی باقر لیواری.
- به هر حال شهر مرند در آن روزگار به قتلگاه آزادی خواهان به وسیله عناصر فرقه دمکرات معروف شده بود. زیرا شهروندان آذری که به هر دلیل با فرقه دمکرات مخالفت می‌کردند، دستگیر و جهت محاکمه و اعدام به مرند انتقال داده می‌شدند. ■

■ زیر نویس

- ۱- نشریه حیدر بابا ۲۴ آذر ۱۳۸۳
- ۲- بخشی از سخنان دکتر اسماعیل رفیعیان فرزند شهید که در همایش بررسی حوادث سیاسی آذربایجان (۱۳۲۵-۱۳۲۰) در روز ۱۵ مرداد ماه ۱۳۸۶ در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران در تهران ایراد شد.

بودند، اخراج کرد. شوروی‌ها در میان رانده شدگان ده‌ها جاسوس به ایران اعزام کردند، تا هنگام اشغال بخش‌هایی از کشورمان، برای ارتش سرخ خبر چینی نمایند. جاسوس‌ها ابتدا در کسوت کاسب دوره گرد، دستفروش و یا واکسی مشغول بودند. نظامیان اشغالگر هرچه اراده می‌کردند، جاسوس‌ها و افراد ستون پنجم داخلی در قالب هواداران حزب توده، آماده کمک و راهنمایی بودند. شکی نیست که در روز سوم شهریور بخش‌های وسیعی از خاک کشور عزیزمان توسط قوای آمریکا، انگلیس و شوروی به اشغال درآمد و دستخوش پیامدهای ناگوار ناشی از اشغال گشت. ولی آذربایجان به طور مستقیم زیر چکمه ارتش سرخ لگدمال شد و قوای اشغالگر از هیچ جنایتی با همدستی ستون پنجم داخلی فروگذار نکردند.

ارتش سرخ پس از اشغال مناطق شمالی کشور همچنین با اعزام گروه‌های فرهنگی، امنیتی و سیاسی فعالیت‌های گسترده‌ای را برای تجزیه ایران شروع کرد. اشغالگران علاوه بر ایجاد و تقویت حزب توده، با تشکیل انجمن فرهنگی ایران و شوروی به اجرای برنامه‌های از پیش طراحی شده با رویکرد فرهنگی و تبلیغی مشغول شدند. همزمان با شروع این فعالیت‌ها در شهرهای استان

شهید حجت الاسلام شیخ محمد حسن رفیعیان، از جمله کسانی بود که به طور علنی به مخالفت با کمونیست‌ها و عوامل آن‌ها پرداخت. از آن‌جا که اشغالگران با قتل و جنایت سعی داشتند موقعیت و سلطه عوامل وابسته به خود را مستحکم نمایند

کرده از طریق کشت و زرع و کشاورزی معیشت خود و خانواده‌اش را تأمین می‌کرد.

تحت تأثیر تربیت پدر از بیگانه و بیگانه پرستی نفرت داشت و به مبارزه علنی با اشغالگران و سرسپردگان آنان که این بار با پوشش جدید در صدد رسیدن به آرزوی دیرین خود بودند پرداخت. مردم را به مبارزه علیه تجزیه طلبان دعوت می‌کرد. در خطابات و مواظظ خود ایذا و اذیت و سلب آرامش و امنیت مردم را از اوصاف نامردان و نامسلمان دانسته و در آخرین خطبه‌اش ضمن قرائت حدیث «المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه» و تفسیر آن، اعمال عمال بیگانه را که مزاحم مردم می‌شدند از مصادیق تضاد با این حدیث دانسته و از موارد نامسلمانی برشمرد ایشان قبل از شهادت از طرف عوامل بیگانه ضمن تهدید، پیشنهاد همکاری داده شد. برخلاف برخی از روحانیون از جانب ایشان قاطعانه رد گردید، در شب هشتم آذر ماه سال ۱۳۲۴ این انسان مجاهد و مبارز را حین ورود به منزلش از پشت و با شلیک گلوله ترور کردند. مجاهد شهید شیخ محمد حسن رفیعیان اولین شهید در شهرستان مرند تا اذان صبح زنده بود و با بانگ اذان و پس از تحمل زجر و درد فراوان و غیر قابل تحمل ناشی از جراحی گلوله تفنگ که سینه‌اش را شکافته بود به فیض شهادت نایل آمد. بدین ترتیب با نثار خون پاک خود در راه آرمان‌های والای مذهبی و میهنی نامش همیشه جاودان شد و برای هموطنان و اعوان و انصارش افتخار آفرید. مردم قدرشناس، فهیم و آزاده مرند به پاس قدردانی از جان گذشتگی‌ها و مبارزات این مجاهد مبارز یکی از خیابان‌های اصلی این شهر را به نام ایشان نامگذاری کردند. معتمدین و معمرین مرند همیشه در هر مجلس و محفلی که از گذشتگان و مبارزات دوران اشغال یاد کنند، از مبارزات این شهید و شهادت مظلومانه‌اش سخن گفته و یاد می‌کنند، یادش همیشه جاوید و راهش همیشه پاینده باد!

حمله ناجوانمردانه قوای شوروی و انگلیسی به ایران در سپیده دم روز دوشنبه سوم شهریور ۱۳۲۰ در نتیجه ساخت و پاخت دو قدرت سرمایه‌داری و سوسیالیستی آن برهه بود. یعنی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و نظام سلطه‌گر سرمایه‌داری در یک مقطع حساس زمانی، علیه کشورهای ضعیف دنیا متحد شدند. شوروی برای توقف پیشروی آلمان در اروپا، در مقابل محور متحدین (آلمان و ایتالیا و ژاپن) اعلام جنگ کرد و قوای آلمان هیتلری در دومین سال جنگ پس از اشغال اوکراین به دروازه‌های سن پترزبورگ و مسکو نزدیک شده بودند. دولت شوروی در آستانه یورش ارتش سرخ به کشورمان، هزاران ایرانی مقیم جمهوری‌های خود مختار را که تابعیت کمونیست‌ها را نپذیرفته



درآمد

با آغاز جنگ جهانی دوم، سرزمین ایران در میان دو لبه یک قیچی قرار گرفت. دولت‌های شوروی و انگلیس که هر دو چشمداشتی به منابع و ثروت‌های زیر زمینی و راه‌های ارتباطی کشورمان داشتند، در بامداد سوم شهریور سال ۱۳۲۰ از زمین، دریا و هوا به مرزهای شمالی، غربی و جنوبی ایران یورش آوردند و اغلب شهرهای مناطق یاد شده را به خاک و خون کشیدند. در این تهاجم وحشیانه تعداد زیادی از مردم زیر آوارها و در آتش بمب‌ها سوختند. در نتیجه این حملات صدها تن از شهروندان بی‌دفاع در شهرهای مختلف آذربایجان، خوزستان، کردستان و کرمانشاه به شهادت رسیدند. هنگامی که سرزمین‌های شمالی کشور در اشغال ارتش سرخ قرار داشت، فرقه دمکرات روز ۱۲ شهریور سال ۱۳۲۴ موجودیت خود را در تبریز اعلام کرد و به مشکلات مردم داغ‌دیده آن سامان افزود. در آغاز قرن بیستم با پدیدار شدن اندیشه‌های پان ترکیسم در ترکیه عصر جدیدی در هویت‌سستیزی مردم آذربایجان آغاز گردید، که با مقاومت ایران دوستانی همچون ستارخان و شیخ محمد خیابانی که اندیشه‌شان از عمق آگاهی تاریخی مردم آذربایجان برخاسته بود، به ناکامی گرایید. ولی اکنون با توجه به دخالت‌های آشکار عثمانی‌های جدید، در سوریه و عراق دغدغه این خطر نرم همچنان در آذربایجان احساس می‌شود. استاد سید محمد مسعود نقیب الاشراف مدیر سابق مرکز اسناد ملی غرب کشور در گفت و گو با شاهد یاران تحولات گذشته و کنونی آذربایجان را بازگو کرده است:

آذربایجان شهیدان بسیاری تقدیم راه استقلال و تمامیت ارضی ایران کرد

کنکاشی در شناخت ماهیت شهدای آذربایجان

در گفت و گو با سید محمد مسعود نقیب رئیس سازمان بسیج رسانه تبریز

حزب توده در تبریز از سال ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۵ خیلی حاد نبود، چون در آن یک سال فرقه دمکرات به رهبری سید جعفر پیشه‌وری بر تبریز حاکمیت داشت که نویسندگان مطبوعات آن برهه او را مردی مبارز و مجاهد ضد اسرائیلی معرفی کردند. در آن زمان برخی از روزنامه‌های اردبیل نوشتند که شخصی به نام سرگرد تاراسوف از فرماندهان ارتش سرخ شوروی وارد این شهر شده و پس از تحقیقات گسترده‌ای که از قبل انجام داده بود، فردی از خوانین ماجراجوی منطقه به نام محمد تقی امیر احمدی معروف به «میش‌خان» را برای رهبری و هدایت جریان حزب توده انتخاب کرده است. قوای شوروی اسلحه و مهمات در اختیار او قرار داده‌اند تا مراکز دولتی و پاسگاه‌های مرزی را متصرف شود. آنگاه با کمک نیروهای خودشان شهر کوثر (گیوی سابق) را تصرف کرده و از آنجا وارد خلخال شده است. سپس بخش‌هایی از شهرهای آستارا، سراب و مشکین شهر را به تصرف خود در آورده و به تجاوز به نوامیس مردم و غارت اموال عمومی شهروندان

سایر عزیزان و صاحبان رسانه باید در تاریخ نگاری وقایع آن برهه دقت لازم را رعایت کنند. در خصوص شهدایی که به وسیله قوای شوروی در روز سوم شهریور به شهادت رسیدند، در جلفا چهار شهید داریم که قبرشان مشخص است

را پشت سر گذاشت و تحولات آن دوره ثبت شده و همچنان زبانزد مردم عام و خاص قرار دارد. مرحله نخست به فعالیت حزب توده ارتباط دارد که مردم آذربایجان آن حزب را «توده لیغ» می‌نامیدند. مرحله دوم به حاکمیت فرقه دمکرات ارتباط دارد که آن برهه به «دمکرات لیغ» شهرت داشت. توده‌ای‌ها بعد از فرار رضاخان در شهریور ۱۳۲۰، در شهرهای اردبیل، سراب، آستارا، مشکین شهر، مغان، خلخال، میانه و در بخشی از زنجان به آشوب و بلوا دست زدند. فعالیت

استاد از فرصتی که در اختیار شاهد یاران گذاشتید سپاسگزارم. اجازه بفرمایید گفت و گو را با تشریح فضای سیاسی حاکم بر آذربایجان در آستانه حمله متفقین به کشور عزیزمان آغاز کنیم.

در ارتباط با بررسی تحولات شهریور سال ۱۳۲۰ و حاکمیت فرقه دمکرات بر آذربایجان در سال‌های ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۵ کتاب‌های متعددی منتشر شده و یکسری تحریقاتی در آن‌ها وجود دارد. برخی از نویسندگان کتاب‌های مزبور به خاطر سوء استفاده مالی و سیاسی، یا طرفداری از فرقه دمکرات، مقتولین کمونیست این فرقه را شهید قلمداد کرده‌اند. لذا سایر عزیزان و صاحبان رسانه باید در تاریخ نگاری وقایع آن برهه دقت لازم را رعایت کنند. در خصوص شهدایی که به وسیله قوای شوروی در روز سوم شهریور به شهادت رسیدند، فقط در جلفا چهار شهید داریم که قبرشان مشخص است.

در حقیقت آذربایجان از روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ تا ۲۱ آذر ۱۳۲۵ دو مرحله تاریخی



دست زده است. در این خصوص اسناد و مدارک فراوانی وجود دارد و مقالات زیادی نیز نوشته شده است. آنگاه نیروهای دولتی از گیلان و خلخال وارد عمل شده و نیروهای ممیش خان را سرکوب و او در این درگیری هدف گلوله قرار می‌گیرد. سپس جنازه او را روی اسب می‌گذارند تا به خلخال انتقال دهند، ولی او میان راه به درک واصل می‌شود و غائله حزب توده برای مدتی پایان می‌یابد. ولی پس از مرگ ممیش خان بقایای حزب توده به فعالیت مخفی ادامه می‌دهند. ضمن اینکه در زمان رضا خان تعداد ۵۱ نفر از کادرهای حزب توده از جمله سید جعفر پیشه‌وری که در تهران فعالیت داشتند، دستگیر و زندانی می‌شوند. **فعالیت حزب توده از چه سالی در ایران آغاز شد؟**

فعالیت حزب توده از زمان لنین آغاز شد. وقتی استالین به جانشینی لنین به رهبری حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی انتخاب شد و آدم خشن و بی‌رحم بود. حزب توده هم در پیروی از استالین در برابر مردم با خشونت رفتار کرد. حزب توده از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ دستاوردهای خوبی برای خود داشت. چون برنامه‌های حساب شده تنظیم و به مورد اجرا گذاشته بود.

گویا همه این فعالیت‌ها در سایه حضور ارتش سرخ شوروی بود...

گاهی ارتش سرخ به طور مستقیم وارد میدان می‌آمد و گاهی دخالت نمی‌کرد و افراد با تجربه، آموزش دیده و کار آزموده و مدبر حزب توده وارد عمل می‌شدند. شما فکر کردید که امیر احمدی «ممیش خان» آدم عادی بود؟ ممیش خان به مسائل حقوقی آشنا بود. سید جعفر پیشه‌وری هم یک آدم حقوقدان بود که در دانشگاه‌های مسکو و باکو در رشته حقوق تحصیل کرده بود. آدم زرنگ و با تجربه‌ای بود. از برخی از جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی نیز دیدن کرده بود. او بود که پیشه‌وری را به تبریز آورد و دوره‌های مخصوص آموزشی برای او ترتیب داد. **می‌توان او را یکی از تئوریسین‌های حزب کمونیست ایران نامید؟**

قطعاً همین طور است. البته میر جعفر باقر اوف رئیس جمهوری وقت آذربایجان قویتر از میر جعفر پیشه‌وری بود. هر دو سید شاگرد استالین بودند. و نام‌شان هم جعفر بود. پیشه‌وری در روستای زاویه سادات از توابع خلخال تولد یافت. اکثریت ساکنان این روستا از سادات هستند. او در سن ۱۲ سالگی به همراه پدرش عازم شوروی و ساکن آنجا شد. چون آدم خوش فکر و فعال بود، کمونیست‌ها زود هنگام او را جذب حزب‌شان کردند. سپس او را به تبریز اعزام کردند، تا در انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی

نامزد مردم تبریز شود. باوجودی که پیشه‌وری اصلاً ساکن تبریز نبود، در انتخابات شرکت کرد و بیشترین آراء مردم تبریز را به خود اختصاص داد. این نشانگر میزان فعالیت حزب توده در تبریز بوده است.

استالین طرح تجزیه آذربایجان را تدارک دیده بود. وقتی اعتبارنامه پیشه‌وری در مجلس رد شد، شوروی‌ها برای تجزیه سریع آذربایجان دست به کار شدند و اوضاع شهرهای استان را یکی پس از دیگری بررسی کردند. در پی این بررسی‌ها، ناگهان پیشه‌وری در آذر ماه سال ۱۳۲۴ خودمختاری آذربایجان را اعلام کرد

به نظر شما در شمارش آراء تقلبی صورت نگرفت و آراء این فرد بیگانه با مردم تبریز قطعی بود؟

خیر، تقلبی صورت نگرفت و مردم قطعاً به پیشه‌وری رأی مثبت دادند. چون حزب توده روی معرفی برنامه‌های او خیلی خوب کار کرد. ولی در عین حال برخی از خواص ماهیت او را شناخته بودند. وقتی اعتبارنامه پیشه‌وری به مجلس شورای ملی در تهران انتقال داده شد، اعتبارنامه‌اش رد شد. چون خواص تبریز از سوابق توده‌ای و زندانی بودن او آگاهی داشتند و کاری کردند تا اعتبارنامه او در مرکز رد بشود. معمولاً برای راهیابی به مجلس دو نوع اعتبار وجود داشت. یکی چنین اعتباری را در حوزه انتخابیه کسب می‌کردند و نوع دیگر در مجلس شورای ملی در تهران به اعتبارنامه انتخاب

شوندگان رسیدگی می‌شد. **حزب توده در قبال رد اعتبارنامه پیشه‌وری چه واکنشی نشان داد؟**

شاید شنیده باشید که استالین طرح تجزیه آذربایجان را تدارک دیده بود. وقتی اعتبارنامه پیشه‌وری در مجلس رد شد، شوروی‌ها برای تجزیه سریع آذربایجان دست به کار شدند و اوضاع شهرهای استان را یکی پس از دیگری بررسی کردند. در پی این بررسی‌ها، ناگهان پیشه‌وری در آذر ماه سال ۱۳۲۴ خودمختاری آذربایجان را اعلام کرد.

دلیل این که مردم آذربایجان بیشترین آراء خود را به نفع پیشه‌وری در صندوق ریختند چه بوده است؟ آیا به علت ناراضی‌شان از عملکرد محمد رضا پهلوی بوده؟ یا دلایل دیگری در کار بوده است؟

پس از فرار رضا خان در شهریور سال ۱۳۲۰ و آغاز سلطنت پسرش محمد رضا شاه به نوعی فضای آزادی نسبی در کشور به وجود آمد و نویسندگان روزنامه‌ها آزادانه دیدگاه‌های خود را در باره اوضاع و تحولات کشور بیان می‌کردند. پیشه‌وری هم که یک آدم با سواد بود از این فضای آزاد سوء استفاده کرد. به نحوی که به صورت عوام فریبانه از خواسته توده‌های مردم دفاع کرد. حزب توده در نتیجه این گونه فعالیت‌های فرهنگی و اطلاع رسانی جاذبه دار، توانست موقعیت مردمی کسب نماید.

پیشه‌وری در تبریز چه میزان رأی آورد؟ با توجه به جمعیت زیاد آذربایجان، بالای سه هزار رأی کسب کرد. در حقیقت بالاترین آراء را او به دست آورد. البته رقم چشمگیری نبود. چون جمعیت تبریز در آن زمان دستکم حدود ۳۰۰

و فیلم‌های سینمایی به نمایش گذاشت. برای دانش آموزان مراحل گوناگون آموزشی کتاب به زبان ترکی تنظیم و توزیع کرد. همه این فعالیت‌ها در چارچوب تلاش برای فریب افکار عمومی به اجرا گذاشته شد. فرقه دمکرات با این گونه فعالیت‌ها توانست پایگاه مردمی برای خود دست و پا کند. به راحتی توانست در افکار مردم عوام نفوذ پیدا کند. مدرسه‌ای را به تعداد انگشت شماری دانشجو به عنوان دانشگاه دایر کرد. یک فرستنده رادیویی وابسته به دولت مرکزی وجود داشت، که دمکرات‌ها سعی کردند برنامه‌های خود را بر آن تحمیل کنند. وقتی اوضاع بر وفق خواست فرقه دمکرات در تبریز پیش رفت، دامنه فعالیت‌های فرقه از خلخال گرفته تا همدان گسترش یافت.

استان همدان که در قلمرو آذربایجان نبود....

فرقه دمکرات قصد داشت کنترل سرتاسر مناطق آذری نشین را به طور کلی و نهایی در دست داشته باشد. اصلاً آرزو داشت مناطق آذری نشین کشورمان را به جمهوری‌های شوروی پیوند دهد. همه اسناد این تلاش‌ها را در اختیار داریم. استالین به میرجعفر باقر اوف رئیس جمهوری وقت و صدر هیئت رئیسه حزب کمونیست آذربایجان دستور داده بود همه نوع امکانات لازم را در اختیار فرقه دمکرات قرار دهد. او آدمی بسیار خشن و بیرحم و بد خلق و خو و قسی‌القلب بود. کمونیست‌های شوروی و جمهوری آذربایجان به عملکرد میرجعفر پیشه‌وری امیدوار بودند و کارشان خیلی پیشرفت کرده بود. فرقه ضمن تعویض فرمانداران دولتی، در کنار فرمانداران منصوب خود افراد کمونیست گمارد، تا فرضاً اگر فرماندار بر خلاف دیدگاه فرقه عمل کند، او را عزل و نکوهش کند. آدم‌های بیسواد را بر سرتاسر آذربایجان بر سر قدرت نشانند. برای ادارات دولتی بخشنامه صادر کرد که باید همه کارهای اداری به زبان ترکی انجام شود. شناسنامه به زبان ترکی صادر گردد. مهمتر از همه کوشید پول محلی مخصوص فرقه دمکرات منتشر کند.

با وجود این همه فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی، بفرمایید دلایل شکست و سقوط فرقه

دمکرات در آذربایجان چه بوده است؟

مردم مؤمن آذربایجان نکته‌سنج هستند. نظر به این که دمکرات‌های کمونیست دیدگاه‌های نهایی و هویت ضد دینی‌شان را به تدریج آشکار کرده و در برخی از شهرهای آذربایجان مساجد را تصرف و به انبار آذوقه و مهمات، یا اسطبل چهار پایان تبدیل کرده بودند. این اقدامات باعث شد که مردم حساسیت نشان دهند و احساس خطر نمایند. اقشار مردم آذربایجان از تحصیل کرده گرفته تا عوام که همگی به عقاید و آرمان‌های

و پنجه نرم می‌کرد. هر کدام از کشورهای یاد شده برای تأمین منافع‌شان در ایران دخالت می‌کردند. روس‌ها در صدد بودند آذربایجان، گیلان و مازندران را تصرف کنند. انگلیسی‌ها هم قصد داشتند کنترل منابع نفتی خوزستان را به دست بگیرند، از آن طرف هم آمریکا وارد میدان شده بود. آمریکا برای تأمین منافعش، بر برخی از دولتمردان ایران اعمال نفوذ می‌کرد. حال با توجه به طولانی بودن مرزهای آزاد جنوب پای آمریکایی‌ها به منطقه باز شده بود. صرف‌نظر از ضعف محمد رضا پهلوی، یکسری افراد سیاستمدار قوی مانند احمد قوام معروف به قوام السلطنه در کنار او ایستاده بودند. فرض کنید اگر کسی بخواهد با استالین مذاکره کند باید سیاستمداری قوی مانند احمد قوام بوده باشد. وقتی فرقه دمکرات قدرت را در آذربایجان به دست گرفت، یکسری طرح‌های عمرانی به مورد اجرا گذاشت که برای مردم جاذبه داشت. فرقه در ظرف یکسال حکومت کارهای عمرانی و فرهنگی عجیب و غریبی انجام داد که هزینه این کارها از طرف دولت شوروی تأمین می‌شد.

یک قطعه عکس تاریخی از یک نشست فرهنگی با شرکت اعضای شوروی فرهنگ‌های شوروی و شورای فرهنگی آذربایجان در سالن شهرداری تبریز نگه داری می‌شود. نکته قابل توجه عکس در این است که در این نشست که در قلمرو خاک ایران برگزار شد، در کنار عکس محمد رضا شاه عکس‌هایی از لنین و استالین و داس و چکش روی دیوار سالن شهرداری آویخته شده بود. فرقه در بخش فعالیت‌های فرهنگی کتاب‌های گوناگون در قالب شعر و ادبیات به زبان ترکی چاپ کرد. برنامه‌های تئاتر و نمایشنامه اجرا کرد

هزار بود. بنابر این سه هزار رأی پیشه‌وری عددی نبود. وقتی فرقه دمکرات در آذرماه ۱۳۲۴ در آذربایجان بروز کرد و خود مختاری تشکیل داد و به طور رسمی اعلام موجودیت کرد، به تدریج نغمه جدایی آذربایجان هم مطرح گردید. اصولاً هدف اصلی تشکیل حکومت فرقه دمکرات، تجزیه طلبی و جدایی آذربایجان از سرزمین ایران بود، که استالین این هدف را در دنبال می‌کرد. حزب توده و فرقه دمکرات جرأت نداشتند خواسته‌شان را یک دفعه اعلام کنند. چون مردم وطن دوست و مؤمن آذربایجان هیچ علاقه‌ای برای جدایی از میهن و پیوستن به اتحاد جماهیر شوروی را نداشتند.

وقتی کشورمان به اشغال متفقین درآمد، رضا خان فرار کرد و محمد رضا پهلوی که آدم ضعیفی بود زمام امور را به دست گرفت. ایران در آن برهه میان رقابت‌های آمریکا، شوروی، انگلیس، فرانسه و آلمان دست و پنجه نرم می‌کرد. هر کدام از کشورهای یاد شده برای تأمین منافع‌شان در ایران دخالت می‌کردند

بعد از سوم شهریور سال ۱۳۲۰ که ارتش سرخ وارد آذربایجان شد، از نهادهای رسمی و نظامی دولت مرکزی چیزی پایدار ماند؟

در آن سال وقتی کشورمان به اشغال متفقین درآمد، رضا خان فرار کرد و محمد رضا پهلوی که آدم ضعیفی بود زمام امور را به دست گرفت. ایران در آن برهه میان درگیری‌ها و رقابت‌های آمریکا، شوروی، انگلیس، فرانسه و آلمان دست



■ افسر شوروی در حال شلیک



گذاشت. ارتحال آیت الله اصفهانی بهانه خوبی به دست مردم تبریز داد تا مبارزه علیه کمونیست‌ها را آغاز کنند. مردم برای برگزاری مراسم گرامیداشت و تعزیه خوانی به مساجد ریختند. طبق روال عزاداری سنتی آذربایجانی‌ها مجالس «شاه حسین» در سایر مساجد و تکایای تبریز شروع شد. مردم ضمن سر دادن شعارهای انقلابی و مذهبی در خیابان‌های شهر به راه افتادند. این مراسم تا روز چهارم مرحوم آیت

الله اصفهانی ادامه یافت. یکی از اسناد موجود حاکی است که میر جعفر پیشه‌وری در یکی از مجالس ترحیم آیت الله اصفهانی شرکت کرد و خبر شرکت او در مراسم ترحیم بیدرنگ برای میر جعفر باقر اوف مخابره شد و او هم به نوبه خود این خبر را به اطلاع استالین رساند. رهبر حزب کمونیست شوروی بیدرنگ با پیشه‌وری تماس گرفت و او را سرزنش کرد. به او گفت مگر شما نگفتید که آذربایجان یکپارچه کمونیستی شده و چرا در یک مجلس مذهبی شرکت کرده‌اید؟ پیشه‌وری در پاسخ به سرزنش استالین گفت من از باب مردم‌داری در مجلس ترحیم آیت الله اصفهانی شرکت کردم. چون مسئله مرجعیت تقلید در عمق فکر و ذهن شیعیان جای دارد و در این زمینه کاری از دستم ساخته نیست. در این خصوص باید گفت که اصولاً دینداری و پیروی از مراجع تقلید در ذات مردم آذربایجان رسوخ کرده و هرگز امکان ندارد ذات مردم را تغییر داد.

هرچند که برخی از روحانیون آذربایجان مانند آیت الله مجتهد کمره‌ای اهری در اهر و شیخ حسن رفیعیان در مرند بر ضد ارتش سرخ و عوامل آن‌ها قیام کردند و به شهادت رسیدند، ولی گویا قیام روحانیت آذربایجان قبل

دینی‌شان پایبند هستند، با کمک و رهبری علمای دینی منطقه دست به کار شدند. مردم خیلی به مسائل نماز و روزه و سایر عبادات حساس بودند. لذا در پی فرصتی بودند تا مبارزه بر ضد حکومت فرقه دمکرات را آغاز نمایند. از طرف دیگر قوای دولتی و رژیم شاه هم احساس کردند که آذربایجان دارد کم کم از دست می‌رود. در آن فاصله یک هیئت سیاسی به سرپرستی احمد قوام نخست‌وزیر وقت عازم مسکو شد تا با استالین بر سر پایان دادن به حاکمیت فرقه دمکرات در آذربایجان مذاکره کند. گویا ظاهرآ قوام می‌خواست وقت کشی کند و به استالین گفت که من و دولت با شروط شما برای حل مسئله آذربایجان موافق هستیم ولی باید اجازه دهید که این مسائل در مجلس شورای ملی رسیدگی و به تصویب برسد.

در آن برهه رویداد غیر منتظره‌ای رخ داد که اوضاع و سرنوشت آذربایجان را به نفع مردم رقم زد. این اتفاق عبارت بود از ارتحال یگانه مرجع عالیقدر جهان تشیع حضرت آیت الله سید ابو الحسن اصفهانی در آبان سال ۱۳۲۵ در نجف اشرف. ارتحال ایشان بازتاب گسترده‌ای در سرتاسر ایران از جمله آذربایجان بر جای

روحانیت آذربایجان در این فاصله قیام را در برخی از شهرها شروع کرد و به دنبال بهانه بود تا قیام را سرتاسری کند. افزون بر اهر و مرند قیام‌های متعددی در خلخال و مراغه صورت گرفت. در زنجان سید اسماعیل پیمان یکی از طرفداران آیت الله کاشانی در جریان ملی شدن نفت حرکتی را انجام داد

از ارتحال آیت الله اصفهانی نسبتاً کم‌رنگ بوده است. این طور نیست؟

روحانیت آذربایجان در این فاصله قیام را در برخی از شهرها شروع کرد و به دنبال بهانه بود تا قیام را سرتاسری کند. افزون بر اهر و مرند قیام‌های متعددی در خلخال و مراغه صورت گرفت. در زنجان مرحوم سید اسماعیل پیمان یکی از طرفداران نزدیک آیت الله کاشانی در جریان ملی شدن نفت حرکتی را انجام داده بود. ایشان با فرقه دمکرات مبارزه کرد که تصمیم گرفتند او را به قتل برسانند. اصولاً حجت الاسلام شیخ حسن رفیعیان در راه مبارزه با عوامل شوروی به شهادت رسید. مرحوم دکتر اسماعیل رفیعیان فرزند شهید رفیعیان پس از شهادت پدر از دست دمکرات‌ها فرار کرد و با پای پیاده به تبریز آمد و در خانه شخصی به نام آقای جمالی پنهان شد. دکتر رفیعیان که از اساتید بنده بود برایم نقل کرد که پاهایش در مسیر راه مرند به تبریز در آن زمستان سرد و یخبندان به قدری تاول زده بود که نمی‌توانست کفش بپوشد. به طور کل مبارزات روحانیت آذربایجان در چه تاریخی شروع شد؟

مبارزات مردم آذربایجان بر ضد فزون خواهی روس‌ها و پس از آن بر ضد شوروی هیچ وقت متوقف نشد که با آغاز حاکمیت فرقه دمکرات در سال ۱۳۲۴ از سر گرفته شود. در آن برهه وقتی

سال دوازدهم
ارمیتاریک

اطلاعات

در موقع

اعلامیه شماره ۱۸ ستاد ارتش

۱- ساعت ۴ روز ۴ شهریور ماه ارتش شوروی در شمال و ارمنی انگلیس در باخر و جنوب بحر میزهای کتور را مورد تجاوز و تیرش قرار داده اند.
۲- فهرهای تبریز - اردبیل - رضایه - خوی - اهر - میانوآب - ماکو - مهاجد - بناب - رفت - حسن کیاده - میانه - هواز - بندرپهلوی مورد بمباران هوایی واقع گفات وارده نسبت به مردم غیر نظامی زیاد و نسبت به نظامیان باوجودی که سرپاهاها را بمباران میکنند. هدفک گفات ادبناکم بوده است.
۳- هواپیمای مهاجم درناجه تبریز در نتیجه تیراندازی توپخانه ضدهوایی سرکلون فله است.
۴- لیوی موتوریزه و مکانیزه شوروی درمهر چالما - مرند - وین دفت - ماکو فره ضیاءالدین و لیوی و موتوریزه و مکانیزه ارتش انگلیس درمهر عاقین. فصرعین و ففناقه - سبلان و آبادان و بندر شاهپور و فصر شیخ بفرش برداخته اند.
۵- لیوی دربارتی شوروی در کرانه های دریای خزر و لیوی دریای انگلیس در بحر شاهپور و بحر فهر تخریب نموده اند.
۶- واحد های ارتش شاهنشاهی که غالب میز شده اند در حدود امکان باستقبال آنها شناختند و در نقاط مختلفه با آنها تماس حاصل نموده و بدفاع برداختند و دروازه باره بوش مهاجم درمنطقه باخر مورد اصابت و از کار افتاده و بیثروی ۱۰هائین در متوقف ساخته اند.
۷- در کلبه مناطق فعالی و باختری و روجه اهالی بسیار خوب و عدوما قاضای دهنول لیر مکرری ارتش و حرکت که جبهه را برای دفاع از دیون مینمایند.

جریان جلسه فوق العاده مجلس

که درروز در چاب دوم اطلاعات انتشار یافت چون به پست شهرستانها فرستاد. و در صفحه سوم برای اطلاع اهالی شهرستانها



پیشه‌وری در آن تماس از باقر اوف پرسید: چه کسی به شما گفته برگردم؟ باقر اوف به او چنین گفت: کسی که شما را بر سر کار گذاشته شما را احضار کرده است.

منظورش استالین بوده است؟

بله همین طور است. گویا پیشه‌وری از سرنوشت شوم خود در حال بازگشت به شوروی آگاه بود و قصد فرار از آذربایجان را نداشت و همین طور هم شد. چون بعد از گذشت حدود شش ماه در یک تصادف ساختگی در یکی از جاده‌های شوروی در سال ۱۳۲۶ به حیات او پایان دادند.

تقاضا دارم این نکته را هم شرح دهید که بعد از ارتحال آیت الله اصفهانی که با ماه‌های محرم و صفر تقارن داشت، روحانیون و وعاظ در مجالس سوگواری چه نقشی در روشنگری مردم ایفا کردند؟

روحانیون پیش از آن تاریخ با کنایه و مشاوره به روشنگری افکار عمومی ادامه می‌دادند. اگر به کتاب خاطرات میرزا عبد الله مجتهدی یکی از علمای آن برهه تبریز رجوع کنید، از همه روی داده‌های یک سال حکومت فرقه دمکرات آگاه خواهید شد. ایشان همدوره تحصیلی حضرت امام (ره) در حوزه علمیه قم بود و به شش زبان تسلط کامل داشت. امام (ره) در دوران جوانی دو بار از تبریز دیدن کردند و در این سفرها مهمان مرحوم مجتهدی و آیت الله شهید ملکوتی بودند. آری علمای دین، وعاظ و شعرا آرام ننشسته بودند و در زمینه روشنگری مردم فعالیت داشتند. ولی برای آغاز نهضت فراگیر منتظر فرصت بودند، و این فرصت با ارتحال مرحوم آیت الله اصفهانی فراهم شد.

نکته دیگری که لازم می‌دانم به آن اشاره کنم، این

محرم و صفر تقارن داشت، مبارزات مردم سایر شهرهای آذربایجان در پرتو سوگواری امام حسین (ع) به تدریج شروع شد. دولت مرکزی هم وقتی دید مبارزات ضد کمونیستی مردم شروع شده از این فرصت استفاده کرد و نیروهای نظامی و انتظامی خود را به آذربایجان گسیل داشت. عامل سوم نتایج ملاقات احمد قوام نخست وزیر با استالین بود. عامل چهارم این بود که آمریکا وارد بازی‌های سیاسی ایران شده بود. ولی به نظر بنده عامل مذهب و اعتقادات دینی مردم به خصوص پس از آغاز مرجعیت آیت الله العظمی بروجردی نقش مهمی در سرنوشتی فرقه دمکرات داشت. علمای دیگری هم در حوزه علمیه قم از مبارزات بر حق مردم آذربایجان به خوبی پشتیبانی به عمل آوردند. عامل ششم که به شکست فرقه دمکرات کمک کرد، نقش خوانین و سرمایه‌داران منطقه بود که نام تعدادی‌شان در لیست سیاه پاکسازی فیزیکی فرقه قید شده بود. آن‌ها با ارائه کمک‌های مالی به مردم به سقوط حکومت دمکرات‌ها کمک کردند. ولی به نظر من عامل اصلی که بار دیگر روی آن تکیه می‌کنم. پیوند مردم آذربایجان با مبانی مذهبی و دینی بود. در نتیجه این عوامل همه اطرافیان پیشه‌وری در روزهای ۱۹ و ۲۰ آذر سال ۱۳۲۵ میدان را خالی کرده و فرار را ترجیح دادند و او تک و تنها ماند و پنهان شد.

سندی در اختیار داریم که نشان می‌دهد مسئله فرار پیشه‌وری تا روز سقوط حکومت فرقه هنوز جدی نشده بود و شوروی قصد داشت او را عزل و شخص دیگری را جایگزین کند و سیاست خود را در آذربایجان ادامه دهد. ولی بعد از سقوط حکومت فرقه میر جعفر باقر اوف به پیشه‌وری زنگ زد و او را فوری به باکو احضار کرد.

روحانیت و مردم ماهیت و اهداف کمونیست‌ها را شناختند، مبارزه فرهنگی و اطلاع رسانی علیه آن‌ها را شدت بخشیدند. پدر بزرگم مرحوم سید علی نقی نقیب الاشراف عالم دین و محقق آذری ضمن اینکه منبر می‌رفت و مردم را موعظه می‌کرد، بر ضد فرقه دمکرات شعر هم می‌سرود و به روشنگری می‌پرداخت. در اردیبهل و استارا هم افرادی بودند که به بر اثر مبارزه با کمونیست‌ها شهید شدند. سران فرقه دمکرات برای به شهادت رساندن روحانیت و سایر مبارزان مؤثر آذربایجان لیست سیاه چند صد نفره تهیه کرده بودند تا آن‌ها را در روز «عید خون» به مناسبت اولین سالگرد اعلام حاکمیت فرقه به شهادت برسانند. این لیست دربرگیرنده انقلابیون همه شهرهای آذربایجان بود. ولی این اراده خداوند متعال بود که غائله حکومت فرقه دمکرات در روز ۲۱ آذر سال ۱۳۲۵ و قبل از فرا رسیدن روز «عید خون» از هم پاشیده شود و سران فرقه به شوروی فرار کرده و افرادی که نام‌شان در لیست سیاه قید شده بود جان سالم به دربرند. فراموش نشود که عوامل فرقه در برخی از شهرهای آذربایجان موفق شدند، تعدادی از مبارزان را شهید کنند.

در کدام یک از شهرها؟

در شهرهای اردبیل و میانه این کار را کردند. ولی در خلخال نتوانستند. چون پیشه‌وری خلخال بود، بستگان افرادی که در لیست سیاه قرار داشتند از او خواستند در این تصمیم تجدید نظر کند و او ظاهراً دستور داد اعدام مبارزان خلخال تا اطلاع ثانوی متوقف شود. در تبریز فقط چند نفر را اعدام کردند. چون مردم مانع آنها شده بودند. در مرند نتوانستند کسی را اعدام کنند. همه این روی داده‌ها در اسناد بر جای مانده از آن دوره وجود دارد.

دیکتاتوری مطلق رضا خان زمانی آغاز شد که با کمال اتاتورک رئیس جمهوری ترکیه و امان الله خان پادشاه افغانستان ملاقات کرد و در آن ملاقات‌ها تصمیم گرفته شد به فضای اجتماعی سه کشور تغییر داده شود و فرهنگ غربی جایگزین فرهنگ دینی و سنتی مردم گردد. لذا در پی این دیدارها کار تغییر لباس مردم و کشف حجاب بانوان در ایران شروع شد

بفرمایید که دلایل شکست و سقوط حکومت فرقه دمکرات چه بوده است؟

در خصوص دلایل شکست حکومت کمونیستی فرقه دمکرات در آذربایجان چند عامل دست به دست هم داده بود. یکی این‌که با ارتحال آیت الله اصفهانی مرجع عالیقدر شیعه که با ماه‌های

است که مسئولیت وزارت کشور هیئت دولت فرقه دمکرات در آذربایجان به دکتر سلام الله جاوید از اهالی خلخال واگذار شده بود. در سال‌های اخیر چند بار او را در تهران و در باکو ملاقات کردم و درباره دلایل عدم دستگیری او پس از فروپاشی حکومت فرقه دمکرات سؤال کردم. چون جاوید درباره تحولات آن روزگار آذربایجان چند کتاب نوشته است، در پاسخ گفت که من سوسیال دمکرات بودم. پرسیدم سوسیال دمکرات بودم یعنی چه؟ مگر پیشه‌وری چه بود؟ گفت او دمکرات توده‌ای بود و من سوسیال دمکرات بودم. گویا فعالیت حزب سوسیال دمکرات از سوی دولت مرکزی رسمیت داشت، این طور نیست؟ دکتر جاوید در حالی که وزیر کشور دولت پیشه‌وری بود، از طرف دولت مرکزی هم به استانداری آذربایجان منصوب شده بود. یعنی با هر دو رژیم ساخته بود و منافع طرفین را تأمین

۱۳۰۴ تا ۱۳۰۵ دیکتاتوری مطلق رضا خانی آغاز شد. این زمانی بود که با کمال اتاتورک رئیس جمهوری ترکیه و امان الله خان پادشاه افغانستان ملاقات کرد و در آن ملاقات‌ها تصمیم گرفته شد که فضای اجتماعی سه کشور تغییر داده شود و فرهنگ غربی جایگزین فرهنگ دینی و سنتی مردم گردد. لذا در پی این دیدارها کار تغییر

مردم آذربایجان به خصوص شهروندان تبریز از زمان صفویه به دلیل عشق و علاقه‌ای که به کشورشان دارند، همواره مدافع یکپارچگی و تمامیت ارضی ایران بوده و هستند. به قول تبریزی‌ها، آب و خاک ایران برای آن‌ها عزیز است و جانانه از این آب و خاک دفاع می‌کنند. مردم تبریز هم اکنون هم در دفاع از ایران اسلامی تا پای جان ایستاده‌اند

انقلابیون و مبارزان در زندان‌ها و تبعید علمای دین از آن برهه شروع شده بود. سیاست‌ها و راهکارهای رضا خان خیلی عجیب بود. او به منظور عوام فریبی به زیارت مرقد امام هشتم (ع) در مشهد مقدس می‌رفت و فرزندان خود را محمد رضا، علیرضا و شاه رضا نامگذاری کرده بود. پدر و پسر هر وقت احساس خطر می‌کردند، سرکوب مردم را شدت می‌بخشیدند. شنیده‌ام که روزی بانوی حامله‌ای برای حل مشکلات خود به ملاقات رضا خان رفت. شاه از آن بانو پرسید راست می‌گویی یا دروغ؟ و ناگهان عصای خود را در شکم بانوی حامله فرو کرد و او و جنین در شکم را در جا به جا قتل رساند. رضا خان این جوری با مردم برخورد می‌کرد، ولی اقدامات سرکوبگرانه محمد رضا پهلوی در زندان‌های ساواک با سبکی مدرن بود.

جنابعالی فرمایش تان درباره نتایج دیدار قوام السلطنه با استالین درباره پایان دادن به غائله فرقه دمکرات در آذربایجان را نا تمام گذاشتید. بفرمایید که قوام چه امتیازاتی به استالین داد تا برای جمع آوری بساط دمکرات‌ها موافقت کند؟

تا جایی که اطلاع دارم احمد قوام قول داد که بخشی از نفت شمال را در اختیار شوروی قرار دهد. همچنین قول داد که فعالیت آزادانه حزب توده را در سرتاسر ایران تضمین کند. قوام بعد از این توافق دو تن از رهبران حزب توده را وارد کابینه خود کرد. باوجودی که استالین سیاستمدار پخته‌ای بود، ولی قوام به راحتی او را فریب داد. چون هدف اصلی رهبر شوروی دستیابی به نفت شمال و آزاد گذاشتن فعالیت حزب توده بود. البته قوام در گفت و گو با استالین، بخشیدن همه این امتیازات را به موافقت مجلس شورای ملی مشروط دانست. قوام در آن دیدار قول داد که بانمایندگان مجلس شورای ملی صحبت کند تا مفاد موافقنامه با استالین را تصویب نمایند. این راهکار نشان می‌دهد که قوام تا چه اندازه زیرکانه با رهبر شوروی برخورد کرده است. از طرف دیگر انگلیسی‌ها که حامی محمد رضا شاه بودند، پای آمریکا را هم به میان کشیدند و هر دو دولت به شوروی فشار وارد آوردند تا از آذربایجان خارج شود. همه اسناد این ماجراها وجود دارد. فراموش نشود که سران آمریکا، شوروی و انگلیس در اوج جنگ جهانی دوم در تهران جلسه تشکیل دادند و منافع خودشان در کشورمان را تقسیم کردند. قوام بی‌درنگ طرح اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی و آزادی فعالیت حزب توده را تقدیم مجلس کرد، ولی مجلس بررسی این لایحه را به امروز و فردا موکول می‌کرد. یعنی وقت کشی می‌کرد. استالین بعد از گذشت مدتی آگاه شد که



روستای آجایی در جنوب شهر میانه در نزدیکی مکان رونادین شهیدای زاندار می با قوای متجاوز شوروی

لباس مردم و کشف حجاب بانوان در ایران شروع شد. وقتی رضا خان عزل شد، محمد رضا شاه از یک طرف جوان بود و از طرف دیگر پیامدهای راهکار استبدادی پدرش را دیده بود و نخواست این راهکار را ادامه دهد. مطبوعات هم تا حدودی از آزادی نسبی برخوردار بودند. این فضای باز تا زمان نخست وزیر مصدق و کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۱ ادامه یافت. از آن تاریخ به بعد حکومت نظامی و سازمان ساواک شکل گرفت و فضای سیاسی به فضای دیکتاتوری تبدیل گشت. از سوی دیگر با آغاز نهضت امام خمینی (ره) تا زمان قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ اقدامات سرکوبگرانه ساواک شدت یافت. اطلاع دارید که دستگیری و شکنجه

می‌کرد. بعد از سقوط دولت دمکرات و بازگشت نیروهای دولتی به آذربایجان، فضای سیاسی و اجتماعی آن برهه چگونه بود؟ آیا محمد رضا شاه به سیاست دیکتاتوری پدرش ادامه داد؟ تاریخ معاصر، فضای سیاسی و اجتماعی کشور از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۱ را تا حدودی آرام نشان داده است. ایران چنین فضایی را بعد از خلع احمد شاه و دو سال اول حکومت رضا خان شاهد بوده است. نامبرده در اوایل سلطنت خود به منظور عوام فریبی در مجالس و تکیایای سوگواری ابا عبد الله الحسین (ع) شرکت می‌کرد. دسته عزاداری قزاق‌ها را تشکیل داده بود که به مرور زمان به هیئت ژاندارم‌ها تبدیل شد. از حدود سال‌های

از ایران اسلامی تا پای جان ایستاده‌اند. این مردم در زمان شاه اسماعیل صفوی و در جریان جنگ چالدران در سال ۹۰۷ قمری در دفاع از مذهب تشیع در مقابل عثمانی‌ها ایستادگی کردند. شاه اسماعیل بعد از جنگ مزبور مذهب رسمی دولت ایران را شیعه اعلام کرد و تبریز را پایتخت خود قرار داد.

به طور کل تجاوزگری روس‌های تزاری به آذربایجان در دو قرن گذشته به ویژه قبل از امضای عهدنامه گلستان خیلی زیاد بود. حاکمیت فرقه دمکرات در آذربایجان هم در ادامه همان سیاست‌های پیشین روس‌ها بود

اشاره کردید که آذربایجان همواره در معرض ناخست و تاز دشمنان خارجی بوده است. جنابعالی به عنوان یک صاحب نظر آگاه آیا چنین خطری را در حال حاضر یا در آینده احساس می‌کنید؟

خوشبختانه خیر، قدرت‌های استکباری و صهیونیستی کم و بیش به قول معروف «عرض خود می‌برند و زحمت ما می‌دارند» گاهی به توطئه‌های شیطنت آمیز برای دامن زدن به تفرقه در ایران دست می‌زنند. شاید برنامه‌هایی در گوشه و کنار کشور تدارک دیده باشند. در حال حاضر هنوز نغمه پان ترکیسم در آذربایجان توسط چند نفر خود فروخته به بهانه ایجاد آذربایجان متحد سر داده می‌شود. این یک توطئه خنده آوری است. چون از یکطرف خود مردم این نغمه را قبول ندارند. و از طرف دیگر چنین نغمه‌هایی منسوخ شده است. آذربایجانی‌ها در مراحل گذشته به عثمانی‌ها باج ندادند، حالا بیایند به دو سه نفر نا آگاه و خود فروخته باج دهند؟ من به شما تأکید می‌کنم که مردم همه شهرهای آذربایجان شرقی و غربی خود را ایرانی تر از مردم سایر مناطق ایران می‌دانند. دولت عثمانی که روزگاری همه کشورهای عرب را تسخیر کرده بود، در تسخیر آذربایجان بازمانده بود. در حال حاضر واقعا هیچ قدرتی جرأت آسیب رسانی به آذربایجان را ندارد. اکنون برخی از دولت‌های همسایه با مشکل امنیت داخلی دست و پنجه نرم می‌کنند. من اطلاع موثق دارم که حدود ۵۰ درصد از مردم ترکیه از عملکرد و سیاست‌های دولت‌شان ناراضی هستند. جمهوری آذربایجان نیز با جمعیت پنج شش میلیون نفری عددی نیست که بخواهد برای ما دردسر بیافریند. ■

حال نمی‌خواست اوضاع و شرایط کشور به نفع بیگانگان از هم پاشد.

اجازه بفرمایید کمی به اقدامات ارتش سرخ در تبریز بپردازیم... شوروی‌ها در روز سوم شهریور در جریان حمله به بخش‌های شمالی ایران، در تبریز چه جنایاتی آفریدند؟

بر اساس اسناد موجود و خاطرات افراد بزرگسال، اغلب شهرهای آذربایجان در روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ مورد حملات هوایی و زمینی ارتش سرخ قرار گرفتند. محله‌های متعدد شهر تبریز در اوایل همان ماه ضمن این که به شدت بمباران شدند، بخش‌هایی از شهر صحنه درگیری میان مدافعان شهر با متجاوزان کمونیست بود. به طور مثال در نزدیکی خیابان آیت الله طالقانی گورستان دسته‌جمعی نظامیان روس قرار دارد. چون وقتی قوای شوروی وارد تبریز شدند، به قتل و غارت شهروندان دست زدند که با واکنش شدید مردم رو به رو شدند. مردم یکپارچه قیام کردند و متجاوزان را به هلاکت رساندند و آن‌ها را در همان گورستان خاک کردند. اسامی نظامیان مقتول روس در آن گورستان قید شده است. سفارت اوکراین در تهران چند سال پیش تلاش کرد دیوار گورستان را مرمت و نوسازی کند. ولی تعدادی از شخصیت‌های آذری و شهروندان اجازه چنین کاری را ندادند. چون از این نگران بودند که با بازسازی گورستان، رفت و آمد روس‌ها و نثار شاخه گل شروع شود. لذا اجازه چنین کاری را ندادند.

به طور کل تجاوزگری روس‌های تزاری به آذربایجان در دو قرن گذشته به ویژه قبل از امضای عهدنامه گلستان خیلی زیاد بود. حاکمیت فرقه دمکرات در آذربایجان هم در ادامه همان سیاست‌های پیشین روس‌ها بود. ولی مردم آذربایجان به خصوص مردم تبریز از زمان صفویه به دلیل عشق و علاقه‌ای که به کشورشان دارند، همواره مدافع یکپارچگی و تمامیت ارضی ایران بوده و هستند. به قول تبریزی‌ها، آب و خاک ایران برای آن‌ها عزیز است و جانانه از این آب و خاک دفاع می‌کنند. مردم تبریز هم اکنون هم در دفاع



■ دیدار نظامیان متجاوز شوروی و انگلستان در منطقه‌ای در خاک کسرومان

فریب نیرنگ قوام را خورده و دیگر کار از کار گذشته بود.

گویا حضرت امام (ره) هم در یکی از سخنان‌شان به موضع مرحوم آیت الله کاشانی در مخالفت با تصویب لایحه بخشیدن امتیاز نفت شمال به شوروی اشاره کرده‌اند. بیانات امام نشان می‌دهد که قوام این لایحه را عملا تقدیم مجلس کرد ولی افرادی همچون آیت‌الله کاشانی همیشه با چنین طرح‌ها و لوایحی که بر خلاف اراده و خواست ملی بوده مخالفت می‌کرده‌اند...

درست است، یک اقلیت قوی به رهبری آیت‌الله کاشانی در مجلس وجود داشت که چنین طرح‌هایی را خنثی می‌کرد. به نظر من شاید قوام و دولت او می‌دانستند که اقلیت قوی مجلس حتما در مقابل این قضیه ایستادگی خواهد کرد. اصولا موضع این اقلیت برای سیاستگذاری کلی دولت مفید بود. مرحله محمد رضا شاه مانند زمان پدرش نبود که روس‌ها تا قزوین و کرج پیشروی کنند و او و نمایندگان مجلس فرمایشی از شدت ترس فرار را بر قرار ترجیح دهند. هر چند در دوران سلطنت محمد رضا شاه شرایط بکلی فرق کرده بود. اما آیت الله کاشانی در عین

مردم آذربایجان هیچگاه تسلیم متفقین نشدند

درآمد

است. شاید مهمتر از همه روی داده‌های گذشته، وقایع پنج ساله‌ای باشد (۱۳۲۰-۱۳۲۵) که آذربایجان در معرض تاخت و تاز همسایه شمالی قرار گرفت و دیری نپایید که به استقرار حکومت فرقه دمکرات منجر شد. به رغم گذشت حدود ۷۵ سال از آن جریان‌های تاریخ ساز که هزاران شهروند آذری به خاک و خون کشیده شدند، آقای سید مسعود پیمان مدیر مسئول روزنامه مهد آزادی تبریز در گفت و گوی اختصاصی به پرسش‌های شاهد یاران در باره تحولات دیروز و امروز آذربایجان پاسخ داد که با هم می‌خوانیم:

با نگاهی به تاریخ ایران بعد از اسلام، ملاحظه می‌کنیم که جایگاه مردم آذربایجان در حفظ تمامیت ارضی ایران بر کسی پوشیده نیست. رهاورد چهار قرن پیش تأسیس حکومت صفویه توسط شاه اسماعیل اول در سرزمین آذربایجان با حمایت مردم منطقه، چیزی جز با هدف مقدس سرافرازی دین، ملت و کشور ایران در مقابل دشمنان خارجی نبود. تداوم حمایت و حضور مردم آن خطه عزیز کشور در جنگ‌های ایران و روس، در قیام مشروطه و در کوران انقلاب اسلامی و دوران دفاع مقدس کاملاً آشکار

قرآن خطی بسیار نفیس دوخته شد. به خصوص که صفحات اول قرآن طلاکوب شده بود. افسر شوروی قرآن را برداشت و گفت که شیفته این کتاب شده و حاضر است به هر قیمتی آن را خریداری کند. پدرم به او گفت که آن را سر جایش بگذار و جایز نیست دست غیر مسلمان آیات آن را لمس کند. افسر مزبور از اظهارات پدرم خشمگین شده و سرانجام صفحه اول قرآن را که سوره مبارکه الفاتحه بوده و خیلی زیبا تذهیب شده از قرآن جدا کرده و قصد خروج از مغازه می‌کند. پدرم هم عصبانی شد و با ناراحتی فریاد بر آورد که گفتم قرآن را سر جایش بگذار. این برخورد در شرایطی اتفاق افتاد که ارتش سرخ شوروی در منطقه وحشت ایجاد کرده بود و چنین برخوردی با فرمانده اشغالگر جسارت می‌خواست. چون مردم شوروی‌های اشغالگر را دشمن می‌دانستند، این جسارت در ذات و رفتارشان وجود داشت. هر چند که مردم به دلیل نارضایتی که از رفتار رضا خان و حکومت استبدادی او داشتند و زیاد مقاومت ظاهری نشان ندادند، ولی دفع افسد به فاسد را در رفتارشان جایز ندانستند. و در عین حال از اشغالگران استقبال هم نکردند. یکی از پیامدهای اشغال آذربایجان که شاید اثرات و تبعات منفی آن تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داشت، استقرار حکومت دست نشانده فرقه دمکرات بود. با ورود سربازان ارتش سرخ به

اختیار بیگانگان گذاشت. نخست وزیر مملکت هم چنین فردی بود که وقتی از او پرسیدند: آقا این جماعت چه کسانی هستند که آمده‌اند و مملکت را اشغال کرده‌اند؟ در جواب گفت: «می‌آیند و می‌روند و با ما کاری ندارند». منظورش این است که دروازه‌های مملکت به روی همه بیگانگان باز است.

در حالی که مردم در درجه اول به دلیل اعتقادات مذهبی‌شان و در درجه دوم اعتقادات میهن دوستی‌شان مقاومت کردند و هیچ‌گاه تسلیم متجاوزان نشدند و با آن‌ها سازش نکردند. در ارتباط با نحوه برخورد مردم با اشغالگران به عنوان نمونه می‌گوییم: مرحوم پدرم روزی تعریف کرد که در زمان ورود ارتش سرخ به مراغه کتابفروشی داشته است. در یکی از شب‌های خیلی سرد زمستان، افسر کشیک یا فرمانده نیروهای اشغالگر مراغه وارد کتابفروشی شد و به تماشای کتاب‌های عرضه شده پرداخت. چشم افسر به یک جلد

آغاز اشغال آذربایجان توسط قوای شوروی در روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ پیامدهای ناگواری بر جای گذاشت. شاهد یاران در آغاز گفت و گو علاقه‌مند است برخی از این پیامدها را شرح دهید؟ و بفرمایید که مردم چه برخوردی با اشغال کشورشان داشتند؟

بنده ضمن خیر مقدم به نشریه وزین شاهد یاران، که واقعا میان اصحاب رسانه و جامعه مطبوعات وزنه‌ای دارد، این دیدار را باعث افتخار خود می‌دانم. در حقیقت اثرات جنگ جهانی دوم در ایران از این نظر حایز اهمیت است که واکنش دولتی‌ها با مردم عادی متفاوت بود. دولت در آستانه حمله متفقین کاملاً فرسوده و بلا اراده شده بود، ضمن این‌که شاه مملکت با اولین توپ و تشر قوای متفقین، از کشور فرار کرد. ارتشی که برای برپایی آن مدت‌ها هزینه و تبلیغ کرده بودند از هم گسست و نظامیان یک شبه پادگان‌ها را ترک کردند. این وضعیت دولت بود، که همه چیز را در



یکی از پیامدهای اشغال آذربایجان که اثرات و تبعات منفی آن تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داشت، استقرار حکومت دست نشانده فرقه دمکرات بود. با ورود سربازان ارتش سرخ به آذربایجان همه ابزارها و وسایل موفقیت چنین حکومتی فراهم گردید



آذربایجان بودند که فرقه دمکرات را ساقط کردند و کمونیست‌ها را بیرون ریختند. توکلی اضافه کرده است: من مقاومت کردم و به شاه گفتم این طور نیست. فکر نکنم که همه مردم آذربایجان کمونیست و به دنبال جدایی باشند. غلط به عرض تان رسانده‌اند. سرانجام شاه را متقاعد کرد که این کارخانه‌ها را در تبریز احداث کند. بعد شاه به توکلی گفت: من نظرم را گفتم. شما هر کاری می‌خواهی بکن.

اثرات منفی روی داده‌های بعد از جنگ جهانی دوم و حاکمیت فرقه دمکرات بر آذربایجان همچنان در ذهنیت شاه ماندگار شده بود. افزون بر آن، سایر طرح‌های عمرانی و توسعه‌ای در آذربایجان همین طور به کندی پیش می‌رفت

دیدار توکلی و شاه در چه سالی صورت گرفت؟ این واقعه حدود سال‌های ۱۲۶۱ و ۱۳۴۲ بود. منظورم این است که اثرات منفی روی داده‌های بعد از جنگ جهانی دوم و حاکمیت فرقه دمکرات بر آذربایجان همچنان در ذهنیت شاه ماندگار شده بود. افزون بر آن، سایر طرح‌های عمرانی و توسعه‌ای در آذربایجان همین طور به کندی پیش می‌رفت.

معمولا هر مشکلی که در جهان اسلام، مانند حمله متفقین به ایران بروز کند، روحانیت نقش اول را در بسیج مردم برای رویارویی با بیگانگان بازی می‌کند. ارزیابی تان از نقش روحانیت در این بحران چیست؟ آیا علمای دین در این قضیه بی تفاوت بودند؟

داده بودند، وقتی روستائیان و کارگران به ماهیت فرقه پی بردند، از آن روی گردان شدند. فرقه دمکرات در طول یک سال حکومت بر آذربایجان برخی از اراضی کشاورزی روستاها را بین روستائیان تقسیم کرد. کارخانجات را بین کارگران تقسیم کرد. تعدادی از خیابان‌های شهر و جاده‌ها را اسفالت کرد. کارهای اجرایی زیادی انجام داد. خانم پژوهشگری در امپریال کالج انگلستان کتابی به عنوان «ایران و جنگ سرد»، نوشته و در آن گفته است که بساط حکومت فرقه دمکرات را دو سه ماه قبل از این که ارتش محمد رضا شاه وارد آذربایجان شود، مردم برچیده بودند. به همین دلیل پیشه‌وری خیلی زودتر از ایران رفت و بقیه یاران او هم در حال فرار بودند.

همین تهدیدی که ارتش سرخ شوروی روزی به آذربایجان آمد و یک حکومت دست نشانده برپا کرد، شاه را به وحشت انداخت و تا سال‌های طولانی نمی‌خواست این منطقه توسعه و پیشرفت کند. مهندس توکلی صاحب کارخانه کبریت سازی توکلی تبریز از سرمایه دارانی بود که شاه از او حرف شنویی داشت. چون مرد تکنوکرات بود و در سیاست دخالت نمی‌کرد، نظراتش نزد شاه ارزش داشت. توکلی که علاقه زیادی به آذربایجان داشت، چنین نقل کرده است: وقتی تصمیم گرفتم کارخانه ماشین سازی و تراکتور سازی در تبریز احداث کنم، با شاه ملاقات کردم و به او گفتم اجازه دهید این کارخانه‌ها را در تبریز راه اندازی کنم. شاه در جواب گفت که از تبریز و آذربایجان صرف نظر کن و این پروژه‌ها را در مناطق مرکزی دایر کن. یک عده از آن‌ها جان به جان‌شان کنی قبله‌شان مسکواست.

این سخن نشان می‌دهد که این شاه نا آگاه صرف نظر از بقیه مفاسدش، این قدر شعور نداشته که مردم

آذربایجان همه ابزارها و وسایل موفقیت چنین حکومتی فراهم گردید. نا امنی، فقر و بیماری در کشور بیداد می‌کرد. دولت مرکزی فاسد بود. بی سوادی به یک بیماری صعب‌العلاج تبدیل شده بود. راه‌های ارتباطی وجود نداشت. مردم از رفاه و آسایش محروم بودند. وعده‌هایی که رژیم پهلوی به مردم می‌داد، مثل اصلاحات ارضی، احداث کارخانه‌های صنعتی، تقسیم ثروت، توسعه و آبادانی شهرها فریبنده بود. لذا تشکیل حکومت فرقه دمکرات ابتدا با استقبال مردم روبه رو شد. به این دلیل که چهره واقعی‌شان را هنوز نشان نداده بودند، که ما به دنبال چه نوع حکومتی هستیم، یا چه نوع ارتباطی با شوروی داریم. از شوروی به عنوان کشور دوست نام می‌بردند. دمکرات‌ها خودشان را با معتقدات مردم همسو کرده بودند. به طور مثال شخص میر جعفر پیشه‌وری در اوایل در عزاداری‌های مردم در ایام محرم در مساجد و حسینیه‌ها شرکت می‌کرد.

در این خصوص مناسب است به خاطره‌ای اشاره کنم: وقتی آیت الله العظمی سید ابو الحسن اصفهانی مرجع تقلید بزرگ شیعیان فوت کردند، این خبر به تبریز رسید و بازاریان تصمیم گرفتند بازار را به مدت چهل روز تعطیل کنند و دستجات عزاداری و مراسم ختم برپا کنند. پیشه‌وری در همسویی با مردم خود را عزادار نشان داده و گویا در مجلس ترحیم آن عالم بزرگ هم شرکت کرد. فرقه دمکرات در ماه‌های اول حکومت بر آذربایجان، در ساختمان اصغر بقال در مرکز شهر که تعدادی اتاق در آن وجود داشت، مرکزی را به نام دانشگاه آذربایجان به ریاست دکتر جهان شاه‌لو تأسیس کرده بود. در روزهای عزاداری ارتحال آیت الله اصفهانی، آقای پیشه‌وری اطلاع پیدا کرد که دانشگاه فعال و تعطیل نکرده است. به جهان شاه لو زنگ زد و پرسید: چرا تعطیل نکرده‌اید؟ جهان شاه لو از او پرسید: چرا باید تعطیل کنیم؟ پیشه‌وری در جواب به او گفت: بابا مگر نمی‌بینی سرتاسر تبریز تعطیل است؟ جهان شاه لو به او گفت: مگر نمی‌دانی که در مرام ما اصلا ملا و دین جایگاهی ندارد و ما با این چیزها در تضاد هستیم؟ پیشه‌وری به او گفت: مهم این است که شما بدانید که ما کجای دنیا زندگی می‌کنیم. بازار تبریز برای فوت این ملا می‌خواهد چهل روز تعطیل کند. ما باید وارد دسته‌جات مردم بشویم و خودمان را با آن‌ها همسو نشان دهیم و به تدریج این دسته‌جات را به انحراف بکشانیم.

به هر حال فرقه دمکرات از همسویی ظاهری با مردم اهداف شومی را دنبال می‌کرد. در همان روزهای عزاداری ارتحال آیت الله اصفهانی، اهداف ضد مردمی و ضد دینی هوادارن فرقه آشکار گشت. با وجود اقدامات ظاهری که انجام

خیلی قدرتمند است و خود را اعلیحضرت قدر قدرت نامیده، معلوم شد که خیر این طور نیست. سرانجام به دامن فروغی عامل اصلی انگلیس پناه برد و از او خواست که پسرش را جایگزین کند، که فروغی گفت خیلی خب تو برو من او را جا می‌اندازم.

اصالتا مراغه‌ای هستید. در صورت امکان کمی هم از برخورد و مقاومت مردم مراغه با قوای شوروی و فرقه دمکرات بگویید؟

مردم مراغه مانند سایر شهرهای آذربایجان در برابر متجاوزان ایستادگی و مقاومت کردند و به هیچ وجه فرقه دمکرات را نپذیرفتند. از سوی دیگر توجه پژوهشگران به مبارزات مردم مراکز استان‌ها و شهرهای بزرگ آذربایجان، باعث شده که نقش و حق شهرهای کوچک ضایع بشود. به طور مثال حجت الاسلام شیخ حسن رفیعان که به ضرب گلوله عوامل فرقه دمکرات در مرند به شهادت رسید، کمتر از ایشان نام برده می‌شود. اگر پادگان تبریز سریع تسلیم شد، پادگان مراغه ایستاد و مقاومت کرد. مرحوم حمید ملازاده پژوهشگر و روزنامه‌نگار پیشکسوت، در بررسی وقایع آذربایجان گفته است که ارتش سرخ مردم مراغه را قتل عام کرد. چهار سال بعد هم وقتی فرقه دمکرات بر پادگان مراغه مسلط شد، رئیس شهربانی ایستادگی کرد تا سرانجام او را شهید کردند. این مقاومت‌ها در شهرهای دیگر به این شکل بود. این مقاومت‌ها، نمونه‌ای از اعتقادات مردم است. اگر بخواهیم وارد جزئیات بشویم که به هر حال به وقت بیشتری نیاز خواهیم داشت.

امکان دارد از شهدای شاخص و سرشناس مراغه، چه در زمان حمله شوروی، چه در زمان حکومت فرقه دمکرات نام ببرید؟

با همکاری برخی از دوستان مراغه‌ای، یک سری تحقیقاتی را در مورد نحوه برخورد مردم با فرقه دمکرات انجام داده‌ایم. یک تیمی هستیم یکی از آن‌ها آقای پاشا زاده می‌باشد، هرچند که خط فکری‌مان با هم تفاوت دارد، ولی این یک کار تاریخ شفاهی است و باید در اختیار افکار عمومی قرار گیرد. این خاطرات به زودی منتشر خواهد شد. خاطرات خیلی جالبی است و برای اولین بار بیان می‌شود. نظر به این که مراغه در آن زمان شهر بسیار کوچکی

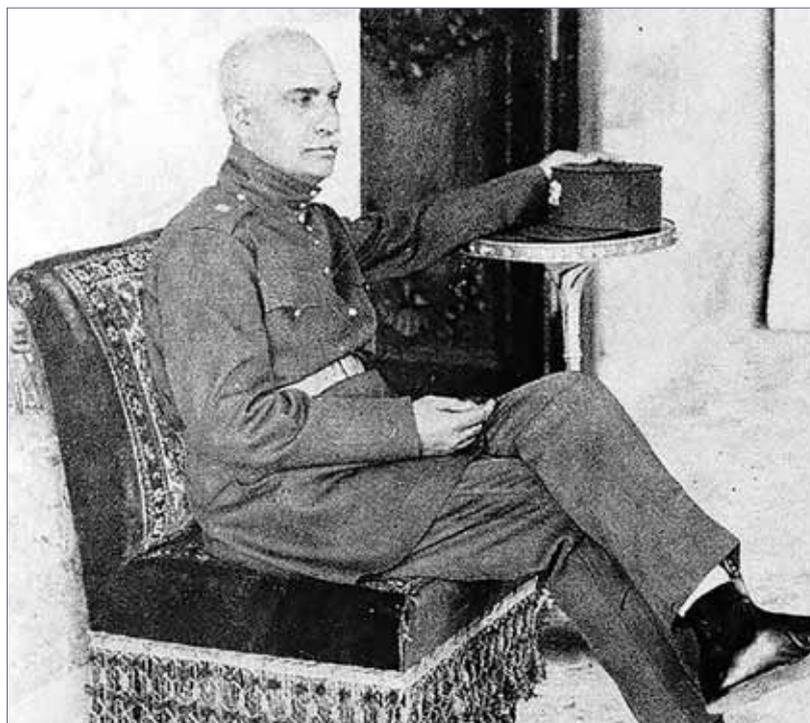
حضرت امام (ره) در ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ به محمد رضا شاه نصیحت کردند که من نمی‌خواهم وقتی مثل پدرت از کشور بیرون می‌روی مردم شادمانی کنند. یعنی شاه را از تکیه به آمریکا و اسرائیل و بیگانگان بر حذر کردند

علت این که رضا خان زود هنگام تسلیم فشارهای شوروی و انگلستان شد چیست؟ می‌دانست که از پشتوانه مردمی برخوردار نیست یا به طور کلی نمی‌خواست بجنگند؟

این نمونه‌ای از ماهیت حکومت‌های دیکتاتوری یا حاکمیت‌های پوشالی است. اینها با یک تشر میدان را خالی می‌کنند. شما هجوم متفقین را با دوران هشت سال دفاع مقدس مقایسه کنید. مردم کشورمان در این هشت سال جنگ حتی یک قدم هم به عقب ننشستند و یک وجب از خاک میهن را واگذار نکردند. رضا شاه به قدری پوشالی بود که با یک تشر میدان را خالی کرد. به قول شما پایگاه مردمی نداشت. هنوز از مملکت بیرون نرفته مردم سرتاسر ایران چراغانی و شادمانی کرده بودند. به یاد دارید که حضرت امام (ره) در ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ به محمد رضا شاه نصیحت کردند که من نمی‌خواهم وقتی مثل پدرت از کشور بیرون می‌روی مردم شادمانی کنند. یعنی شاه را از تکیه به آمریکا و اسرائیل و بیگانگان بر حذر کردند. با وجودی که اغلب مردم فکر می‌کردند رضا خان

شاید به میزانی به ظاهر کم تحرک بودند. ولی بی تفاوت نبودند. روحیه مذهبی و حس میهن دوستی در سایر مردم وجود داشت و در بعضی جاها خودش را نشان می‌داد. باز از پدرم که از آدم‌های سرشناس مراغه‌ای بود مثال می‌زنم. ایشان مثل خیلی از روشنفکرهای آن برهه در ابتدای امر به فرقه دمکرات نزدیک شد و در اولین کنگره فرقه در تبریز شرکت کرد، ولی وقتی در مانیفیست فرقه اعلام شد که ما با تهران هیچ ارتباطی نداریم و زبان رسمی ما آذربایجانی است، اعلامیه‌ای به زبان ترکی و فارسی منتشر کرد و در آن گفت که ما هرگز خواهان جدایی از ایران نیستیم و دعوی ما بر سر قومیت و زبان نیست و مگر می‌شود ناخن را از گوشت جدا کرد. انتشار این اعلامیه تأثیر بسزایی در منطقه داشت و پدرم از آن روز به رغم تطمیع‌ها از فرقه جدا شد. فرقه دمکرات در واکنش به جدایی پدرم، او را دستگیر و در مراغه در زندان انفرادی قرار می‌دهند و اموال او را مصادره می‌کنند و به احتمال زیاد نام او را هم در لیست سیاه اعدای آنها قرار می‌دهند.

در پی سقوط حکومت فرقه دمکرات در روز ۲۱ آذر ۱۳۲۵ و فرار رهبرانش به شوروی، تیمساری به دیدار پدرم آمد و به او گفت که دولت مرکزی نمایندگان را به آذربایجان فرستاده تا از کسانی که به سقوط فرقه دمکرات کمک کردند، قدردانی و اعاده اعتبار کند. تیمسار به پدرم گفت: آقای پیمان شما آسیب‌های زیادی دیدید. صدمات روحی‌تان را نمی‌توانیم جبران کنیم، لیست بدهید تا دستکم صدمات مادی‌تان را جبران کنیم. پدرم از تیمسار پرسید: از چه منبعی می‌خواهید جبران کنید؟ فرستاده دولت جواب داد: از اموال این پدر سوخته‌ها. یعنی از اموال فرقه دمکرات. پدرم پرسید: مگر این پدر سوخته‌ها مالی هم داشتند؟ آن‌ها اموال مردم را تصاحب یا مصادره کرده بودند و شما می‌خواهید از آن مال به من بدهید. آنگاه تیمسار متوجه شد که پدرم به دلیل اعتقادات مذهبی نمی‌خواست روی اموال دیگران نماز بخواند یا زندگی کند. این نشان می‌دهد که این آدم نه شاه پرست بوده و نه احساسات ناسیونالیستی به او حکم کرده که مبارزه کند. فقط روی اعتقادات مذهبی‌اش بوده است.



رضا پهلوی پس از ورود ارتش متفقین به خاک ایران و پیش از آنکه برای همیشه ایران را ترک کند.

شش بار با ایران جنگ کردند. تبریز را اشغال کردند و حتی یکی دو سال در تبریز حکومت تشکیل دادند. خلیفه عثمانی همیشه استدلال می کرد که بابا زبان و نژاد ما یکی است، شما با فارس ها چه کار دارید؟ ولی مردم آذربایجان همیشه نگاهشان و توجه شان به پایتخت ایران بوده است. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم یک عده روشنفکر توطئه گر که ماهیت آقای شریعتمداری را شناخته بودند، کوشیدند از آب گل آلود سوء استفاده کنند.

معتقدم که ایرانی ترین، ایرانی ها، آذربایجانی ها هستند. به این دلیل که عثمانی ها در تاریخ گذشته پنج یا شش بار با ایران جنگ کردند. تبریز را اشغال کردند و حتی یکی دو سال در تبریز حکومت تشکیل دادند. ولی مردم آذربایجان همیشه نگاهشان و توجه شان به پایتخت ایران بوده است

ماهیت این آقا که در روستاها به سرعت فاش نشده بود. ولی وقتی که روستایی متوجه شد که وحدت و یکپارچگی کشور مستلزم آن است که از مرجع تقلید خود دست بردارد، بیدرنگ دست برداشت. شاید مطلبی که می خواهم به آن اشاره کنم پایه علمی قوی نداشته باشد، ولی یک واقعیت انکار ناپذیر است که آن را در سایر اقوام ایران ندیده ام. بی تردید، این تشیع و حکومت تشیع را مردم آذربایجان به کشور ایران هدیه کردند. من پشت این سخنم ایستاده ام و به کشور جمهوری

دست و پا کنند. عامل مشترک زبان هم به دلیل اعتقادات و باورهای مذهبی مردم نتوانست در مردم آذربایجان انگیزه ایجاد کند که روی خوش به اشغالگران و عوامل کمونیست آن ها نشان دهند. استالین همه این آزمون ها را به کار برد، ولی هیچ موفقیتی به دست نیاورد. استالین در زمینه فرهنگ زدایی دستور داد دو فیلم سینمایی به زبان محلی آذری تولید و برای اکران به آذربایجان بفرستند. این دو فیلم «آرشین مالایان» و «مشهدی ایواد» نام داشتند و در آن زمان بین مردم عادی محبوبیت چشمگیری پیدا کردند. استالین گمان کرده بود که با تولید و فرستادن این فیلم ها به ایران، شوروی می تواند جای پای در کشورمان باز بکند. برای ساخت این دو فیلم از بهترین بازیگران و خوانندگان جمهوری آذربایجان استفاده کرد. رهبر شوروی شخصا به زر حاجی بایف فیلمنامه نویس دوستی نشان داد، تا داستانی تأثیر گذار بنویسد. میر جعفر باقر اوف رئیس جمهوری وقت آذربایجان نقل کرده که هر وقت استالین به من زنگ می زد حال زر حاجی بایف را می پرسید. توصیه می کرد این دو فیلم را با ارزانترین قیمت به تبریز بفرستند تا برای تماشای مردم به اکران گذاشته شود. این دو فیلم را سال به سال با تکنولوژی جدید بازسازی می کردند. ولی این تبلیغات هیچ اثری برای دگرگونی فرهنگ اصیل مردم نداشت.

حال این چه رازی است که آذربایجانی ها به رغم وجود تفاوت های ظاهری با زبان و ادبیات فارسی همیشه پیوند مستحکمی با ایران دارند؟ من معتقدم که ایرانی ترین، ایرانی ها، آذربایجانی ها هستند. به این دلیل که عثمانی ها در طول تاریخ گذشته پنج یا

شش بار با ایران جنگ کردند. تبریز را اشغال کردند و حتی یکی دو سال در تبریز حکومت تشکیل دادند. خلیفه عثمانی همیشه استدلال می کرد که بابا زبان و نژاد ما یکی است، شما با فارس ها چه کار دارید؟ ولی مردم آذربایجان همیشه نگاهشان و توجه شان به پایتخت ایران بوده است. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم یک عده روشنفکر توطئه گر که ماهیت آقای شریعتمداری را شناخته بودند، کوشیدند از آب گل آلود سوء استفاده کنند.

نزدیک سه دهه است که اتحاد جماهیر شوروی فروپاشیده و منطقه قفقاز که روزگاری بخشی از ایران بزرگ بود، با امضای عهدنامه ننگین گلستان از دست رفته است. در حال حاضر روابط و مراودات فرهنگی بین جمهوری اسلامی ایران و جوامع آن سوی رود ارس چگونه است؟

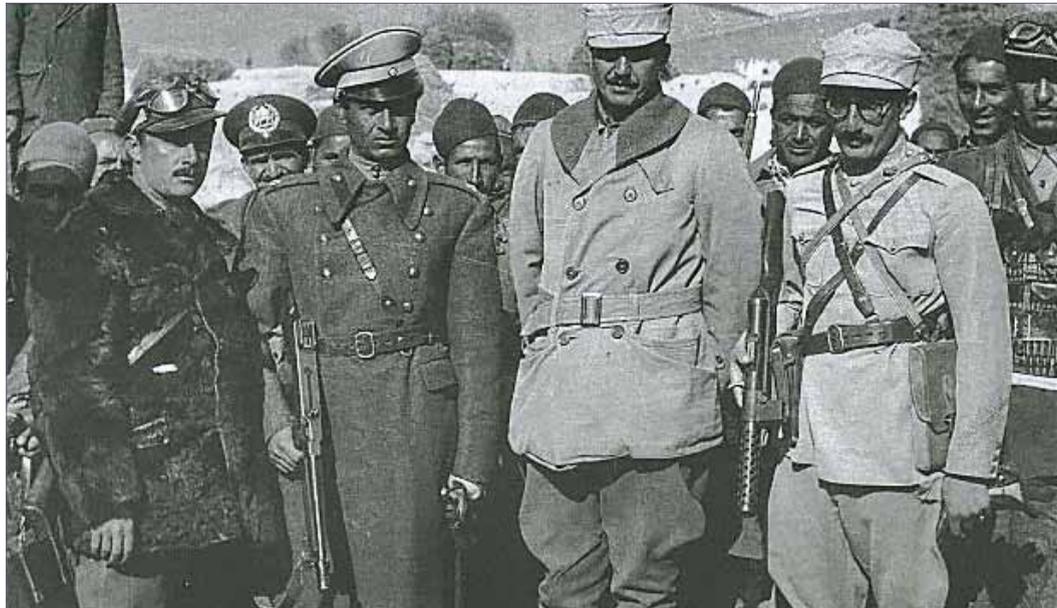
در پاسخ به این پرسش، من دیدگاه شخصی خویش را بیان می کنم. علاوه بر این که روزنامه مهد آزادی را دارم مجله ای را نیز به نام «کورپو» به زبان آذری منتشر می کنم. معنی فارسی کورپو «پل» است و این مجله نشانگر پل ارتباطی فرهنگی میان ملت های منطقه می باشد. حال با توجه به این که آذربایجان دو تیکه شده است، به وسیله «پل» فرهنگی به هم وصل می شود. این استعاره هم از پل فلزی جلفا است که بر روی ارس قرار دارد. جزئیات دو عهدنامه ننگین گلستان و پیامدهای منفی آن را پیگیری کردم و به این نتیجه رسیدم که کاش جمهوری آذربایجان و سایر مناطق قفقاز از ایران جدا نمی شدند. ولی گذشت ۲۰۰ سال از استیلای بیگانه از جوامع آن مناطق، اقوام دیگری ساخته است. مردم دیگری به وجود آورده که الان نمی شود دوباره به هم وصل بشوند. نه دولت ایران و نه دولت جمهوری آذربایجان علاقه مند به الحاق این دو بخش به یکدیگر هستند. چون هم غیر عملی است و هم برای دو کشور مشکل آفرین است. در نتیجه صحبت ها و مراوداتی که با برادران آذربایجانی داشتم فقط می توانیم بر اساس مشترکات زبانی و تاریخی با همدیگر ارتباط داشته باشیم. اخلاقیات طرفین هم تفاوت کرده است. اکنون دولت های منطقه به خصوص دولت ایران واقعا مراودات فرهنگی را آزاد گذاشته و می توانیم با یکدیگر ارتباط فرهنگی داشته باشیم. مهمترین دلیل آن هم توزیع مجله «کورپو» در جمهوری آذربایجان است. لذا کاری نکنیم که بیابند این در را هم ببندند.

به دگرگونی فرهنگی جوامع آن سوی رود ارس اشاره کردید. بفرمایید که قوای شوروی در مدت پنج سال اشغال استان های آذربایجان، توانستند از مردم فرهنگ زدایی کنند و با علایق و اصالت مردم آذربایجان مبارزه کنند؟

هرگز... با وجود آن هجمه بزرگ نظامی و حرف های رؤیایی و بهشت سبز نشان دادن، نتیجه معکوس گرفتند. شاید استالین به این نتیجه رسید که کاش از در دوستی وارد می شدیم و حسن همجواری را رعایت می کردیم. اشغالگران در آن مدت پنج ساله نتوانستند هیچ موقعیتی برای خودشان در ایران و به خصوص در آذربایجان



■ ریل راه آهن تبریز تهران که توسط قوای شوروی در زمان اشغال ایران احداث شد



اسلامی ایران به عنوان ام القرای تشیع نگاه می‌کنم.

با توجه به دخالت‌های کنونی ترکیه در سوریه و شمال عراق، به نظر شما آیا این کشور هنوز هم مثل عثمانی‌ها چشمداشتی در آذربایجان دارد؟

برخی از مقام‌های ترکیه خود را پدر خوانده، یا به قول خودشان برادر بزرگ‌تر ترک‌ها قلمداد کرده‌اند. گمان کرده‌اند که همه دولت‌های پیرامون مرزهای آن کشور باید تحت لوای ترکیه باشد. ولی به رغم فعالیت‌های فرهنگی زیادی که دارد، مطمئن باشید که در ایران خریداری ریشه‌ای ندارد. منتها برخی از ناشیگری‌های خودمان در رسانه‌های داخلی، در گفتارها و در شوخی‌های بی‌جا که یادگار

دوران رضا خان بوده است، این مسائل به هر حال در حفظ یکپارچگی کشور عوامل منفی هستند. درست است که ما دست رد به سینه آن‌ها می‌زنیم، ولی این خطر را باید جدی بگیریم و کمی سکوت کنیم. امپریالیسم غرب اصلاً دنبال دامن زدن به این قضیه است. عامل آن هم اسرائیل می‌تواند باشد. ترکیه هم می‌تواند باشد. ترکیه عامل مهمی است. به دلیل این‌که زبان مشترک، عامل مهمی است. کاری از دست جمهوری آذربایجان ساخته نیست. چون ضعیف‌تر از این حرف‌هاست. ولی خطر ترکیه را نباید نادیده گرفت. وزارتخانه‌های ذیربط حتماً باید اتاق فکر داشته باشند. میز آذربایجان داشته باشند. نباید از این مسئله به سادگی بگذریم.

پدرم افزود: وقتی از دفتر کار دکتر مصدق بیرون آمدیم، آیت الله مدرس و دکتر حسین فاطمی را دور از یکدیگر در اتاق انتظار یافتیم. مرحوم مدرس آن‌جا به پدرم گفت: کار خراب شده است. از مدرس پرسیدم: چرا خراب شد؟ مصدق که به ما قول مساعد داد. مدرس گفت: فاطمی می‌خواهد رئیس جمهور بشود و نمی‌گذارد آقایان کاشانی و مصدق به هم نزدیک شوند.

روزنامه مهد آزادی آذربایجان در گسترش مبارزات ملی، روشنگری افکار عمومی و مبارزه با استبداد چه نقشی داشت؟

روزنامه مهد آزادی، از زمان کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ نقش پیشگام و مهمی در مبارزه با استبداد خاندان پهلوی داشت. به طوری که رژیم را به وحشت انداخته بود، تا جایی که مسئولان رژیم با تطمیع و تهدید کوشیدند، آن را تعطیل کنند. به طور مثال با انتشار یک مقاله در یک شماره روزنامه به شدت به شاه حمله کرده بودم. این اقدام باعث شده بود که پدرم و همکارانش از ترس شان آن شماره روزنامه را بسوزانند. چاپخانه روزنامه مهد آزادی در دوران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی اعلامیه‌های حضرت امام (ره) را چاپ و توزیع می‌کرد. این اعلامیه‌ها توسط یک گروه مبارز به رهبری شهید محراب آیت الله قاضی طباطبایی نماینده حضرت امام خمینی (ره) در آذربایجان از طریق نجف اشرف به خرمشهر و سپس به تبریز منتقل می‌شد.

یا از طریق کرمانشاه به دست آقای قاضی می‌رسید. سپس اعلامیه‌ها در پرتو سازماندهی دقیق و حساب شده چاپ و در شهرهای آذربایجان پخش می‌شد. ناگفته نماند که روزنامه به دلیل موضعی که بر ضد رژیم پهلوی داشت، حدود ۱۵ سال توقیف شده بود، که انتشار مجدد آن بعد از پیروزی انقلاب از سرگرفته شد. ■

گذراند. در آن زمان رضا خان و پسرش محمد رضا پهلوی خود را موظف دانسته بودند از دیدگاه‌های کسروی حمایت کنند. شاید رژیم پهلوی با اشاره کسروی پدرم را خلع لباس کرد. پس از خلع لباس در مراغه کتابفروشی دایر کرد که به مرور زمان به مرکز تجمع روشنفکران و آزاد اندیشان آذربایجان تبدیل گشت. پدرم به دلیل این‌که آدم مذهبی بود در جریان ملی شدن صنعت نفت به تهران هجرت کرد و جزء یاران نزدیک مرحوم آیت الله کاشانی شد. وقتی آقای کاشانی در سال ۱۳۲۹ احساس کرد نهضت نفت شکل گرفته به فکر یارگیری در سطح کشور افتاد. و چون با یکدیگر صمیمی شده بودند، به پدرم گفت: سید برو در تبریز یک روزنامه منتشر کن. در همان لحظه آیت الله کاشانی به وزیر فرهنگ زنگ زد و به او دستور داد امتیاز یک روزنامه به نام سید اسماعیل پیمان بنویسد و همین حالا می‌آید از شما می‌گیرد.

ناگفته نماند که پدرم در ابتدای ملی شدن نفت، هم با رهبری نهضت ملی و هم با رهبری دینی آیت الله کاشانی ارتباط داشت. بعد که میان آن دو فاصله افتاد جانب آیت الله کاشانی را گرفت. در آن شرایط تبریزی‌ها به این فکر افتادند که هیئتی را به تهران اعزام نمایند، تا شکاف میان آیت الله کاشانی و دکتر مصدق را ترمیم کنند. چون پدرم نزد آیت الله کاشانی نفوذ داشت، به ایشان گفت: حضرت آیت الله اختلاف شما مانع ادامه مبارزه ما در آذربایجان شده است. آقای کاشانی خطاب به پدرم چنین گفت: آقای پیمان شما وکیل من هستید. بفرمایید ببینید دیدگاه جناب آقای نخست چیست. اگر شما قبول کردید من هم قبول می‌کنم. هیئت آذربایجانی بیدرنگ به دیدار دکتر مصدق رفت و به او گفت که اختلاف شما با آیت الله کاشانی، حرکت ما را در تبریز کند کرده است.

روزنامه مهد آزادی، از زمان کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ نقش پیشگام و مهمی در مبارزه با استبداد خاندان پهلوی داشت. به طوری که رژیم را به وحشت انداخته بود، تا جایی که مسئولان رژیم با تطمیع و تهدید کوشیدند، آن را تعطیل کنند

گویا مرحوم پدرتان از روحانیون مبارز دوران پهلوی بودند، بفرمایید که از نظر فرهنگی و علمی چه جایگاهی در آذربایجان داشتند؟

پدرم در سن جوانی از هشترونده به مراغه کوچ کرد و به تحصیل علوم دینی پرداخت. پس از گذشت چند سال با دیدگاه‌های احمد کسروی مبارزه کرد. ناگهان کسروی برای بحث و مناظره به دیدن پدرم به مراغه رفت و یک شب تا صبح را به مناظره



کتاب شناسی شهدای جنگ جهانی دوم

عنوان کتاب را درباره شهدای آذربایجان و خوزستان انتخاب کرده است. امید است این چهار گزینۀ بتواند حق مطلب غربت و مظلومیت دلیرمردان شهید نیروی دریایی در آب‌های خلیج فارس و دریای خزر و نیز شهدای ژاندارمری در استان‌های مقاوم و شهید پرور آذربایجان و خوزستان را ادا کرده باشد.

درباره شهدای جنگ جهانی دوم و پیامدهای روحی، اجتماعی و اقتصادی جنگ بر مردم کشور کتاب‌های متعددی تألیف و منتشر شده است. شاهد یاران به منظور آشنایی خوانندگان با شهدای گرانقدری که در سپیده دم یک روز تاریک و دردناک از تاریخ معاصر کشورمان عروج کردند و آسمانی شدند، چهار

درآمد



و منطقه شمال خراسان، یعنی مناطق درگز و باجگیران بوده است.

متأسفانه بعضی از رمان نویسان تاریخی کشورمان که خواسته‌اند به روایت گوشه‌هایی از ماجرای اشغال ایران توسط ارتش سرخ و تحولات سیاسی آن دوره بپردازند، بر اثر کم لطفی‌ها یا بهتر بگوییم تنبلی در تکمیل مطالعات تاریخی و پژوهشی خود مطالب و ادعاهای غیر واقعی از عدم مقاومت ملی در جریان حمله روس‌ها نموده‌اند. گاهی دیده می‌شود که از این دست نوشته‌های آزار دهنده که بدون مراجعه به تاریخ بومی آن منطقه غیر منصفانه به قضاوت پرداخته شده است. لیکن وجود قبور شریف این سربازان شریف در کنار پل مرزی جلفا، یعنی درست در محل مقاومت ۴۸ ساعته‌شان در برابر لشکر ۴۷ شوروی، شاهدی بزرگ و افتخار آمیز برای تاریخ کشورمان است. با وجود قبور شریف ۲۱ سرباز ژاندارمری در کنار رودخانه تلخینه، نرسیده به تبریز، محل مقاومت سربازان شجاع ایرانی و همچنین قبور شریف ۳۰ شهید از سربازان ارتش در ورودی شهرستان سراب، همه دلیل منطقی و مستند بنده در گلایه مندی از نوشت‌هایی از

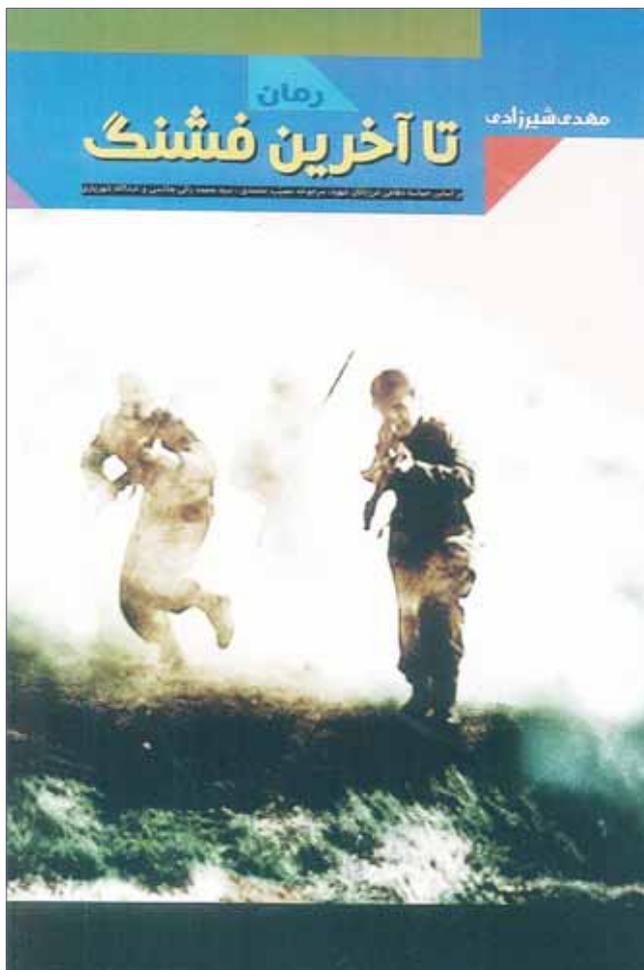
سرنوشت کشورم آمیخته با روایت‌هایی است بس شیرین، عجیب و دردناک که کافیست برای بازخوانی این تکه‌های بزرگ آلماس که گاه در هویت یک قوم از اقوام ایرانی‌مان دیده می‌شود

شوروی سابق در حمله ناجوانمردانه روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ در آذربایجان ایران رخ داده است که بر اثر تصمیم یک سرجوخه ژاندارمری و دو سربازش برای مقاومت در مقابل متجاوزان روسی. این حماسه بزرگ در تاریخ شمال غرب کشور به ثبت رسیده است. به رغم این‌که به گفته شواهد و تاریخ سیاسی دوره سال ۱۳۲۰ عملاً ممانعت از سوی رضا شاه برای مقابله با قشون شوروی به صورت تلگرام و دستور صریح به تمام سرحدات شمالی و غربی ایران صادر شده بود. اما تاریخ شاهد حماسه‌های مردمی اقوام ایرانی در سه محور آذربایجان، اردبیل و آستارا

کتاب تا آخرین فشنگ

«کتاب تا آخرین فشنگ»، بر اساس حماسه سه ژاندارم شهید پاسگاه مرزی جلفا به نام‌های سرجوخه مصیب محمدی، سید محمد رائی هاشمی و عبد الله شهریار، به قلم مهدی شیرزادی به صورت رمان واقعی نوشته شده و در پاییز سال ۱۳۹۴ انتشار یافته است. شاید این کتاب بهترین و کاملترین روایتی باشد که تاکنون درباره زندگی و مشخصات سه مرزبان غیور ژاندارمری منتشر شده است، که در روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ در نبرد با متجاوزان شوروی به درجه رفیع شهادت نایل آمدند.

در بخشی از مقدمه نویسنده آمده است: سرنوشت کشورم آمیخته با روایت‌هایی است بس شیرین، عجیب و دردناک که کافیست برای بازخوانی این تکه‌های بزرگ آلماس که گاه در هویت یک قوم از اقوام ایرانی‌مان دیده می‌شود. فرقی نمی‌کند از میرزا کوچک خان جنگلی گرفته تا رئیس علی دولواری و ستارخان و باقرخان و پیش‌مرگان کرد و حماسه مردان بلوچ و غیرت ترکمن‌ها دست به نهضت کتابخوانی بزنی. حقیقت یک روایتی است که در منطقه مرزی جلفا بین کشورمان و



فصل آمده است: شب‌های تابستانی تبریز خنکی بهاری را می‌مانست که تب کرده و گونه‌هایش گل انداخته باشد. مخموری عجیبی داشت. سرد و ولرم چون آبی گوارا، شهر با سوسوی چراغ‌های نفتی سرگذرها و روشنایی‌های لامپاسوز خانه‌ها همچون کودکی خسته از تقلاي روزانه و پر هیجان دنیای خویش سر به دامان سر سبز کهنه کوه هزار ایل مو سپید کرده ییلاق نشان سهند گذاشته بود. بی خبر از فرداهایی که تقدیر رقم خواهد زد، در نوازش مهتاب به خواب شیرینی خفته بود. محله مجتهدی‌ها شاید به اندازه قدمت نامش بین تمام محلات تبریز عالم و مجتهد سرشناس با دنیایی حرف و حکایت می‌شناخت که خانه‌ای قدیمی میرزا از جمله این بناها بود. تبریزی‌ها سر و قامت در هم تنیده شده و نهال‌های توت و سنجد

حاج صادق حرف شما درست. این مردم امتحان خودشان را همیشه با سربلندی پس داده‌اند. از حمله عثمانی و جنگ چالداران بگیرد تا ایستادن در مقابل جریان متحد الشکل کردن لباس زنان. اما آقا جان حکایت روس و انگلیس که شغالی بد قلق و موذی هستند، طمع دارند به خاک و ناموس این مردم. روزگار بدی شده آقا.

میان صحبت‌های رئیس نظمیه بود که کلون در مردانه حیاط به صدا درآمد. صحبت‌ها ادامه داشت، با حساب مش حسین علی خادم منزل آقا میرزا صادق، علی القاعده کسی نباید می‌آمد. اتفاق مهمان‌ها غلغله‌ای بود. جر و بحث و گاهی صلوات غرا سکوت موقتی را حاکم می‌کرد. مش حسین علی در را که باز کرد مردی میان سال با قدی متوسط و لباس‌هایی که مال اهالی تبریز نمی‌نمود را مقابل خود دید. چارق‌های چرمی‌اش، قیمتی بود و نشان دار. - من از طرف حاج محمد لنکرانی آمده‌ام. نامه محرمانه به آقا دارم... عجله دارم... در حالی که داشت از جیب بالا تنه کرباسش نامه‌ای پیچیده به تکه پارچه ابریشمی بیرون می‌آورد ادامه داد:

سر سبز هر خانه که از کاهگل دیوارها به گذر محله سرک کشیده بود. خبر از باغچه‌های زیبا با حیاط‌های دنج از هر خانه می‌داد و سکوتی بس آرام و موقر که براننده این تصویر و تاریخ و توصیف بود. وسط صحبت‌های شهردار بود که لته چوبی در اندرونی باز شد و مردی سالخورده با سینی پر از فنجان‌های کمر باریک شاه عباسی نشان چای با سلیقه زنانه کنار هم منظم چیده شده بودند، وارد اتاق شده و منتظر اتمام صحبت‌های مهمان و اشاره حاج میرزا شد. صحبت که تمام شد از همان دم در چای‌ها شروع به تقسیم شدند. - نظر علمای نجف به حفظ ولایات اسلامی است به هر تقدیر. اما با همه این جریاناتی که به عمد می‌خواهند ارتش و ژاندارمی را ضعیف و بی عرضه نشان دهند، مردم آگاه به امور مملکت هستند و خیر و صلاح را می‌فهمند. درد بنده و رفقای همفکرمان کم جربزگی و ترس دربار از اجنبی روس و انگلیس است. اگر شاه جسارت به خرج دهد و جواب کوبنده‌ای به این دول بدهد، حساب کار دست‌شان خواهد آمد. مردم با همه ناداریها و کمبودها ذره‌ای به سیاست روس و انگلیس ایمان ندارند. درد ما دربار بی هویت و تو خالی است.

این دست می‌باشد، که ظلمی آشکار در حق این بزرگ‌مردان حماسه مقاومت ملی اقوام ایرانی ما در دفاع از شرافت و دین و ناموس این وطن می‌باشد.

در هر حال ماجراهایی که برای ثبت تاریخی این حماسه طی تحقیقات به عمل آمده حکایتی شنیدنی دارد که در حوصله این مطلب نمی‌گنجد و زمان و مکانی دیگر می‌طلبد. اما از خانواده‌های محترم این سه شهید بزرگوار، سرجوخه مصیب محمدی، سرباز وظیفه عبد الله شهریار و سرباز وظیفه سید محمد راثی هاشمی، در تحقیقات مفصل که به عمل آوردم تنها توانستم با خانواده سرجوخه مصیب محمدی ارتباط برقرار کنم. این شهید بزرگوار تنها یک پسر دارد که با مزاحمت‌های مکرر من برای ثبت تاریخ شفاهی از ایشان و خانواده محترم‌شان موجبات آزار و اذیت ایشان را که در دوران کهولت سنی به سر می‌برند را فراهم نمودم و طلب حلالیت نموده و مراتب امتنان را از ایشان و خانواده بزرگوارشان دارم که نهایت همکاری را در سیر تحقیقات این پروژه تاریخی به عمل آوردند.

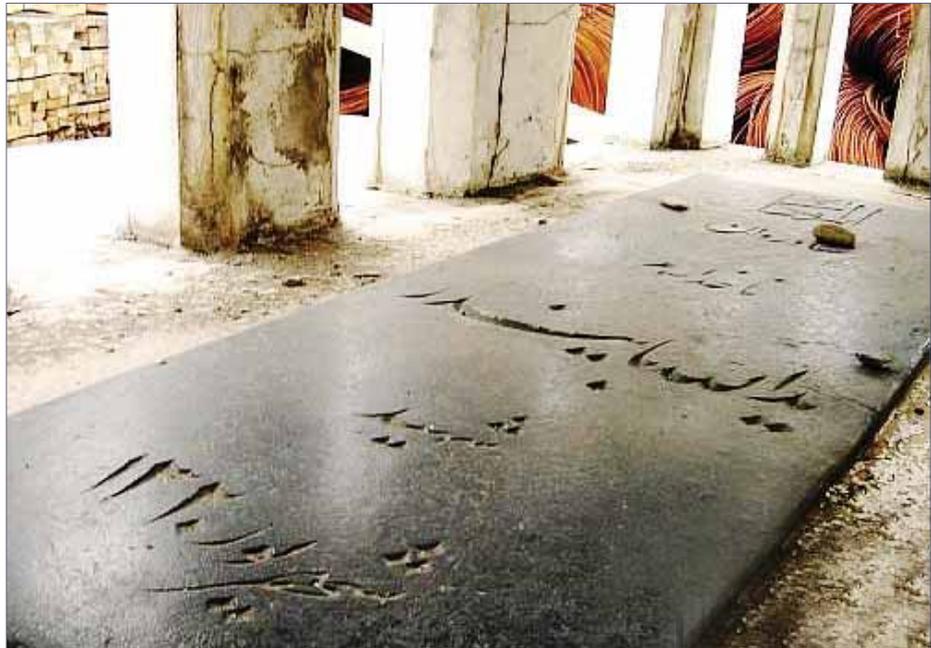
این مردم امتحان خودشان را همیشه با سربلندی پس داده‌اند. از حمله عثمانی و جنگ چالداران بگیرد تا ایستادن در مقابل جریان متحد الشکل کردن لباس زنان. اما آقا جان حکایت روس و انگلیس که شغالی بد قلق و موذی هستند، چیز دیگری است. طمع دارند به خاک و ناموس این مردم

از نکات جالب و شنیدنی این تحقیق می‌توان به چند موضوع قابل تأمل اشاره نمود. یکی از آن‌ها شناسایی مزار پدر خانواده شهید مصیب محمدی بعد از گذشت ۷۰ سال تفحص می‌باشد، زیرا به این خانواده به اشتباه اقوال ضد و نقیض از سرنوشت پدر شهیدشان گفته شده بود. از جمله این‌که چندین سال شایع شده بود که ایشان توسط روس‌ها اسیر شده و به اردوگاه اجباری کار در سیبری تبعید شده است، که بعد از سال‌های متمادی با تحقیقات مفصلی که از طریق هنگ مرزبانی جمهوری اسلامی ایران و کشور آذربایجان انجام دادند، قبر شریف پدر بزرگوارشان را شناسایی نمودند.

فصل دوم کتاب، ارسال پیام نگران کننده یک شخصیت دینی آذری آن سوی مرز آذربایجان از قریب الوقوع بودن حمله قوای شوروی به خاک ایران را حاج آقا میرزا صادق تبریزی از علمای وقت تبریز روایت کرده که در این

خبر جدیدی نبود... همه چیز قابل حدس بود و ترس پنهانی که در این وانفسای ضعف دولت مرکزی و کوبیدن بر طبل تو خالی شاه به اقتدار ارتش و ژاندارمری در دلها بود. ترس با ظاهری پر رنگ‌تر در سکوت سنگین اتاق مهمانان منزل حاج میرزا صادق آقا بعد از قرائت نامه خود را نشان می‌داد. انگار کسی تا ابد نمی‌خواست این سکوت شکننده دلهره آور را بشکند و قطعاً اذهان حاضرین متوجه تاریخ اشغال تبریز در غائله مشروطه توسط روس‌ها می‌شد و قتل عام مردم. «راضی هستم مرا در سیبری به شکستن سنگ چماق وادار نمایند، اما بیرق روس در این مملکت افراشته نباشد». این حرف معروف میرزا علی آقای ثقة الاسلام بود که حاج میرزا صادق دوباره تکرار کرد. این کلام چنان با گرمی و قاطعیت گفته شد که روح و ذهن تمام حاضرین را به قهقرای دوران شجاعت و رشادت آن مرد بزرگ در جریان مشروطه جاری کرد. آن جسارت مقدسی که وزیر مختار روس را در برابر فریادهای یک عالم پیر به زانو نشاند و سطر به سطر حکایت قیام مشروطه تبریز و سینه‌های ستبری که تن به سرخی گلوله‌ها دادند و حادثه‌ها خلق کردند، تا امروز مهمانان حاضر در آن شب مهتابی تابستانی در خانه حاج میرزا صادق تبریزی یک بار دیگر قدرت اراده خود را برای رویارویی با قوای استالین به محک وطن پرستی بکشند.

- دیر یا زود این اتفاق می‌افتاد که روس و انگلیس از ضعف رضا خان خبر داشتند و هر وقت خواستند او را کد خدا کردند و هر وقت هم که اراده کردند، مثل یک آدم بی ارزش کنارش خواهند گذاشت. این‌جا اصل مظلومیت این ملت است که شاه مملکت جیره خوار اجنبی شده و رعیت لگد مال این وطن فروش. خدا می‌داند در این وانفسای قحطی و در بدری جنگ چه به حال و روز این مردم خواهد آورد. طنین صدای حاج میرزا از درب چوبی اندرونی می‌گذشت و زنان حاضر در مطبخ خانه را که گوش سپرده بودند، به هیجان آورده بود و در سکوت نشسته بودند. فصل پنجم کتاب به فرمان دربار شاهنشاه به ارتش برای خودداری از مقاومت در برابر ارتش سرخ شوروی اشاره کرده و در آن آمده است: شاید این گرمای هوای اتاق نبود که عرق سرد پیشانی شهردار را درآورده بود و سرخی چهره‌اش را براق‌تر نشان می‌داد. محتوای تلگرام رسیده از دربار بعد از این که حالت محرمانه خود را از دست داده بود، احوال خیلی از حضار و سرشناسان شهر را به هم ریخته بود. چه آنانی که تا آخرین لحظه تعصب دربار و سران قشون را در تهران داشتند، چه آنهایی که حرف‌شان حرف



همه چیز قابل حدس بود و ترس پنهانی که در این وانفسای ضعف دولت مرکزی و کوبیدن بر طبل تو خالی شاه به اقتدار ارتش و ژاندارمری در دلها بود. ترس با ظاهری پر رنگ‌تر در سکوت سنگین اتاق مهمانان منزل حاج میرزا صادق آقا بعد از قرائت نامه خود را نشان می‌داد

بسم الله الرحمن الرحيم خدمت عالم جلیل القدر، حضرت مستطاب حاج میرزا صادق آقای تبریزی. بعد از حمد و ثنای درگاه باری تعالی به خدمت آن استاد بزرگوار می‌رسانم که قشون لشکر ۴۷ روس به فرماندهی سرکنی ترفیمکو را که فردی با هوش و اهل جنگ است به سرحدات ایران حرکت داده و دو لشکر دیگر خود را به همراه قشون او به آستارا و خراسان گسیل داشته است. ترفیمکو فردی سفاک و خونریز به نام جعفر باقر اوف از جیره خواران کمونیسم به همراه لشکر راهی شده است. لذا با نگرانی و ترس از ورود اجنبی به خاک ولایت اسلامی، دست به دعا برده و از صاحب عصر (عج) در امان مانده ناموس مسلمین را مسئلت داشته‌ایم. چند عریضه دیگر به عشایر بیله سوار و مغان جهت اطلاع و آمادگی فرستاده‌ایم. هرچه از دستمان برآید در خدمت گذاری آماده‌ایم. پیک را سپرده‌ام بی وقفه به تاخت از کوه‌های صعب العبور ارسباران از راه‌های مخفی و بیراهه خود را برساند، تا قبل از رسیدن پای روس به ایران تدبیری بیاندیشید. خداوند حافظ و نگهبان تمام مسلمین باشد. والسلام علیکم ورحمت الله

- لطف کنید و این مرقومه را به آقا بدهید. حاج محمد به رسیدن نامه به دست آقا تأکید فراوان داشت. تمام راه لنکران تا تبریز نا امن بود و ترس امانتی آقا.

- ماده اول: مملکت محروسه ایران برای تسهیل امور سیاسی به ایالات و ولایات منقسم می‌شود. ماده دوم: ایالات قسمتی از مملکت است که دارای حکومت مرکزی و ولایات حاکم نشین جزء است و فعلاً منحصر به چهار ایالت آذربایجان، کرمان، بلوچستان، خراسان و فارس است.

آقا از دوره قاجار این قانون مملکت است که ایالت‌ها جزء مملکت هستند. خصوصاً آذربایجان به لحاظ همجواری با شوروی و عثمانی اهمیتش بسیار است.

حاج بایرم تبریزی، از دفترداران و تاریخ دانان قدیمی و معتبر تبریز بود. همین طور که ادامه می‌داد، درب اندرونی باز شد و حسین علی با کاغذی پیچیده شده به پارچه ابریشمی در دست وارد اتاق شد. از نگاه مضطرب و چشمان نگران حضار توجه‌شان را به حضور بی‌موقع در اتاق و کاغذی که در دست داشت معطوف کردند.

حاج بایرام کلامش را که تمام کرد بی مقدمه از حسین علی پرسید: مش حسین علی بیر خیر وار؟ (چه خبر است).

حسین علی بدون کلامی، نامه را جلوی میرزا گذاشت و گفت: آقا صاحب نامه همان طور که نگران آمده بود، به تاخت و به لنکران برگشت. از طرف حاج محمد لنکرانی است. سلام کرد و نامه را داد و گفت: مرقومه را از لنکران تا تبریز بی‌توقف رسانده‌ام. همین امشب آقا باید با خبر شوند.



بغض مردانه‌ای که در گلوی مردان آن جمع پنجه انداخته بود را تاریخ برای همیشه در سینه خود ثبت کرد. چون جاری شدن آبی بر تاریخ بزرگی این ملت نقش و مسیری جدید و عمیق می‌بخشید.

کتاب نهضت ارسباران میهن پرستان، به روایت اسناد و خاطرات

این کتاب به قلم بهزاد محمد خانی در ۳۳۳ صفحه نوشته شده و در سال ۱۳۹۴ توسط مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران در تهران انتشار یافته است. در بخشی از مقدمه کتاب آمده است: این کتاب به پاس بزرگداشت مبارزات جوانمردانه و جان نثاری افراد مجاهد و مبارزی از منطقه ارسباران از جمله زول ولی، محمد ولی سلطان، باقر خان، محمد خان، احمد خان، حاج صفقلی خان محمد خانی، تیمور خان، رضا قلی خان محمد خانی، عالیشان محمد خانی، عبدالله خان محمد خانی، طالب قره باغی، عبدالله قره باغی، موسی خان معروف به همای، میرصمد خان احمدی، حسن خان احمدی، علی عباس خمارلو، امامعلی خمارلو و دیگران نوشته شده است. این افراد در طول جنگ‌های اول و دوم ایران و روس، جنگ هرات، مجاهدت‌های مرزی، حمله امیر ارشد به منطقه و غائله بحران آذربایجان در دوره متجاسرین و حمله ارتش سرخ شوروی به آذربایجان در تاریخ معاصر تألیف شده است.

در فصل هفتم کتاب تحت عنوان «مبارزات رضا قلی خان و هم‌زمان» چنین نوشته شده: سیاست تجاوزکارانه دولت وقت شوروی با دخالت‌های بی رویه و غیر انسانی و اقدامات غیر قانونی، به خصوص به وسیله فرمانده قوای نظامی دولت یاد شده و سایر وابستگان نظامی در تبریز، موفق به جلب رضایت بزرگان ارسباران و سران عشایر، به ویژه عبد الله محمد خانلو و رضا قلی خان محمد خانی و میر صمد احمدی نگردید و کارگزاران شوروی حتی کوچکترین وعده همکاری با حزب توده را نیز نتوانستند ولو تلویحا از اینها بگیرند. پس از گذشت جریاناتی زیاد و سپری شدن وقایعی تلخ و رقت آور در تاریخ ارسباران، روز ۲۱ آذر سال ۱۳۲۴ فرا رسید و آن همه رخدادهای مؤلمه غیر منتظره به وقوع پیوست. معلوم شد که رضا قلی خان و عبد الله خان و میر صمد خان این مسئله را به طور یقین می‌دانستند که به تنهایی نمی‌توان از اقدامات انجام شده نتیجه گرفت. پس از قول و قرار و تنظیم امور و ترتیب و تدوین برنامه‌های مربوط به مبارزه علنی و مسلحانه علیه متجاوزین و افراد وابسته به آنان به قرآن کریم سوگند یاد کرده که

رئیس تأمینات که از طرفداران دربار بود گفت: چه تضمینی هست که آن‌ها بدون ایجاد مزاحمت و قتل و غارت و تجاوز از ولایات خواهند گذشت؟ در ثانی مگر ما می‌توانیم حادثه ناگوار حمله اول روس‌ها به تبریز و جنایات سربازان مست روسی را فراموش کنیم؟ این غیر منطقی است جناب شهردار....

تأیید حضار و همه‌همه صداها که تالار عمارت شهرداری را در خود پیچیده بود و همه حاضران به نوعی مخالفت خود با تلگرام دربار را اعلام داشتند. بوی جسارت و گستاخی آمیخته به شجاعت در مقابل دستور صریح شاه از سیاق کلمات ادا شده حاضران به گوش می‌رسید. شهردار ساکت بود و انگار به تصمیم بزرگی رسیده باشد. ناگاه از صندلی اش بلند شد و با صدای رسایی که بتواند هرج و مرج جلسه را مطیع کلامش کند، خطاب به حاضران گفت:

من نمی‌توانم اجازه دهم که شهر به دست سربازان مست و لایعقل روسی بیفتد.... ما کم از اجنبی زخم نخوردیم. از سرحدات تا تبریز در جنگ اول و جب به وجب خون مجاهد و وطن پرست ریخته شده.

شهردار در حالی که داشت متن تلگرام دربار را با عصبانیت پاره می‌کرد گفت:

خاصیت روس‌ها گرگ صفتی و درندگی است. هر کس برای آماده شدن جهت مقاومت در برابر قشون روس با من موافق است قیام کند لطفا....

صدای جمعیت حاضر در تالار با همه‌همه و صلوات‌های مکرر، شور و شوقی را به ارمغان داشت که جنسی متفاوت از خبر مسرت بخش یا موفقیت دسته‌جمعی بود. حکایت آن لحظات نابی که شهردار همه را دعوت به قیام علیه اجنبی متجاوز کرد و حال و هوای حاکم بر محیط و

آقا میرزا بود. متن تلگرام دربار به این شرح بود: از دربار شاهنشاه همایونی به والی تبریز و فرمانده پیاده نظام ارتش و ژاندارمری تبریز. بر اساس فرمایشات اعلی حضرت همایونی رضا شاه پهلوی، بنا به مصلحت امورات محروسه مملکت ایران، لشکر ۴۷ روسیه جهت عبور از سرحدات ایران مجوز داشته و می‌تواند از ولایات عبور کرده و خود را به اهداف مورد نظر برساند. لذا هرگونه مقاومت و ممانعت در مقابل قشون روسیه مخالفت با دستور صریح شاه ایران بوده و شامل مجازات سخت و سنگین خواهد گردید. والسلام.. دربار شاهنشاه ایران. سکوت سنگین حاکم بر جلسه را صدای گرفته شهردار بر هم زد:

تأیید حضار و همه‌همه صداها که تالار عمارت شهرداری را در خود پیچیده بود و همه حاضران به نوعی مخالفت خود با تلگرام دربار را اعلام داشتند. بوی جسارت و گستاخی آمیخته به شجاعت در مقابل دستور صریح شاه از سیاق کلمات ادا شده حاضران به گوش می‌رسید

– آقایان این پیام مستقیم شاه ایران است. قشون روس بدون ممانعت احد الناسی باید تا هرکجا دلش می‌خواهد پیشروی کند....

– این یعنی چه آقا؟ یکی از حضار با عصبانیت این جمله را گفت و ادامه داد:

– یعنی که روس از خدا بی‌خبر بدون هر مقاومتی از جانب ما، صاحب مال، جان و ناموس مان خواهد شد.

آسان‌تر مینموده است. چرا که کنترل پل به طور کلی و یک جانبه در دست قوای نظامی شوروی بوده و بجز به افرادی که مجوز عبور داشتند به کسی اجازه عبور نمی‌دادند.

سه مبارز راه دین و وطن از سرزمین ارسباران بعد از سقوط آذربایجان و روی کار آمدن حکومت پیشه‌وری، اعلامیه مشترکی صادر نموده و مردم مسلمان و ایران دوست خطه مرد خیز ارسباران به خصوص عشایر منطقه و سایر شاهسون را برای مبارزه با حزب توده و نظامیان متجاوز روس فراخواندند

کتاب ۲۵۰۰ سال بر روی دریاها

این کتاب ارزشمند، اثر دریابد فرج الله رسایی یکی از افسران نیروی دریایی است که در روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ در صحنه نبرد با متجاوزین انگلیسی در بندر شاهپور (بندر امام خمینی) حضور داشته و به طور معجزه آسا جان سالم به در برده است. رسایی خاطرات خود از چگونگی حمله قوای متفقین به بندر جنوب و انهدام کامل نیروی دریایی در جنگ جهانی دوم را چنین بیان کرده است: از چند سال پیش از حمله قوای متفقین به خاک ایران در سوم شهریور، رضا شاه دچار سردگمی شده و در سیاست خارجی، قدرت تشخیص را نداشت که از میان بد و بدتر یکی از کشورهای درگیر جنگ را انتخاب کند. او به رغم هشدارهای مکرر انگلستان و شوروی، فریب پیروزی‌های سریع ارتش آلمان نازی در شرق اروپا را خورده بود و اعلام سیاست بی‌طرفی در جنگ هیچ کمکی به حال ایران و به حال او نداشت.

از سوی دیگر متفقین هرگز حاضر نبودند به بهانه رعایت بیطرفی ایران، شکست در برابر ارتش آلمان را بپذیرند. لذا با ورودشان به ایران توانستند معادله جنگ در اروپا را به نفع شوروی تغییر دهند. هجوم قوای انگلستان از جنوب و قوای شوروی از شمال، بنیان ارتش ایران زود هنگام فرو ریخت و تنها تشکیلاتی که در برابر متجاوزین ایستاد، نیروی دریایی به فرماندهی دریادار غلامعلی بایندر بود که چند ساعت مانع پیشروی نیروهای انگلیسی در جنوب شد. در جریان حمله غافلگیرانه نیروی دریایی انگلستان به

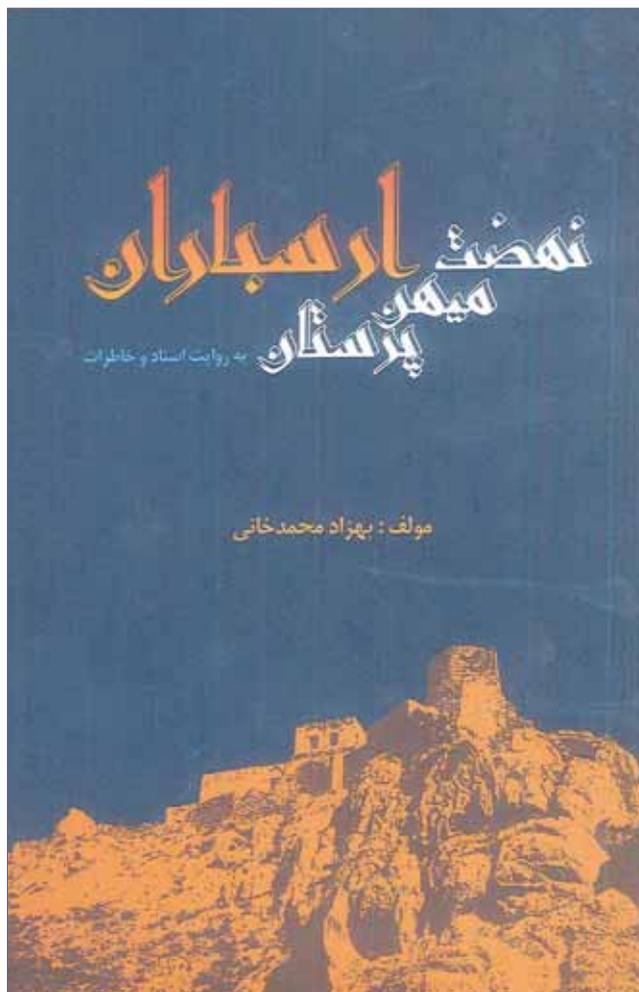
هاشم خان امیری که در جریان شکل‌گیری حکومت فرقه دمکرات، فرمانده پادگان اهر و سرپرست انتظامات عشایر ارسباران و مشکین بود، چنین نقل کرده است: «مطلع شدم که پادگان شوروی در اهر سه هزار قبضه تفنگ برنو و با هر تفنگ ۲۰۰ تیر فشنگ و تعداد قابل توجهی لباس نظامی ساخت شوروی از تبریز دریافت کرده است. روی همین اصل پیشنهاد رضا قلی خان و عبد الله خان را رد کرده و به منطقه مرزی خدا آفرین نیامدم تا با فدایی‌ها و در واقع با روس‌ها بجنگم».

گویا سرتیپ معتقد بود که پس از سقوط لشکر ۳ آذربایجان، مقاومت در کلبر نوعی خودکشی به حساب می‌آمد. لذا خود را از صحنه بیرون کشید و جان سالم به در برد. واقعا چنین شهامت و شجاعتی و دفاع از کشور قابل توجه و در خور اعطای نشان سرتیپی به جناب سرتیپ هاشم خان امینی را دارد. علاوه بر اینها چون مرزها تحت کنترل شدید و مقررات قطعی نبوده، قوای نظامی شوروی هر لحظه از آن سوی ارس به این سوی عبور کرده و نیروهای تحت امر خود و افراد مورد اعتماد را تقدیم نموده و نیازهای آنان را تأمین می‌کردند. وجود پل خدا آفرین نیز این ارتباط را

تا آخرین قطره خون مبارزه خواهند نمود. مشروح این عهدنامه را مرحوم حجت الاسلام حاج میرزا محمد ذاکری با دستخط خود در صفحه اول کلام الله مجید نوشته و به امضای آقایان عبد الله محمد خانلو و رضا قلی خان محمد خانی و میر صمد احمدی می‌رسد. متأسفانه اصل این عهدنامه با قرآن نفیس خطی به اضافه سایر اسناد و مدارک ارزنده تاریخی در شهرستان کلبر بر اثر حوادث روزگار از میان رفته است. چهارمین امضا کننده عهدنامه هم مرحوم حجت الاسلام حاج میرزا محمد ذاکری بوده است. سه مبارز راه دین و وطن از سرزمین ارسباران بعد از سقوط آذربایجان و روی کار آمدن حکومت پیشه‌وری، اعلامیه مشترکی صادر نموده و در آن مردم مسلمان و ایران دوست خطه مرد خیز ارسباران به خصوص عشایر منطقه و سایر شاهسون را برای مبارزه با حزب توده و نظامیان متجاوز روس فرا می‌خواندند و آنان را در این راه برای قیام و حرکت مردمی تشویق و ترغیب می‌کنند. عطف به سوگند یاد شده به کلام الله مجید، عبد الله خان، رضا قلی خان و میر صمد احمدی قبل از تشکیل حکومت پیشه‌وری و پس از امضای عهدنامه مزبور و ادای سوگند،

طی یک نقشه حساب شده و جامع با همه رؤسای ایلات و بزرگان تیره‌های مختلف عشایر ارسباران تماس نزدیک و صمیمی برقرار کرده و برای مبارزه با متجاوزین شوروی و دست نشاندهانش در داخل کشور، از همه آنان تقریباً قول مساعد می‌گیرند.

نویسنده در تشریح یکی از اسناد کتاب به نتایج عملیات چریکی و حماسی رزمندگان نهضت ارسباران در به هلاکت رساندن عوامل شوروی در آذربایجان اشاره کرده و نوشته است: در یک عکس قدیمی و فرسوده عده‌ای از افسران و افراد فدایی (شبه نظامیان کمونیست محلی وابسته به ارتش سرخ) در گورستان وینق کنار قبر گشته شدگان جنگ (منطقه) حیدر کانلو اعم از کاپیتان قاضی اوف و مایور جعفر اوف نماینده ژنرال کلینسکی فرمانده ارتش شوروی در تبریز دیده می‌شوند. افسران روز پس از کسب اطلاع از قتل یک درجه دار خود جنازه او را به وسیله آرامنه به روستای وینق آورده و طی تشریفات مخصوص در قبرستان آرامنه به خاک سپرده و بر سر قبر او با آشامیدن شراب یادش را گرامی داشتند. در ادامه این مطلب آمده است: سرتیپ





در بندر شاهپور و حوض شناور از ۱۶ ناو مجهز انگلیسی و استرالیایی استفاده کردند. طبق قوانین دریایی در چنین مواقعی که خطر برای کشتی قطعی است فرمانده کشتی برای اینکه کشتی به دست دشمن نیفتد آن را منفجر می‌نماید و از بین می‌برد. انگلیسی‌ها به فرماندهی سرهنگ آدامز با یورش‌های ناگهانی توانستند سه کشتی آلمانی را سالم بگیرند، ولی دو کشتی دیگر آلمانی و سه کشتی ایتالیایی به دست کارکنان‌شان منفجر شدند. ما که مواد منفجره برای انهدام ناوها نداشتیم تصمیم گرفتیم با استفاده از بنزین ناوها را منفجر کنیم، ولی ناگهان خود را در محاصره سربازان انگلیسی دیدیم. آنان از همه امکانات کشتی‌ها خبر داشتند و بلافاصله نقاط حساس کشتی‌ها را اشغال و ما را به اسارت گرفتند. به ناو شهپاز آسیب وارد آمد و ناو سیمرغ و حوض شناور به تصرف تفنگداران انگلیسی درآمدند. نیروهای انگلیسی خود را برای تصرف تأسیسات بندری از قبل آماده کرده بودند. این تأسیسات تحت فرماندهی ناخدا یکم عبدالله ظلی بود، که بدون مقاومت خود را تسلیم کرد و در پی آن تمام بندر شاهپور به تصرف نیروهای انگلیسی درآمد. افراد پادگان نیروی دریایی بندر شاهپور ۱۴۰ نفر بودند که تعداد زیادی‌شان شهید و بقیه به اسارت درآمدند. چراغ‌های بندر شاهپور در

در کشتی نفتکش، ناو ایرانی پلنگ را در کمال ناباوری به توپ بست و آن را غرق کرد و ناخدا میلانین و تنی چند تن از ملوانان را به شهادت رساند. در بندر آبادان، خرمشهر و شاهپور حدود ۶۵۰ ناوی شهید و شمار زیادی زخمی شدند. زیان‌های خرمشهر بیش از دو بندر دیگر جنوب بود. زیرا مقر ستاد نیروی دریایی و ساختمان‌ها و ادارات دولتی زیادی در خرمشهر قرار داشت و این شهر گذرگاه اروند رود به شمار می‌رفت. نام برخی از افسران شهید نیروی دریایی جنوب که در آغاز حمله متفقین عروج کردند، چنین است: دریابان غلامعلی بایندر فرمانده وقت نیروی دریایی با توجه به دستور عقب نشینی از خلیج فارس و خوزستان تا آخرین لحظه ایستاد و برای دفاع از کشورش به شهادت رسید. ناخدا سوم حسن میلانین، ناخدا سوم

نصرالله نقدی فرمانده ستاد نیروی دریایی، ناو سروان حسن کهنمویی، ناوبان یکم ابراهیم هریسیچی، ناوبان یکم مهدی ریاضی، سروان مکرری نژاد، ناوبان جلالی، ناوبان عشقی و حدود ششصد نفر ناوی و سرباز دیگر از شهدای نیروی دریایی ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰ بودند. نوسروان جعفر فزونی فرمانده ناو سیمرغ چند سال پیش با شرکت در سمیناری در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر چگونگی حمله ناوگان دریایی انگلستان به بندر جنوب و انهدام نیروی دریایی ایران را به تفصیل شرح داده است: ساعت چهار بامداد روز سوم شهریور ۱۳۲۰ من و نوسروان فرج الله رسایی در عرشه کشتی دراز کشیده بودیم. چون در آن گرمای خفه کننده خواب به چشمانمان راه نمی‌یافت. ناگهان مهناوی ناصر نعمان آمد و خبر داد که در محوطه بندر شاهپور سر و صداهایی به گوش می‌رسد. زود متوجه شدم که صدای شلیک اسلحه می‌باشد. ناوهای شهپاز و سیمرغ میان پنج کشتی تجاری آلمانی و سه کشتی ایتالیایی پهلو گرفته بودند. به این ترتیب کشتی‌های آلمانی زودتر از کشتی‌های ایتالیایی و ناوهای شهپاز و سیمرغ مورد حمله ناگهانی ناوهای انگلیسی قرار گرفتند. انگلیسی‌ها برای انهدام ۱۱ شناور مستقر

شناورهای ایرانی مستقر در بندر شاهپور، آبادان، خرمشهر و بوشهر، ناوهای نیروی دریایی منهدم شدند. البته قبل از شروع جنگ، ناو سیمرغ به فرماندهی نوسروان جعفر فزونی و ناو شهپاز به فرماندهی اینجانب به دستور دریاسالار بایندر مأمور حفاظت از تأسیسات و میادین نفتی کشور شده بودند.

اینجانب و ناو سروان جعفر فزونی، در بندر شاهپور از کشتی‌های آلمانی و ایتالیایی که به این بندر پناه آورده بودند، پاسداری می‌کردیم. نیروی دریایی انگلستان با ۱۶ ناو انگلیسی و استرالیایی در سحرگاه سوم شهریور به بندر حمله کرده و دو کشتی آلمان و سه کشتی ایتالیایی را منفجر کرده و سه کشتی آلمانی را سالم به چنگ آوردند. ناوهای ایرانی هم هنگام پدافند از کشتی‌های پناهنده، غافلگیر شده و به جنگ انگلیسی‌ها افتادند. در این عملیات تعدادی زیادی افسر و ملوان نیروی دریایی شهید و زخمی شدند. پس از چند ساعت جنگ و گریز نیروهای انگلیسی در بندر پیاده شدند. بدین سان از بامداد روز یکشنبه ۲/ ۶/ ۱۳۲۰ تا شامگاه روز بعد زیان‌های جبران ناپذیری بر نیروی دریایی جنوب ایران وارد آمد و ناوهای فرماندهی ببر و پلنگ و ناوچه‌های پشتیبانی آنها غرق شدند. ناوهای فرماندهی سیمرغ و شهپاز سالم به دست

در بامداد روز دوشنبه ۳/ ۶/ ۱۳۲۰ ناو انگلیسی با پشتیبانی توپ‌های پنهان شده ناو ایرانی پلنگ را در کمال ناباوری به توپ بست و آن را غرق کرد و ناخدا میلانین و تنی چند تن از ملوانان را به شهادت رساند. در بندر آبادان، خرمشهر و شاهپور حدود ۶۵۰ ناوی شهید و شمار زیادی زخمی شدند

دشمن افتاد.

در شامگاه دوم شهریور تعدادی از ناوهای نظامی و نفتکش‌های انگلیسی وارد آب‌های ایران در بندر آبادان شدند و ناخدا سوم حسن میلانین فرمانده ناو پلنگ به روش انسانی و آیین معمول بین المللی دریایی، به دیدار فرمانده شناورهای انگلیسی رفت. فرمانده انگلیسی برابر آیین دریایی می‌بایست همان روز به دیدار فرمانده ایرانی می‌آمد، ولی بهانه آورد و پوزش خواست و دیدار را به روز بعد موکول کرد. ناخدا میلانین بر حسب محافظت از میهمان شب را تا بامداد بیدار ماند و از شناورهای انگلیسی مراقبت به عمل آورد. ولی در بامداد روز دوشنبه ۳/ ۶/ ۱۳۲۰ ناو انگلیسی با پشتیبانی توپ‌های پنهان شده

شود. لذا مجبور شدند او را به تهران ببرند. برای انتقال ایشان به تهران در شرایط جنگی آن زمان حدود ۴۸ ساعت وقت نیاز داشت که در مسیر راه و به علت جراحات زیاد به شهادت رسید. تمام افسران ناو پلنگ به جز ستوان دوم و هابزادگان، که در مرخصی بود، شهید شدند و از مهنائیان و ملوانان تعداد کمی زنده ماندند. انگلیسی‌ها از طریق شرکت نفت ایران و انگلیس، اطلاعات کاملی از وضعیت نیروی دریایی داشتند و چند روز قبل از حمله هم اطلاعات لازم درباره میزان عمق رودخانه کارون در محل لنگرگاه ناوهای ایرانی را از شرکت نفت انگلیس گرفته بودند. ناگفته نماند که دشمن در سازمان نیروی دریایی ایران هم عواملی داشت که از طریق آن‌ها به مقدار اسلحه و مهمات و قدرت دفاعی نیروی دریایی پی برده بود.

دشمن به همین دلیل برای حمله به یگان‌های نیروی دریایی مستقر در خرمشهر فقط از یک ناو استفاده کرد. این ناو شبانه از بندر بصره خود را به دهانه کارون و مقابل مرکز نیروی دریایی جنوب رسانید و در ساعت ۴/۳۰ بامداد روز سوم شهریور بندر خرمشهر را مورد حمله قرار داد. در این بندر ناوهای ببر، شاهرخ، هما و کشتی یدک کش لنگر انداخته بودند. چون یکی از اهداف انگلیسی‌ها نابودی نیروی دریایی جوان ایران بود، از مدت‌ها پیش به عوامل جاسوسان خود در جنوب دستور داده بودند که اطلاعات کاملی از اوضاع نیروی دریایی ایران جمع آوری کنند. به همین دلیل به راحتی توانستند سه پایگاه مهم دریایی نیروی دریایی ایران را اشغال کنند. به نظر می‌رسد که آن‌ها به طور برنامه‌ریزی شده عمل کردند و کارشان را برای حفاظت از تأسیسات نفتی آبادان پایان دادند.

شهید دریادار غلامعلی بایندر فرمانده نیروی دریایی جنوب در لحظه آغاز حمله دشمن در منزل خود بود و بعد از شنیدن خبر حمله به نیروی دریایی و غرق شدن ناو ببر در خرمشهر، به همراه سروان مکران نژاد تلاش کرد خود را به پایگاه برساند. تا سربازان را برای دفاع هدایت کند. اما در مقابل اداره بی‌سیم خرمشهر مورد حمله تانک‌های انگلیسی قرار گرفت و همراه سروان مکران نژاد به شهادت رسید. وقتی به همراه شهید قندی در محوطه پایگاه در حال هدایت سربازان بودیم، دریادار بایندر را مقابل گاراژ اتومبیل دیدم که بر زمین افتاده و به شدت مجروح شده بود و به من گفت که تیر خورده است. با کمک دو سرباز که در نزدیکی بودند او را که دچار خونریزی شده بود کشان کشان از لای سیم‌های خاردار دور بهداری گذرانده و در بهداری بستری نمودیم. در آن موقع ناخدا سوم

حمله کرد. در آن لحظه ناخدا میلانیاں در عرشه ناو خوابیده بود و ناوبان یکم کهنمویی فرمانده توپخانه ناو، در کنار توپخانه استراحت می‌کرد. ناوبان یکم ریاضی در قسمت عقب ناو مشغول کشیک و انجام وظیفه بود و نگهبانان ناو هر کدام سر پست‌های خود بودند و بقیه افراد هم روی عرشه کشتی خوابیده بودند. بعد از حمله ناگهانی به ناو پلنگ، ناخدا میلانیاں به افسران و افراد خود دستور داد موقعیت جنگی به خود بگیرند، اما شلیک توپ‌های انگلیسی به قدری زیاد بود که در همان لحظه اول امکان هرگونه واکنش افسران و تفنگداران را از آنان سلب کرد و اغلب افراد شهید یا زخمی شدند. ناوبان ریاضی که مشغول کشیک بود، هدف خمپاره ناو انگلیسی قرار گرفت و در همان لحظه شهید شد. ناوبان یکم کهنمویی بر اثر شلیک خمپاره یک دست خود را از دست داد و در حالی که با دست دیگر قصد روشن کردن توپ‌ها را داشت با اصابت یک خمپاره دیگر به شهادت رسید. در حمله هواپیماهای انگلیسی به ناو پلنگ، قسمت پایین ناو که محل نگهداری مسلسل‌ها بود منفجر شد و ناو پلنگ بر اثر برخورد گلوله‌های دشمن سوراخ شد. ناخدا میلانیاں ناچار شد دستور تخلیه ناو را صادر کند، چند لحظه به غرق شدن ناو پلنگ باقی نمانده بود که افراد مستقر در ناو جسد ناوبان کهنمویی و ناوبان ریاضی و سایر شهیدان و مجروحان و ناخدا میلانیاں را که زخمی شده بود تخلیه کردند و ناو پلنگ در مقابل چشمان آن‌ها در آب‌های اروند غرق شد.

ناخدا میلانیاں که زخمی شده بود، در بیمارستان شرکت نفت ایران و انگلیس انتقال یافت، اما چون از حمله ناگهانی و ناجوانمردی انگلیسی‌ها ناراحت بود قبول نکرد در این بیمارستان بستری

شب‌های قبل از یورش خاموش می‌شد. ولی در شب حمله چراغ‌ها تا صبح روشن بود. روشن بودن این چراغ‌ها به ۱۶ فروند ناوهای جنگی انگلیسی، استرالیایی و هندی امکان داد تا راه خود را در تاریکی شب تشخیص داده و به آسانی وارد لنگرگاه بندر شوند و خود را به کشتی‌های پهلو گرفته برسانند و کارکنان آن‌ها را خلع سلاح کنند. چون ورود به لنگرگاه بندر در تاریکی شب برای هدایت کشتی‌ها غیرعملی بود، روشن نگه داشتن چراغ‌های بندر کار عوامل انگلیسی‌ها بود.

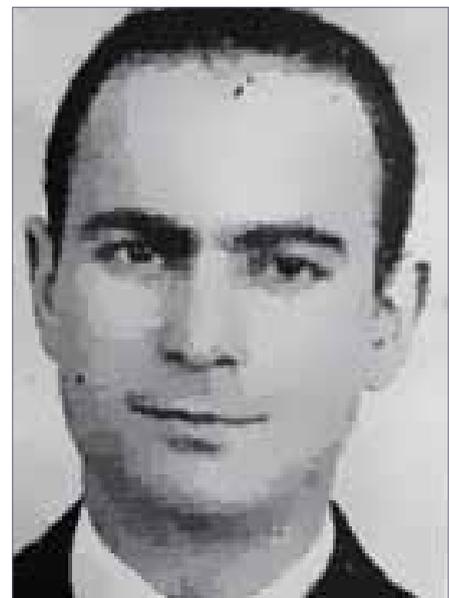
بعد از حمله ناگهانی به ناو پلنگ، ناخدا میلانیاں به افسران و افراد خود دستور داد موقعیت جنگی به خود بگیرند، اما شلیک توپ‌های انگلیسی به قدری زیاد بود که در همان لحظه اول امکان هرگونه واکنش افسران و تفنگداران را از آنان سلب کرد

آبادان و خرمشهر صحنه نبرد نابرابر با متجاوزین

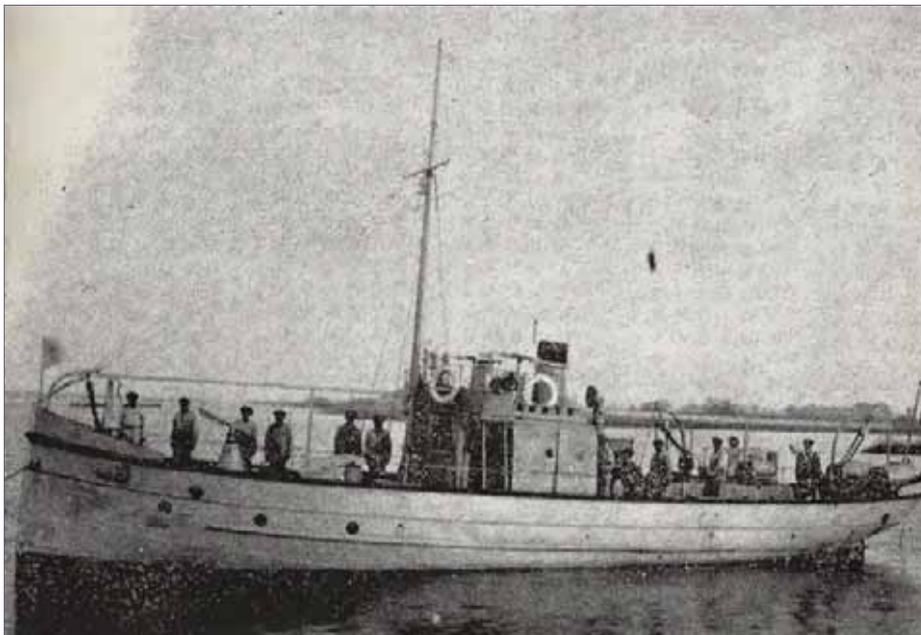
آبادان در آن برهه مرکز تأسیسات نفتی و محل سوخت‌گیری ناوهای ایرانی بود و ناو پلنگ برای حفاظت از تأسیسات نفتی در کنار یکی از اسکله‌های این بندر پهلو گرفته بود. شامگاه دوم شهریور یک ناو انگلیسی وارد آب‌های آبادان شد و در نزدیکی ناو پلنگ پهلو گرفت. در بامداد سوم شهریور همزمان با حمله ناوهای انگلیسی به بندر شاهپور، فرمانده ناو انگلیسی پهلو گرفته در اسکله آبادان با شلیک ناگهانی به ناو پلنگ



شهید ناوبان ابراهیم هریسچی



شهید ناوبان یکم مهدی ریاضی



در همان حال صدای گوش خراش هواپیماهای دشمن که بر فراز خرمشهر و پایگاه دریایی در حال پرواز بودند، شنیده می‌شد. سرانجام درگیری بین ناوگان دریایی انگلیس با نیروی دریایی ایران چند ساعت بیشتر طول نکشید، فرماندهان و افراد نیروی دریایی یا کشته یا اسیر شدند. سازمانی که برای ایجاد آن تلاش زیادی صورت گرفته بود یکباره نابود شد. ناوهای باقی مانده نیز به تصرف نیروهای انگلیسی درآمدند و از آنها در جنگ جهانی دوم استفاده کردند. آمار نیروهای جنگی انگلیس در حمله به جنوب شامل ۲ یا سه لشکر مجهز و تعداد کافی زره‌پوش و توپ‌های کالیبر بزرگ و ۱۵۰ هواپیمای شناسایی و جنگنده بمب افکن بود. نیروی دریایی آنها نیز شامل دو ناو توپدار ۱۲۰۰ تنی مجهز به یک دسته مسلسل ضدهوایی و هفت کرجی موتوری مسلح مخصوص گشت شبانه در اروند رود بود. مقاومت نیروی دریایی ایران مستقر در دریای خزر در مقابل نیروی شوروی نیز ستودنی و فراموش ناشدنی است. در نبرد جانانه‌ای که میان افسران شجاع این نیرو با متجاوزین ارتش سرخ روی داد، تعداد زیادی از افسران و ملوانان نیرو به شهادت رسیدند که برخی از آنها عبارتند: ناوبان سروان یدالله بایندر، فرمانده نیروی دریایی شمال، ناوبان سوم جعفر مسگر زاده، استوار دوم جواد پرستنده، مهنای یکم جواد همراز، مهنای یکم محمد ابراهیم طاهری، مهنای یکم محمد ربیع گیلانی، مهنای یکم حسین تک مرزبان، مهنای دوم اسماعیل یوسفی، مهنای دوم سرخه‌ای، مهنای دوم هاشم واحدی و مهنای دوم محمود پورثابت. روحشان شاد و راهشان پایدار باد. ■

همچنان نارنجک به آن پرتاب می‌کردند. مخزن آب آشامیدنی که بین سربازخانه و تعمیرگاه قرار داشت، با آتش مسلسل دشمن سوراخ شد. آب تصفیه شده که با هزار زحمت برای رفع احتیاج پرسنل و ساکنین محوطه نیروی دریایی تهیه شده بود به هدر می‌رفت.

مقاومت نیروی دریایی ایران مستقر در دریای خزر در مقابل نیروی دریایی شوروی نیز ستودنی و فراموش ناشدنی است. در نبرد جانانه‌ای که میان افسران شجاع این نیرو با متجاوزین ارتش سرخ روی داد، تعداد زیادی از افسران و ملوانان نیرو به شهادت رسیدند

سینه‌ناوچه‌هایی که داخل کارون به اسکله چسبیده بودند به سمت رودخانه بهم‌نشیر بود و با توپ کوچکی که در قسمت جلو داشتند نمی‌توانستند به ناو انگلیسی که از دهانه کارون داخل شده بود تیراندازی نمایند. در آن شرایط حساس رئیس ستاد نیروی دریایی به سمت ناوچه‌ها روان شد تا برای شلیک به سوی ناو انگلیسی دستوراتی بدهد. شهید نصرالله نقدی برای آن‌که مورد اصابت رگبار مسلسل ناو انگلیسی قرار نگیرد، از پشت انبارهای نیروی دریایی حرکت می‌کرد. یکی از ناویان در همان نزدیکی ایستاده و به سمت ناو انگلیسی تیراندازی می‌کرد. چون به همراه رئیس ستاد بودم به من دستور داد به طرف آن سرباز بروم و به او بگویم به صورت درازکش تیراندازی نماید.

مشگین نفس و ناو سروان زند، دو افسر نیروی دریایی در بیمارستان بودند. چند دقیقه بعد ستوان مبصر افسر نگهبان پادگان هم که کمانه یک تیر پیشانی‌اش را خراشانده بود به بهداری آمد. در آن شرایط سرنوشت ساز شهید ناخدا نصرالله قندی رئیس ستاد نیروی دریایی به اتفاق ناوسروان علی زند سر افسر نگهبان، ستوان یکم سعید مبصر افسر نگهبان، ناوبان یکم سیف‌الله آهنین و ناوبان یکم ابوالحسن فاطمی فرمانده تیم دریایی و سروان مهندس رضا نوربخش مدیر ماشین ناو ببر در سربازخانه بودند و برای کسب تکلیف خود را به ناخدا نصرالله قندی معرفی کردند. ایشان به پرسنل نیرو دستور داد، فوری اسلحه به دست گیرند و آماده دفاع شوند. به سروان نوربخش و ناوبان یکم عظیم‌الدین دستور داد هرچه زودتر خود را به ناو ببر که همچنان در آتش می‌سوخت برسانند و برای خاموش کردن آتش تلاش نمایند. دو افسر یاد شده بی‌درنگ به سمت ناو ببر رفتند. ولی چون خاموش کردن ناو میسر نبود و استفاده از توپخانه و مسلسل‌های ناو مذکور، به علت آنکه زیر آتش ناو انگلیسی قرار داشت و به شدت می‌سوخت، عملی نبود. آن دو افسر فداکار برای جلوگیری از سرایت آتش به مخازن مهمات که امکان داشت محوطه پایگاه نیروی دریایی را از بین ببرد، شیرهای مخصوص غرق کردن مهمات ناو را با دشواری فراوان گشودند و در نتیجه آب رودخانه با فشار زیاد در مدت بسیار کوتاهی مخازن مهمات را پر کرد و نیمی از کشتی زیر آب رفت. هر کدام از فرماندهان گروهان‌های دریایی، افرادشان را مسلح کردند و چون ناویان فرصت کافی برای پوشیدن یونیفرم نظامی نداشتند، هر کدام با زیر پیراهن و شلوار تفنگ و فشنگ گرفته و به میدان کارزار راه افتادند. تفنگداران در نزدیکی نرده‌ها موضع گرفتند و آماده تیراندازی شدند. عده دیگری از ناویان برای آن‌که مبادا اشخاص غیر نظامی از ساحل عراق به محوطه نیروی دریایی هجوم بیاورند، در کنار ساحل اروند استقرار یافتند و با کمال شهامت مواضع خود را حفظ کردند. در همان حال یک کشتی حامل پنج هزار سرباز انگلیسی در مقابل گمرک در ساحل عراق در حال آماده باش لنگر انداخته بود. از سوی دیگر ناو انگلیسی از اروند رود، وارد رودخانه کارون شد و به ناو ببر که به حالت نیمه غرق می‌سوخت نزدیک شد. این ناو به آرامی در کارون پیش می‌رفت و هر دو طرف ساحل رود را زیر آتش سنگین مسلسل‌های خود گرفته بود. ناخدا نصرالله قندی رئیس ستاد نیروی دریایی همچنان در سربازخانه حضور داشت و به افراد دستور می‌داد به سوی ناو انگلیسی تیراندازی کنند. سربازخانه زیر رگبار مسلسل‌های سنگین قرار داشت و نظامیان دشمن

به یاد سه ژاندارم شهیده: مصیب محمدی، عبدالله شهریار و سید محمد راثی هاشمی

شاهدان بنیانگذار این چنین روز و زمانی
دشمن خصم زبون بهر تصرف فکرها
در ورای رود لشکر خفته است
کرده دشمن را ذلیل اندر حدود
تا که یومی لشکر از ره باز داشت
نموده با دو صد نیرنگ و آواز
گشوده ره به سوی این دیارا
بنازم قدرت طوفانیت را
شهید مهر و جان میهن پرستی
ریس لشکر خصم از تمنا
کزینها درس آموزید و صد حرف
اگر شد در چنین ره پاره هاتن
نگر تا وارث خون که هایی
همیشه همچو آنان جانفشان باش
همیشه با ولایت همزبان باش
بر این زحمت کشان و حافظ بوم

سوم شهریور است و روز مرز و مرزبانی
سینه‌ها بهر شهادت در میان بیشه‌ها
در میان لشکر دشمن ندا افتاده است
سید و مصیب و عبد الله با عزم و وجود
این نبرد و این رشادت طول داشت
ناگهان خصم زبون و حيله پرداز
شهید آن شیرمردان خدا را
بنازم غیرت ایرانیت را
شهید راه دین و ملک هستی
نموده عزتی بر جسم آنها
نموده بهر لشکر با دو صد حرف
که خاک از کف نباید داد دشمن
کنون ای مرزداران ولایی
همیشه میهنت را مرزبان باش
همیشه در دفاع دین و میهن
مرزبانان چنین روز رشادت بر شما میمون

■ اثر سرهنگ جهانگیر حمیدی جانشین فرمانده مرزبانی استان آذربایجان شرقی

من مشاهد البطولة والفداء ...

قال الله تعالى: «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ»، (سورة البقرة . الآية ٢٠٥). الآية الكريمة تبين لنا قصص بعض البشر الذين تخلوا عن الدين والاخلاق الفاضلة وحب النوع الانساني والقيم السماوية العليا واصبحوا كالوحوش الكاسرة لم يكتفوا بأبادة الناس من حولهم، بل تكالبوا على إبادة الشعوب الأخرى القريبة والبعيدة عنهم، وقاموا بتدمير الأراضي الزراعية والمصادر الطبيعية التي خلقها الله لإسعاد الانسان. ومن أبرز النماذج الشريرة في الحرب العالمية الثانية والتي لم يشهد التاريخ البشري مأساة بكل المقاييس العقلية والأعراف الدينية مثلها، كان قادة الولايات المتحدة، الاتحاد السوفياتي، ألمانيا النازية، المملكة المتحدة، إيطاليا واليابان. وبسبب صراعاتهم الدموية لكسب مصالح مادية ومناطق نفوذ حول العالم، قاموا بإشعال نار تلك الحرب المأسوية التي أتت على الأخضر واليابس. ولم تتوقف آثارها بالتحديد على تلك الفترة، بل امتدت جراحاتها لسنوات طوال تمخض عنها تدمير الهيكل النفسي والاقتصادي والاجتماعي للأمم، وأدت إلى ولادة إيديولوجيات فكرية جديدة كالشيوعية والليبرالية والنازية والفاشية تحمل النفس على التشاؤم ورفض الدين واليأس من العيش في حياة حرة كريمة. ولازلنا نعاني من ويلاتها في كثير من مناطق العالم ولاسيما في الشرق الأوسط بالتحديد. لأن القوى المؤثرة في الحرب استخدمت أنواع الأسلحة الفتاكة مثل القنابل الذرية والطائرات القاذفة العملاقة والأساطيل الحربية والصواريخ العابرة للقارات.

إن الأرقام والأحصائيات التي نشرت عن حجم الخسائر والمادية التي خلفتها تلك الحرب المجنونة، إنما تعكس عن مستوى المأساة التي حلت بالبشر في كثير من بلدان العالم، ولاسيما في المناطق الباردة التي كستها الثلوج، وقد أمتلئت الأزقة والطرقات بأعداد كبيرة من الموتى والتكلى والجرحى التي كانت تفوح من جراحهم روائح الدم والبارود. صورة قائمة عكستها الحرب وخطتها باللون القاتم، اصوات انفجارات القنابل، ونحيب التكلى وبكاء الأطفال. وقد افرزت الحرب العالمية الثانية خسائر بشرية وصلت أعدادها إلى أرقام قياسية اجمالها نحو ٦٢ مليون شخص، منهم ٣٧ مليون مدني، بينما وصلت الخسائر في أوساط العسكريين نحو ٢٥

مليون فردا باستثناء الجرحى والمفقودين الذين لم يتم الكشف عن مصيرهم حتى اليوم. وبعد مرور نحو سنتين على اشتعال نار الحرب العالمية الثانية، شعر قادة دول التحالف المناوئ لألمانيا النازية، الذي ضم بريطانيا وأمريكا والإتحاد السوفيتي بحاجتهم الماسة لطرق مواصلات لإمداد الجيش الأحمر السوفياتي لوجيستيا بالعتاد والأغذية من الخليج الفارسي، لوقف تقدم الجيش الألماني نحو شرق أوروبا، كانت الأراضي الإيرانية الطريق الأنسب لايقصال المواد الترمينية، حيث تم اختيار خطوطها الحديدية وطرقها البرية لتدقق تلك المساعدات. ولتبرير تدخلها العسكري المباشر، واحتلالها لأراضي بلدنا المسالم، رغم موقفه المعلن وغير المنحاز لأي جهة مشاركة في الحرب، بررت قرارها بزعم وجود خبراء ألمان فوق الأراضي الإيرانية.

وفور بدأ الغزو البري، والبحري، والجوي الظالم للقوات البريطانية والسوفيتية في صبيحة يوم الاثنين ٢٥/٨/١٩٤١، اتخذ النظام الملكي العميل قراره بوقف أي تصدي للقوات الغازية من قبل الجيش النظامي، وصادر الحاكم بأمره، رضا شاه بهلوي، توجيهاته لكافة صنوف القوات المسلحة بتسهيل دخول القوات البريطانية والسوفيتية من كافة النقاط والمحاور الحدودية في عمق الأراضي الإيرانية. ولكن برغم كل تلك الأوامر الخيانية، كان هناك رجال شجعان وغيارى داخل الجيش رفضوا الأنصياح لتلك التوجيهات، حيث دافعوا ببسالة عن شرف ارضهم ووطنهم حتى آخر طلقة وآخر قطرة دم. وقد تعرضت المراكز العسكرية والمناطق المدنية الآمنة في ذلك الهجوم الغادر، ما أدى إلى استشهاد وجرح الألوف من العسكريين والمدنيين الأبرياء جراء القصف بواسطة الآلة الحربية للقوات الغازية. وقد قام مراسل مجلة شاهد ياران بجولة ميدانية في المناطق التي كانت في تلك المرحلة مسرحاً للقتال بين المدافعين عن أرضهم وكرامتهم أمام المعتدين الجبناء خلال سنوات الحرب العالمية الثانية ليضع القراء أمام مشاهد المقاومة البطولية والفداء التي سطرها شباب الوطن بتضحياتهم الجسام. بأمل أن يكون هذا العدد قد نجح في تبيان قسم صغير من تلك المآسي التي حلت بشعبنا العظيم، والله من وراء القصد.

● رئيس التحرير

